ابن‌النوریان

پیشکش از م. پایدیکرستن
www.tabarestan.info
بی‌شک بالاترین و واقعی‌ترین عنصری که در موجودیت هو جامعه دخالت اساسی دارد، فرهنگ آن جامعه است. اساساً فرهنگ هر جامعه هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد؛ و با انحراف فرهنگ هر چند جامعه در بعدهای اقتصادی، سیاسی، صنعتی و نظامی قدرتمند و قوی باشد ولی بوج و پوک و مبانی اجتماعی صبحگاه نور؛ جلد ۱۵، صفحه ۱۲۰.
تاریخ زبان فارسی

دکتر محسن ابوالقاسمی

تهران

۱۳۷۳

سازمان مطالعه و تدوین کتاب‌های انسانی دانشگاه تهران
تاریخ زبان فارسی
دکتر محسن ابوالفاسمی
سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌های سمت
چاپ اول: پاییز ۱۳۷۳
تعداد: ۵۰۰۰ جلد
حروفچینی: مؤسسه معارف اسلامی امام رضا (ع) قم
لیتوگرافی: (سمت)
چاپ: مهر (قم)

کلیه حقوق اعم از چاپ و تکثیر، نسخه‌برداری، ترجمه و اقتباس برای حفظ و محفوظ است (تقل مطالب با ذکر مأخذ بلافاصله است).
بهمن الله الرحمن الرحیم

یکی از اهداف مهم انقلاب فرهنگی، ایجاد دکترگونی اساسی در دروس علوم انسانی دانشگاه‌ها بوده است و این امر، مستلزم بازگری مباحث درسی موجود و تدوین مباحث مینایی و علمی معیار و مستند با در نظر گرفتن دیدگاه اسلامی در مبانی و مسائل این علوم است.

ستاد انقلاب فرهنگی در این زمینه گام‌هایی برداشته بود، اما اهمیت موضوع اقتصاد مورد به‌مکه سازمانی خاص با کار تأسیس‌شدن و شوراها عالی انقلاب فرهنگی در تاریخ 13/12/63 تأسیس «سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها» را که به اختصار سمت تحیده می‌شود، قلمب کرد. بنابراین، هدف سازمان این است که با استفاده از عناصر خداوند و همکاری دانشمندان و استادان متعهد و دلسوز، به مطالعات و تحقیقات آزمایش داده و در هر کدام از رشته‌های علوم انسانی به تأثیر و ترجمه مباحث درسی اصلی که در هر کدام از این گروه‌ها اقدام کنند، کار کرد.

فسو در جنین کاری بر دانشمندان و صاحب‌نظران پوشیده نیست و به همین جهت مرحله کمال مطلوب آن، باید به نظر در به‌پرس از انقلاب‌ها و به‌آوردهای بی‌پایی ارتباط نظر به دست آید و انتظار دارد که این بزرگ‌ترین از این همکاری دریغ نزدیک. کتاب حاضر برای دانشجویان دوره کارشناسی رشته زبان و ادبیات فارسی در درس «تاریخ زبان فارسی» و دانشجویان رشته‌های زبان‌های باستانی ایران و زبان‌های همگانی» به شده است؛ افزون بر آن، سایر علاقه‌مندان به زبان فارسی و همچنین کسانی که خواهان به‌دست آوردن اطلاعاتی درباره تاریخچه و تحول زبان فارسی هستند می‌توانند از آن سود جویند.

از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقدیم می‌شود به همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این سازمان را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیز جامعه دانشگاهی جمهوری اسلامی ایران پایبند دهد.

سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها

(سمت)
پیشکش "ازم " پارکستان

www.tabarestan.info
فهرست مطالب

عنوان
پایداشته

بخش اول: زبان فارسی در دوره باستان
فصل اول: زبانهای هند و اروپایی
آتالونیایی
هندری و ایرانی
یونانی
ایتالیایی
ژرمنی
ارمنی
یروانی
ترخیری
سختی
پالیقی و اسلاوی
آلبانیایی
کتابانه
فصل دوم: ایران باستان
کتابانه
فصل سوم: زبانهای ایرانی باستان
زبان سکابی
زبان مادی
عنوان

زبان فارسی باستان
زبان اوستایی
کتابنامه

فصل چهارم: ویژگی‌های دستوری ایرانی باستان
(فارسی باستان و اوستایی)

دستگاه صوتی
مصونت‌های ایرانی باستان
صامت‌های ایرانی باستان
نیم مصونت‌های ایرانی باستان
گردش مصونتها

تکیه
صرف
نام
فعل
تغییر تابع‌ها
نحو
کتابنامه

فصل پنجم: خط در دوره باستان
فارسی باستان
اوستایی

سایر زبانها و خط‌های دوره باستان

۱. زبان و خط سومری
۲. زبان و خط اکدی
عنوان

۳. زبان و خط عیلامی

کتابنامه

فصل ششم: واژگان زبان‌های باستانی ایران

کتابنامه

فصل هفتم: شعر و وزن آن در ایرانی باستان

پنجه ۴۵ (بند ۲)

شرح واژه‌ها

ترجمه

تکمیل

مهیرشته (بند ۱۰۳)

شرح واژه‌ها

ترجمه

قسمتی از کتاب‌های بیستون

شرح واژه‌ها

ترجمه

کتابنامه

فصل هشتم: نمونه‌هایی از نوشته‌های باستانی

بند‌هایی از ستون اول از کتاب‌های داریوش بزرگ بروکوه بیستون

شرح واژه‌ها

ترجمه

پنجه ۴۵ (بند ۷ و بند ۸)

شرح واژه‌ها

ترجمه

پانزده
عنوان

خورشیدیشت
شرح و اظهار ترجمه خورشیدیشت
کتابنامه

بخش دوم: زبان فارسی در دوره میانه

فصل اول: ایران میانه
مرقویان
دیصانان
نستوریان
یعقوبیان
ملکاثیان
برهنان
چینان
بوذایان
صایبان
مانوان
مژدکان
کتابنامه

فصل دوم: زبان‌های ایرانی میانه
الف) گروه ایرانی میانه شرقی
بلخی
سکایی

دوازده
<table>
<thead>
<tr>
<th>صفحه</th>
<th>عنوان</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>172</td>
<td>حالت</td>
</tr>
<tr>
<td>173</td>
<td>جنس</td>
</tr>
<tr>
<td>174</td>
<td>معرفه و نکره</td>
</tr>
<tr>
<td>175</td>
<td>شمار</td>
</tr>
<tr>
<td>175</td>
<td>صفت</td>
</tr>
<tr>
<td>175</td>
<td>صفت تفضیلی</td>
</tr>
<tr>
<td>176</td>
<td>صفت عالی</td>
</tr>
<tr>
<td>176</td>
<td>عدد</td>
</tr>
<tr>
<td>176</td>
<td>عدد اصلی</td>
</tr>
<tr>
<td>176</td>
<td>عدد ترتیبی</td>
</tr>
<tr>
<td>176</td>
<td>ضمیر</td>
</tr>
<tr>
<td>176</td>
<td>حالت فاعلی</td>
</tr>
<tr>
<td>176</td>
<td>حالت غیرفاعلی</td>
</tr>
<tr>
<td>177</td>
<td>فعل</td>
</tr>
<tr>
<td>177</td>
<td>ماده ماضی</td>
</tr>
<tr>
<td>178</td>
<td>ماده مضارع</td>
</tr>
<tr>
<td>178</td>
<td>قید</td>
</tr>
<tr>
<td>178</td>
<td>حرف اضافه</td>
</tr>
<tr>
<td>178</td>
<td>وازه‌سازی</td>
</tr>
<tr>
<td>179</td>
<td>نحو</td>
</tr>
<tr>
<td>179</td>
<td>کتابیانه</td>
</tr>
<tr>
<td>185</td>
<td>فصل پنجم: واژگان ایرانی میانه غربی</td>
</tr>
<tr>
<td>187</td>
<td>کتابیانه</td>
</tr>
<tr>
<td></td>
<td>چهارده</td>
</tr>
</tbody>
</table>
فصل ششم: حروف نویسی و آوانویسی نوشته‌های ایرانی میانه غربی
حرف نویسی و آوانویسی القبای بهلوی اشکاتی کیه‌ای
حرف نویسی آوانویسی
حرف نویسی آوانویسی القبای های فارسی میانه
حرف نویسی آوانویسی القبای زبور بهلوی
حرف نویسی آوانویسی القبای فارسی میانه زردشتی
حرف نویسی آوانویسی القبای مانوی
حرف نویسی آوانویسی
کتاب‌نامه
فصل هفتم: نمونه‌هایی از نوشته‌های ایرانی میانه غربی
الف) بهلوی اشکاتی
کتاب‌های ارشد در نفیر رستم
حرف نویسی آوانویسی
شرح واژه‌ها
پانزده
عنوان

ترجمه
درخیت آسوریک
حرف نویسی
آوانویسی
شرح وازدها
ترجمه
از نوشته‌های مانندیان
حرف نویسی
آوانویسی
شرح وازدها
ترجمه
ب) فارسی مبانه

1. کتاب‌های شاپور دوم و سوم در تاقبستان
حرف نویسی
آوانویسی
شرح وازدها
ترجمه

کتاب‌های شاپور سوم در تاقبستان
حرف نویسی
آوانویسی
ترجمه

2. جندجمله‌ای از زبور 128
تصویر دستنویس جندجمله از زبور 128

شانزده
<table>
<thead>
<tr>
<th>صفحه</th>
<th>عنوان</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>222</td>
<td>حرف نویسی</td>
</tr>
<tr>
<td>222</td>
<td>آوانویسی</td>
</tr>
<tr>
<td>223</td>
<td>شرح و ا ز ها</td>
</tr>
<tr>
<td>226</td>
<td>ترجمه</td>
</tr>
<tr>
<td>226</td>
<td>3. فارسی میانه زردشتی</td>
</tr>
<tr>
<td>226</td>
<td>پرسش 37 از مینوی خرد</td>
</tr>
<tr>
<td>229</td>
<td>حرف نویسی</td>
</tr>
<tr>
<td>230</td>
<td>آوانویسی</td>
</tr>
<tr>
<td>239</td>
<td>شرح و ا ز ها</td>
</tr>
<tr>
<td>251</td>
<td>ترجمه</td>
</tr>
<tr>
<td>255</td>
<td>چند جمله از فصل اول بنده ش</td>
</tr>
<tr>
<td>256</td>
<td>ترجمه</td>
</tr>
<tr>
<td>256</td>
<td>چند جمله از گزیده های زادسیم</td>
</tr>
<tr>
<td>257</td>
<td>آوانویسی</td>
</tr>
<tr>
<td>257</td>
<td>ترجمه</td>
</tr>
<tr>
<td>257</td>
<td>از نوشتتهای مانویان</td>
</tr>
<tr>
<td>258</td>
<td>شرح و ا ز ها</td>
</tr>
<tr>
<td>259</td>
<td>ترجمه</td>
</tr>
<tr>
<td>260</td>
<td>بند اول اوسطا و زندهر مزدیشت</td>
</tr>
<tr>
<td>261</td>
<td>آوانویسی فارسی میانه به روش مکنزی</td>
</tr>
<tr>
<td>262</td>
<td>ترجمه</td>
</tr>
<tr>
<td>262</td>
<td>کتابخانه</td>
</tr>
<tr>
<td>265</td>
<td>فصل هشتم: شعر در ایرانی میانه غربی</td>
</tr>
<tr>
<td>266</td>
<td>شعری از پهلوی اشکانی</td>
</tr>
</tbody>
</table>

**فته**
شرح واژه‌ها
ترجمه

بخش سوم: دوره نو
فصل اول: ایران جدید
کتابنامه
فصل دوم: زبان‌های ایرانی جدید
زبان پشتو
زبان کردی
زبان آسی
زبان بلوجی
زبان فارسی
کتابنامه
فصل سوم: ویژگی‌های دستوری فارسی دری
دستگاه صوتی فارسی دری
مصطلحات فارسی دری
صامت‌های فارسی دری
تکیه
صرف
اسم
صفت
عدد
ضمیر

هجدن
عنوان
فاءل
قید
حرف اضافه
واژه‌سازی
نحو
کتابنامه
فصل چهارم: واژگان فارسی دری
کتابنامه
فصل پنجم: وزن شعر در فارسی دری
کتابنامه
فصل ششم: خط فارسی دری
کتابنامه
نوعیت واژه‌ها

نوزده
پیام‌داران

کتاب حاضر، تاریخ زبان فارسی، در سه بخش تألفی شده است.
بخش اول کتاب، به زبان فارسی در دو دوره باستانی یک از ورود ایرانیان به ایران، در حوزه هزاره اول بیش از میلاد می‌سیح، آغاز می‌شود و به سقوط هخامنشیان پایان می‌یابد. اختصاص یافته است.
بخش دوم کتاب، به زبان فارسی در دوره میانه، یک از سقوط هخامنشیان شروع می‌شود و با تأسیس دوبلت صفاری ادامه می‌یابد. اختصاص یافته است.
بخش سوم کتاب، به دو دوره تا که از تأسیس دوبلت صفاری آغاز می‌شود و ناکون ادامه می‌یابد. اختصاص یافته است.
در پایان کتاب از وازه‌هایی که درباره ریشه آنها توضیح داده شده، بهره‌مند تنظیم شده است تا همچون یک «فرهنگ مختصر ریشه‌شناسی زبان فارسی» برای علاقه‌مندان قابل استفاده باشد.
نگارنده از آقای غلام‌حسین غلام‌حسینی زاده، عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس که با دقت تمام کتاب را خوانده و تذکرات سودمندی دادند، سیاس‌گزار است.

محسن ابوالقاسمی
بیشتری از "زم یک‌پرستان" www.tabarestan.info
بخش اول

زبان فارسی در دوره باستان

پیشنهالارم "زم" په شیرستان

www.tabarestan.info
زبان‌های هند و اروپایی

زبان‌های فارسی از خانواده زبان‌های هند و اروپایی است. زبان‌های هند و اروپایی از حدود هزاره اول پیش از میلاد مسیح در بخش بزرگی از اروپا و جنوب غربی آسیا رایج بوده و از همین دو سده پانزدهم میلادی در آمریکا و آفریقا و اقیانوسیه هم رایج گشته‌اند. خانواده زبان‌های هند و اروپایی از گروه‌های زیر تشکیل شده است:

آنتولوژی

این گروه‌های دیگر را رایج نیستند - در هزاره‌های اول و دوم پیش از میلاد مسیح در ترکیه آسیایی اوروز و شمال سوریه رواج داشته است. مهم‌ترین شاخه‌گروه آنتولوژی، حتی این است که زبان‌های آمپراتوری حتی پیش از بوه است. دوره پرپایه آن امپراتوری، هزاره‌ای پیش از میلاد مسیح پیش از میلاد مسیح بوده است. قدمی‌ترین اثر این زبان مربوط به سده هفتم پیش از میلاد مسیح و جدیدترین اثر آن مربوط به سده سیزدهم پیش از میلاد مسیح است. اثرات حتی در اوایل سده بیستم میلادی در بغازکوه ۲ (واقع در نزدیکی آنکارا) به دست آمده.

هنگی و ایرانی

این گروه‌های دو شاخه تشکیل شده است:

1. Hittite  2. Boğazköy
الف) هندی؛ شاخه هندی از پیش از هزاره اول پیش از میلاد مسیح تا کنون در شمال و بخش مرکزی هند و پاکستان رایج بوده است. قدمی ترین اثر شاخه هندی سنن‌کریت و ودایی است که از آن بقا به موازی از حدود هزاره اول پیش از میلاد مسیح، بدان نوشته شده است. هندوستانی و اردو و بنگالی و سینهالی (راچی در سیلان) و رمانی (زبان کوله) از زبان‌های امروزی هندی است.

(ب) ایرانی؛ شاخه ایرانی در هزاره اول پیش از میلاد مسیح در ایران و افغانستان، و در شمال در منطقه میان مجارستان و ترکستان سفلین رایج بوده است. قدیمی‌ترین گونه‌های شاخه ایرانی، اوستایی و فارسی باستان است که اوستایی، زبان اوستا کتاب مقدس زرتشتیان، و زبان فارسی باستان، زبان رسمی داریوش کبیر (سلطنت از ۵۲۲ تا ۴۲۴ پیش از میلاد مسیح) و خشایارشا (سلطنت از ۴۸۶ تا ۴۷۵ پیش از میلاد مسیح) و جانشینان آنان است. برخی از زبان‌های امروزی شاخه ایرانی عبارتند از: فارسی و پشتو و کردی و آذری و بلخی.

یونانی

یونانی‌ها به خلاف داشتن گویش‌های مختلف در طول تاریخ یک زبان بوده است. این زبان حداقل از ۱۶۰۰ پیش از میلاد مسیح در یونان رایج بوده است. قدیمی‌ترین اثر زبان یونانی نوشته‌هایی است بر لوحه‌های مربوط به ۱۲۰۰ سال پیش از میلاد مسیح که از جزیره کرت به دست آمده است؛ پس از آن، کتاب‌های «ایلیاد و ظاده» از آثار هومر است که متعلق به سده‌هشتم پیش از میلاد مسیح است.

ایتالیایی

همه‌تیک، زبان گروه ایتالیایی، لاتینی است که اصلی‌ترین شهر رم بوده و مادر زبان‌های ایتالیایی، رومانیایی، اسپانیایی، پرتغالی و فرانسوی است. قدیمی‌ترین

اثر لاتینی متعلق به سده ششم پیش از میلاد مسیح است؛ اما ادبیات لاتینی از سده سوم میلادی شروع می‌شود.

زبان‌های این زبان در سده ششم پیش از میلاد مسیح در شرق ترکیه و ارمنستان رایج بوده، اما قدیمی‌ترین اثر ارمنی از سده پنجم میلادی است.

تغییرات
تغییرات که امروزه رایج نیستند در هزاره اول پیش از میلاد مسیح در تجارنشان، B میان بلخ و به دخشن، رایج بوده است. از این گروه، از دو زبان که به با رابطه متصل شده است، آثاری مربوط به سده هفتم میلادی به جای مانده است. برخی از زبان‌ها و B را در گویش آزب زبان دانسته اند، به دو زبان مستقل.

سلتیک
سلتیک چند سده پیش از میلاد مسیح در منطقه وسیعی از اروپا، از اسپانیا و بریتانیا تا بالکان و حتی در آسیای کوچک، رایج بوده است. آثار مهم به دست

1. Gothic 2. Celtic
تاریخ زبان فارسی

آمده این گروه از سدة هشت میلادی و از زبانهاي است که در جزایر بريتانيا رايج بوده است، چون ایرلندی و ويلزي.

بالتي و اسلاوي

در آغاز دوره مسيحیت قبیله های بالتي و اسلاوی بخش بزرگی از اروپای شرق را اشغال کردن. منطقه ای که قبیله های بالتي و اسلاوی اشغال کرده بودند، در شرق مسکن قبیله های زرمنی و شمال مسکن قبیله های ایرانی واقع بود. بخش اسلاوی منطقه ای کمچک بود و جنوب لهستان امروزی را شامل می شد. از سدة پنجم میلادی اسلاوها منطقه خود را از جهات مختلف گسترش دادند. امروزه زبانهاي اسلاوی در بخش وسیعی از اروپای شرقی رايج است؛ اما زبانهاي بالتي فقط در جمهوریهای لتونی و لیتوانی رواج دارد. قدیمی ترین اثر زبانهاي اسلاوی از سدة نهم میلادی است و به گویشی نوشته شده که بلغاري باستان نامیده می شود. قدیمی ترین اثر از زبانهاي بالتي از سدة چهارده میلادی است.

آلبانیایی

آلبانیایی زبان جمهوری آلبانی است. قدیمی ترین اثر آن از سدة چهارده میلادی است. دلیل گردآوردن زبانهاي مذكور در زیر عنوان هند و اروپایی، اشترک در الفاظ اساسی است. اگرچه آن الفاظ شکلهاي مختلف دارند، اما طبق قواعدی، از یک اصل منشعب شده اند؛ مثلا: 

هند و اروپایی، در هنده باستان و ایرانی باستان a، در لاتینی e، و در بلغاری dاست. هند و اروپایی، در هنده باستان d است. هند و اروپایی، در ایرانی باستان d است. هند و اروپایی، در ایرانی باستان d است.

اگرچه آن الفاظ شکلهاي مختلف دارند، اما طبق قواعدی، از یک اصل منشعب شده اند؛ مثلا:

هند و اروپایی، در هنده باستان و ایرانی باستان a، در لاتینی e، و در بلغاری d است. هند و اروپایی، در هنده باستان d است. هند و اروپایی، در ایرانی باستان d است. هند و اروپایی، در ایرانی باستان d است.

تا سدة هجدهم میلادی کسی نمی دانست که زبانی به نام هند و اروپایی وجود
زبان‌های هندواروپایی

داشته است و از آن زبان، زبان‌های فارسی و آلمانی و انگلیسی و روسی منشعب شده‌اند. در سال ۱۷۸۶ سر ویلیام جونز انگلیسی‌واران انجمن اسپانیای بُنگاله ایران کرد. گفت: سنسکرت و پورنامی و لاوینی از اصلی‌ترین‌ها شاید اکنون وجود ندارند، منشعب شده‌اند. جونز همچنین گفت که امکان دارد زبان‌های زرمنی و سینی و فارسی از همان اصلی‌ترین‌ها منشعب شده‌اند.

سنسکرت از آن منشعب شده‌اند. شهرت این کتاب در مقایسه با پورنامی و لاوینی و فارسی و زرمنی را منتشر ساخت. بود که در این کتاب نشان داد که زبان‌های پورنامی و لاوینی و فارسی و زرمنی از یک خانواده‌اند.

در سال ۱۸۱۶ راسموس راسک کتاب «جستار در منشا زبان‌های اسلامی» را گفت که در سال ۱۸۱۴ نوشته‌بود منتشر ساخت. راسک در این کتاب همخوانی‌های بودن زبان‌های زرمنی را پورنامی و لاوینی و اسکالو و بالین نشان داد.

در سال ۱۸۲۲ گیم در ویراش دیکت‌کتاب «دستور زبان آلمانی» برتای نخستین بار از گردش مصوت‌ها گفت که از نصایحی زبان‌های هند و اروپایی است، گفتگو به میان آورد. گیم در همان کتاب معادن‌های صامت‌های انگلیسی و

1. Sir William Jones 2. Franz Bopp
3. Über das Konjugationssystem der Sanskritsprache in Vergleichung mit jenem der griechischen, lateinischen, persischen und germanischen Sprache
4. Rasmus Rask
5. Investigation on the Origin of the Old Norse or Icelandic Language
6. عبرت از جابجاشدن مصوت‌ها در ریشه‌ها و پسوندها، واژه‌ها و خیاط‌ها.
7. میان‌ونهای و اجزای صرفی و اجرای هاست. اگر مصوت‌های کوتاه و بلند، اندازه‌ای با جابجا شوند، گردش را گردش کمی می‌نامند. در زبان‌های هندو اروپایی هر دو نوع گردش بوده است.
8. به صامت‌هایی گفته می‌شود که در ادامه آنها راه عبور هوا به کل مسند می‌شود پس ناگهان و با شدت گشوده می‌شود، مانند:
تاریخ زبان فارسی

انقباضی از زمرنی و در دیگر زبان‌های هند و اروپایی استخراج و منظم کرده و از این کار او قانونی به وجود آمد که به قانون گریم اطلاق می‌شود. قانون گریم:

<table>
<thead>
<tr>
<th>هند و اروپایی</th>
<th>زمرنی</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>b</td>
<td>bh</td>
</tr>
<tr>
<td>d</td>
<td>dh</td>
</tr>
<tr>
<td>g</td>
<td>gh</td>
</tr>
<tr>
<td>p</td>
<td>b</td>
</tr>
<tr>
<td>t</td>
<td>d</td>
</tr>
<tr>
<td>k</td>
<td>g</td>
</tr>
<tr>
<td>f</td>
<td>p</td>
</tr>
<tr>
<td>θ</td>
<td>t</td>
</tr>
<tr>
<td>h</td>
<td>k</td>
</tr>
</tbody>
</table>

در سال 1838 بوب نشان داد که زبان‌های سلتی، از شاخه هند و اروپایی است. در سال 1850 آگوست شلیختر نشان داد که زبان آلپانیابی از زبان‌های هند و اروپایی است. در سال 1877 هاینریش هوفمن نشان داد که زبان هند و اروپایی است. پیش از آن از زبان‌های آریایی به شمار آمد از زبان‌های هند و اروپایی است.

در سال 1908 امیل زیگ و ویلهم زیگلرینگ اعلام کردن که زبان تخاری از زبان‌های هند و اروپایی است. در سال 1902، یورگن الکساندر کنودتن زبان جنگراز زبان‌های هند و اروپایی دانست در حالی که در سال 1915، بریج هروتسن نظر یورگن الکساندر کنودتن را تأیید کرد.

در میان سال‌های 1897 و 1916 کارل برگمن به گفته می‌شود که در ایاد آنها راه‌های به کلی به‌کلی نمی‌شود مانند:

1. به صامت‌های ویژه می‌شود که در ایاد آنها راه‌های به کلی به‌کلی نمی‌شود مانند:
8. Karl Brugmann
مقایسه‌ای زبان‌های هند و اروپایی 1 از بررسی اطلاعاتی که در سده‌نوزدهم میلادی گردآمد بود، تأثیر کرد و با این کار، اساسی استوار برای زبانشناسی هند و اروپایی بنیاد نهاد.

اصطلاح «هند و اروپایی» را فرانسوی بوب وضع کرد است. زبانشناسان آلمنی «هند و زرمنی» به کار می‌برند و می‌گویند یک طرف منشأ این زبان‌ها هندورستان و طرف دیگر ایسلند بوده است و ایسیندلی زرمنی است، بنابراین وقتی با هندی شروع می‌کنند با آنگیزه ختم کنیم.

در اواخر سده‌بیستم میلادی، زبانشناسان انتخاب کرده‌اند، اصطلاح «زبان‌های آبیایی» را به‌جای «زبان‌های هند و اروپایی» به کار می‌برند. چون تنهای ایرانیان و هندوان خود را آبیایی نامیده‌اند، اصطلاح آبیایی برای هند و اروپایی متورک گشت.

امروز آبیایی برای زبان‌های ایرانی و هندی به کار برده می‌شود.

زبان‌های هند و اروپایی را باتوجه به تحول برخی از صامت‌ها در آنها، به دو دسته سمت 1 و کتم 3 تقسیم می‌کنند: 1. دسته سمت: سمت لغت اواستایی است برای عدد صد، از هند و Kptóm.

اروپایی. این دسته شامل زبان‌های زیر است: هند و ارمنی، ارمنی، بالتی و اسلاوی، آلبانیایی.

2. دسته کتم: کتم لغت لاتینی است برای عدد صد، از اروپایی. این دسته شامل زبان‌های زیر است: یونمانی، ایتالیایی، زرمنی، تخاری، سلزی، حتی.

قوم هند و اروپایی ظاهر آن در هزاره‌های پنجم پیش از میلاد مسیح در منطقه‌ای میان جنوب روسیه در شرق رود دنیز و شمال قفقاز و غرب اورال زندگی می‌کرده است.

قوم هند و اروپایی حدود ۴۰۰۰تا ۴۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح به طرف غرب.

1. Grundriss der Vergleichenden Grammatik der indogermanischen Sprachen
2. Satam 3. Centum
ب حركت در آمتدان و حدود ۳۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح منطقه و سیاسی را از مرکز اروپای شرقی تا شمال ایران، در اختیار داشتند. از این زمان‌ است که تجزیه زبان هند و اروپایی به زبان‌های مختلف شروع می‌گردد.

کتابنامه
1. دائرةالمعارف بریتانیکا؛ مقاله «زبان‌های هند و اروپایی».
2. ناتال خانلری، پرویز؛ زبانشناسی زبان‌های فارسی؛ تهران: ۱۳۴۸.
ایران باستان

در هزاره دوم پیش از میلاد مسیح گورنگانی به زبان‌های هندو-اروبایی در غرب ایران ظاهر شده و تا پایان گردیده‌اند. در اواال هزاره اول پیش از میلاد مسیح مادها و پارس‌های ایرانی در غرب ایران حضور داشته‌اند. به تدریج پارسها به سرزمینی که پس از ورود آنها بدانجا پارس نامیده شد، سکونت گزیدند. در همین اوقات گروهی دیگری از ایرانیان در شرق ایران مستقر شدند.

در اواخر سده هفتم پیش از میلاد مسیح دیوکس، 1 دوبلت ماد را در همدان تأسیس کرد. دولت که دیوکس بیناده بهره‌برداری دوبلت آشور بود در اواکل سده هفتم پیش از میلاد مسیح هخمانش در پارس‌ومشت 2 واقع در نزدیکی شوش، دولت پارسی هخمانشی را تشکیل داد؛ این دولت تابع دولت ماد بود.

در سال ۱۲ پیش از میلاد مسیح هوخشترا 3، دولت مستقل ماد را با تصرف نینوا پایتخت آشور، تأسیس کرد. کوروش پارسی، از نوادگان هخمانشی، در سال ۵۵۰ پیش از میلاد مسیح، با غلبه بر آسیای سبک 4، آخرین پادشاه ماد، دولت ماد را منقرض کرد و دولت هخمانشی را تأسیس نمود. در هنگامی که دولت ماد در غرب ایران حکومت می‌کرد، در شرق ایران، در هرات و مرود، حکومت خوارزمیان برپا بود. این دولت را کوروش از میان برداشت و منطقه حکومت آن دولت را به کشور خود ضمیمه کرد.

تاریخ زبان فارسی

کوروش علیه ایرانیان، بر ملتهای دیگری هم مسلط شد. کمبوچیه (از ۵۲۰ تا ۵۲۲ پیش از میلاد مسیح) پسر و جانشین کوروش، بر مترشکلو پدر انورد هنگامی که داریوش (سلطنت از ۵۲۲ تا ۴۸۶ پیش از میلاد مسیح) حکومت می کرد، دولت هخامشیان بر منطقه وسیعی از جهان قبیل فرمان می راند که از طرف غرب خیمه و مصر و لیبی و از طرف شرق سند را در بر می گرفت و از طرف شمال به دریا اورال و کره‌های ذلیل و از طرف جنوب به خلیج فارس و دریای عمان محدود می شد.

زبان رسمی این منطقه وسیع آرامی بوده که با خط الفبایی نوشته می شده است.

هخامشیان از زبان خود، فارسی (که امرز فارسی باستان نامیده می شود)، و زبان‌های آکدی و عیلامی و بیزانی هم استفاده می کرده‌اند. در این هنگام دین زردشتی در ایران رابط بوهود است. به نظر می رسد که خیبریشان (سلطنت از ۴۸۶ تا ۴۶۵ پیش از میلاد مسیح) آن دین را پذیرفت بوده است. دولت هخامشی را در سال ۳۳۱ پیش از میلاد مسیح اسکندر مقدونی سرنگون کرد.

برای زبان فارسی از ۱۰۰۰ پیش از میلاد مسیح، زمان ورود ایرانیان به نجد ایران، تا ۳۳۱ پیش از میلاد مسیح، زمان پراکندگی دولت هخامشی، دوره باستان به شمار می رود.

کتابنامه

1. پرنا، حسن؛ ایران باستان؛ انتشارات کتابخانه ایران سینا.
2. پیگولو سکاپیا، ن. و ...؛ تاریخ ایران؛ ترجمه کریم کشاورز، جلد اول، تهران: ۱۳۴۶.
3. جلیلی، محمدحسین و گلزاری، مسعود؛ کرمانشاه باستان؛ انتشارات استانداری کرمانشاه، بی‌تای.
4. دائرةالمعارف بریتانیکا؛ مقاله «تاریخ ایران». 
ایران باستان

5. دائرة المعارف ایرانیاکا، مقاله‌های مربوط به «اوستا».
6. دیاکونوف، ا. م.؛ تاریخ ماده ترجمه کریم کشوارز، تهران: 1357.
7. تاریخ ایران باستان؛ ترجمه روحی ارباب، تهران: 1346.
8. زرین کوب، عبدالحسین؛ تاریخ مردم ایران، ایران قبل از اسلام؛ تهران: 1364.
9. کالیکان، ویلیام؛ ماده‌های پارسی‌ها؛ ترجمه جودرزاسعد بختیار، تهران: 1350.
10. کامرون، جورج؛ ایران در سه‌هفته؛ تاریخ ترجمه حسن انوشه، تهران: 1365.
11. کریستن سن، آرتور؛ کیان‌ها؛ ترجمه دکتر ذیح الله صفا، تهران: 1358.
12. گیپومن، ر.؛ ایران، از آغاز تا اسلام؛ ترجمه دکتر محمد معین، تهران: 1346.
14. معین، محمد؛ مردم‌شناسی وادب پارسی؛ جلد اول و دوم، تهران: 1338.
15. واندبرگ، لوئی؛ باستانشناسی ایران باستان؛ ترجمه دکتر عیسی بهنام، تهران: 1345.

پیشکش "زم" پادکست

www.tabarestan.info
زبانهای ایرانی باستان

از سال 1000 تا 700 پیش از میلاد مسیح اثرگذاری رواج ایرانی باستان است؛ از ایرانی باستان چیزی حتی یک کلمه هم باقی نمانده است.

ایرانی باستان در طول سده هفتم پیش از میلاد همزمان با استقرار ایرانیان در بخش‌های مختلف ایران به صورت‌های متفاوتی تحول پیدا کرد. این صورت‌های مختلف ویژگی‌های پیدا کردن که آنها را از ایرانی باستان و از هم ممتاز ساخت. از ایرانی باستان تا آنجا که مدرک در دست داریم، چهار زبان مستقیماً منشعب شده‌اند:

1. سکایی 2. مادی 3. فارسی باستان 4. اوستایی.

به یقین می‌توان گفت که زبانهای دیگری هم مستقیماً از ایرانی باستان منشعب شده بودند که از آنها چیزی باقی نمانده است. در دوره میانه زبانهای مانند سغدی و در دوره جدید زبانهای مانند بلوجی داریم که هیچ‌کی از آنها را به ملاحظات زبانشناسی نمی‌توان از زبانهای سکایی و مادی و فارسی باستان و اوستایی منشعب دانست؛ در نتیجه ناچاریم به ذکر که سغدی باستانی هم بوده که در دوره میانه، زبان سغدی دنباله آن است.

زبان سکایی

سکاهای از هزاره اول پیش از میلاد مسیح تا هزاره اول پس از میلاد مسیح منطقه وسیعی را از کناره‌های دریای سیاه تا مرزهای چین اشغال کرده بودند. از این زبان نوشته‌ای به جای نمانده، تنها تعدادی لغت، اغلب به صورت اسم‌های خاص، از
تاریخ زبان فارسی

زبان سکه‌ای مغرب که در کتاب‌های هزار دریای سیاه‌آویزی می‌کردند، در کتاب‌های یونانی و لاتینی باقی مانده است. از زبان سکه‌ای آسیای میانه هم تعدادی لغت به صورت اسامی خاص در نوشته‌های هندی و یونانی و لاتینی به چنین مانده است. چند واقعی از سکه‌ها گربه‌که در نوشته‌های یونانی و لاتینی به چنین مانده است، برای نمونه در ذیل می‌آید:

• ċarma,  : بازو
• bāzu,  : آذر
• ātar,  : اسب
• aspa,  : ارز
• arvant,  : تند و سریع
• haptā,  : گوش
• gauša,  : چرم
• ċhēv,  : شجاع
• ḥuška,  : هفت
• miēra,  : سنگ
• asan,  : xšāyaši,  : ژرگ
• wazarka,  : ماشگ

از زبان مادی پس از هخامشیان هیچ اطلاعی در دست نیست.

زبان فارسی باستان

زبان فارسی باستان، زبان قوم پارسی بوده است. قدیمی‌ترین و مهم‌ترین اثر بازمانده از فارسی باستان، کتابی داریوش بر گز در طرف چپ ایستاده، با چهار سئوگنی که برشت خوابیده، قرار دارد. دو نفر پشت سر داریوش ایستاده اند. در برابر داریوش نفر نه‌که دستهای آن‌ها از پشت بسته شده و گردن آن‌ها با طنابی به هم بسته شده است، ایستاده اند. این نفر شورش‌خانه هستند که در ایالات مختلف بر علیه داریوش قیام کرده بودند. در بالای صحنه تصویر اهورامزدا قرار دارد، داریوش روی به سوی او دارد و دست
راست خود را به احترام آن تصویر، در برای آن فراشته نگه داشته است.
کتابی فارسی باستانی در زیر صحن، در پنجم ستون حک شده است: ستون اول
96، ستون دوم 98، ستون سوم 92، ستون چهارم 92 و ستون پنجم 36 خط دارد.
کتابی عیلامی در روایت دارد، روایتی در ۶ ستون در طرف راست کتابی فارسی
باستان و روایتی در 1 ستون در طرف چپ آن حک شده است.
کتابی اکنون در یک ستون در طرف چپ صحن و حک شده است.

پیستون، داریوش و کتابی هایش
کتابی نویسی به فارسی باستانی بسی از داریوش ادامه یافته و از خشایارشا (از
486 تا 465 پیش از میلاد مسیح)، از اردشیر اول (از 465 تا 424 پیش از میلاد
مسیح)، از داریوش دوم (از 424 تا 402 4 پیش از میلاد مسیح)، از اردشیر دوم
از 402 تا 379 پیش از میلاد مسیح (از 793 تا 379 پیش از
میلاد مسیح) کتابی به جای مانده است.
از اورامنه (از حدود
590 تا 565 پیش از میلاد مسیح) و ارشامه (از حدود
590 تا 559 پیش از میلاد مسیح) و کوروش (از 559 تا 539 پیش از میلاد
مسیح) کتابی به جای مانده است. این کتابی ها، اکثر درست باشند که خط فارسی
باستان به دستور داریوش درست شده، پس از اورامنه و ارشامه و کوروش به نام
آنها نوشته شده اند.

زبان اوستایی

زبان اوستایی زبان یکی از نواحی شرقی ایران بوده است، اما به درستی معلوم نیست از کدام ناحیه. تناهای اثری که از زبان اوستایی در دست است اوستا، کتاب دینی زردشتیان است. زبان اوستایی را به ملاحظات زبانشناسی با یاد دو گویش دانست، گویشی که در گاهان به کار رفته و کنونی تر می‌نماید؛ گویشی که در دیگر بخش‌هایی از ابتدای کار رفته و جدیدتر است. گویش نخست را گویش گاهانی با قدمی، گویش دوم را گویش گاهانی جدید می‌نامند. گاهان سخن خود زردشت است و تاریخ آن مربوط است به تاریخ زندگی زردشتی است. پیشرفت ایرانشناسان پرآند که زردشت در هزاره اول پیش از میلاد مسیح می‌زیده است.

بخش‌هایی در گویش‌ها در دوره‌های مختلف از سده ششم پیش از میلاد مسیح

تا ساده‌سازی میلادی تأثیر شده‌اند. اوستای امروزی حدود یک سوم اوستای دوره ساسانی است. اوستای دوره ساسانی انطور که از دین کرده، کتاب‌های هشت‌مین و هفتم و بیست‌مین و بیست‌مین و سومین کتاب یکی چهار کرده، یعنی فصل، تشکیل شده و هر کرده شامل کل یکه است.

بخش‌های زیر تقسیم می‌شود:

۱. پیش‌تر از هفتاد و دو هر، یعنی فصل، تشکیل شده و هر هر شامل بندگان است. گاهان هفده هر، از هفتاد و دو هر پیش‌تر را تشکیل می‌دهند.

۲. پیش‌تر از یکی و چهار کرده، یعنی فصل، تشکیل شده و هر کرده شامل بندگان است.

۳. پیش‌تر از یکی و دو فرگرد تشکیل شده و هر فرکرد شامل بندگان است.

۴. پیش‌تر از یکی و دو فرکرد تشکیل شده و هر فرکرد شامل بندگان است.

۵. خرابه اوستای خلاصه‌ای است از اوستای دوره ساسانی از آذرماه‌مهر اسپندان، موجدان موبین زمان شابوئر دورم (۱۳۰۹-۷۹ میلادی).
کتابنامه

1. بیلی، ه. و. زبان فارسی؛ ترجمه دکتر محمد معین در «میراث ایران»، تهران: ۱۳۶۶.

2. معین، محمد؛ منابع زبان فارسی (در مقدمه فرهنگ فارسی معین).

3. بارشاطر، احسان؛ زبان‌ها و عده‌های ایرانی (در مقدمه لغت‌نامه دهخدا).

زبان سکایی

1. ارتسکی، ای. م.؛ مقدمه فقه‌لغت‌های ارتدوکس؛ ترجمه کریم کشاورز، تهران: ۱۳۵۸.

2. ناثل خانلری، پرویز؛ تاریخ زبان فارسی؛ جلد اول، تهران: ۱۳۶۶.


زبان مادي

1. ارتسکی، ای. م.؛ مقدمه فقه‌لغت‌های ارتدوکس؛ ترجمه کریم کشاورز، تهران: ۱۳۵۸.

2. دیاکونوف، ا. م.؛ تاریخ ماد؛ ترجمه کریم کشاورز، تهران: ۱۳۵۷.

3. ناثل خانلری، پرویز؛ تاریخ زبان فارسی؛ جلد اول، تهران: ۱۳۶۶.


زبان فارسی باستان

1. سامی، علی؛ تمدن هخامنشی؛ جلد اول، شیراز: ۱۳۴۱.

2. مقدم، محمد؛ چند نمونه از متنی که نوشته‌های فارسی باستان با شرح لغات، ایران کوده، شماره ۹۴.

3. ناثل خانلری، پرویز؛ تاریخ زبان فارسی؛ جلد اول، تهران: ۱۳۶۶.
تاریخ زبان فارسی

۱. پورداود، ابراهیم؛ گانها، یادداشت‌های گانها، بسته‌ای جلد اول و دوم، یسنا جلد اول و دوم، ویبرت، خرده‌وستا.
۲. حسین داعی‌الاسلام، محمد علی؛ ترجمه ونیبداد؛ تهران: ۱۳۶۱.
۳. دیرمان، معاشره ایرانیک؛ مقاله‌های مربوط به اوستا.
۴. راشد محصیل، محمد لقی؛ درآمده در سفر به زبان اوستایی؛ تهران: ۱۳۶۴.
۵. مجموعه کوانین زردشتی، پژوهش‌های ترجمه به فرانسه از جیمز دارمستر، ترجمه به فارسی از فرانسه از دکتر موسی جوان، تهران: ۱۳۴۳.
۶. مینو، محمد؛ مزدیسن و پارسی؛ جلد اول و دوم، تهران: ۱۳۳۸-۱۳۴۳.
۷. مقدم، محمد؛ داستان چم؛ ایران کوده، شماره ۱.
۸. نائل خانلری، پرویز؛ تاریخ زبان فارسی؛ جلد اول، تهران: ۱۳۶۶.

۹. Darmesteter J.; Zend-Avesta ... Annales du Musée Guimet; 1892-1893.
ویژگی‌های دستوری ایرانی باستان
(فارسی باستان و اوسطایی)

دستگاه صوتی

مصورت‌های ایرانی باستان

- a, i, u
  کوتاه: ساده
  بلند: ی, ی

- ai, au
  کوتاه: مركب
  بلند: یی, یو

زبان اوسطای علاوه بر مصورت‌های بالا، مصورت‌های دیگری هم مانند و دارد که واج گونه‌های مصورت‌های اصلی اند.

صامت‌های ایرانی باستان

<table>
<thead>
<tr>
<th>p</th>
<th>t</th>
<th>k</th>
</tr>
</thead>
</table>

1. مصورت ساده، مصورت مركب، diphthong، مصورت کوتاه، simple vowel
2. allophone
3. consonant
صامتی‌های میان برگرفتار، نرمال، و نادیده‌گرفته، صامتی‌های ایرانی باستان و ایران‌تان است. 

وئج 1-مستقل است که جانشین $hw$ ایرانی باستان شده، اما $t, n, r, l$ به ترتیب $w, t, n, r$ در خط اوسطی باستان است. برخی $β$ به جای $w$ در نشان داده شده که کار می‌برند.

نیم مصوت‌های ایرانی باستان

$w/v$, $y$, $β$

اوستایی و فارسی باستان نشانه‌ای ندارند که خاص $β$ باشد. $β$ در فارسی باستان با $R$ در اوستایی با $ʔ$ نشان داده می‌شود.

وئج $w$ است. برخی با ذکر اینکه واج $w$ است، $v$ به کار برده‌اند. در این کتاب $v$ در لغات اوستایی و $w$ در واج‌های فارسی باستان به کار برده شده است.

گردش مصوت‌ها

از ویژگی‌های دستگاه صوتی ایرانی باستان گردش مصوت‌های و آن عبارت از حذف

1. phoneme 2. semi-vowel 3. ablaut
ویژگی‌های دستوری ایرانی باستان

واژه‌ها در ریشه‌ها، پسندنده، پیشونده و اجزای صرفی واقع‌های است. در صورتی که a حذف شود سپس، پسند، پیشوند، میانوند و جزء صرفی ضعیف a، در صورتی که a باقی بماند، ریشه، پسند، پیشوند، میانوند و جزء صرفی ضعیف a به بدل شود، ریشه، پسند، پیشوند، میانوند و جزء صرفی ضعیف a نامیده می‌شود. در صورتی که ریشه، پسند، پیشوند، میانوند و جزء صرفی ضعیف a داشته باشد، ممکن است صورت‌هایی ضعیف و افزوده ریشه، پسند، پیشوند، میانوند و جزء صرفی ضعیف باشند. در صورتی که یا را در ریشه، پسند، پیشوند، میانوند و جزء صرفی ضعیف باشند، در صورتی که را به یا بدل می‌شود، ممکن است صورت‌هایی ضعیف و افزوده ریشه، پسند، پیشوند، میانوند و جزء صرفی ضعیف باشند، در صورتی که یا به یا بدل می‌شود. در صورتی که ینا و ی نامیده شود، ممکن است صورت‌های ضعیف و افزوده ضعیف باشد. در زیر صورت‌های ضعیف و افزوده و بالانده‌ای که ممکن است در ریشه و ... باید آورده می‌شود:

<table>
<thead>
<tr>
<th>بالانده</th>
<th>ضعیف</th>
<th>افزوده</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>a</td>
<td>a</td>
<td>a</td>
</tr>
<tr>
<td>i</td>
<td>i</td>
<td>ia</td>
</tr>
<tr>
<td>u</td>
<td>u</td>
<td>au</td>
</tr>
<tr>
<td>a</td>
<td>a</td>
<td>am</td>
</tr>
<tr>
<td>a</td>
<td>a</td>
<td>an</td>
</tr>
<tr>
<td>r</td>
<td>r</td>
<td>ar</td>
</tr>
</tbody>
</table>

نظم درگیری‌ای از گردش مصوت‌ها به شرح زیر است:

<table>
<thead>
<tr>
<th>ضعیف</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>a</td>
</tr>
</tbody>
</table>

1. weak  2. guna  3. vrddhi
تکیه
ظاهرآ تکیه در ایرانی باستان تکیه موسیقایی و این تکیه در اوستای گاهانی به جای مانده بوده، اما در اوستای جدید و فارسی باستان تکیه شدث، جای آن را گرفته بوده است.
به نظر می‌رسد که تکیه در کلمات ایرانی باستان به خلاف فارسی در دیگر کشورها نیست.
تکیه در کلمات آن جای مشخص دارد. جای مشخصی نداشت هست.

صرف
نام ۳
در ایرانی باستانی اسم و صفت و ضمیر (ضمیر شخصی جنس ندارد) و عدد سه جنس: مذکر و مؤنث و خنشی؛ سه شمار: مفرد و مشین و جمع؛ و

1. musical accent  2. stress accent
پیشگاه دستوری ایرانی باستان

هشت حالت: فاعلی ۱ و مفعولی ۲ و مفعول له ۳ و اضافی ۴ و مفعول عنه ۵ و مفعولی فِه ۶ و مفعولی معه ۷ و ندایی ۸ دارد.

در ایرانی باستان برای اسم و صفت و عدد، برحساب اینکه اسم و صفت و عدد به چه صداپیویان می‌باشد و صرفه‌ای مختصی وجود دارد؛ بر سرح زیر:
الف) صرفه‌ای ویره‌ اسمها و صفتها و عدددهای مخزون به مصوت‌ها که خود به صرفه‌ای ویره هر یک از مصوت‌ها ساده و مربک تقسم می‌شوند، مثل صرف ویره اسمها و صفتها و عدددهای مخزون به a.
ب) صرفه‌ای ویره‌ اسمها و صفتها و عدددهای مخزون به صامت‌ها که خود به صرفه‌ای ویره‌ هر یک از صامت‌ها تقسم می‌شوند، مثل صرف ویره اسمها و صفتها و عدددهای مخزون به b.

در ایرانی باستان صفت سه صورت دارد: مطلق، برتر (تفاضلی)، برترین (عالی).
الف) صفت مطلق از صفت برترین به دو طریق ساخته می‌شود:

- ištā صفت مطلق با پسوند - yah یا صفت برتر با پسوند - برا شباهت صفت برتر و با پسوند - برا شباهت صفت برتر و با پسوند - tāra صفت مطلق با پسوند - برا شباهت صفت برتر و با پسوند -

در ایرانی باستان ضمایر اشاره و پرسشنی و موصولات و مبهمات، با اندک اختلافی همچون اسم و صفت و عدد صرف می‌شوند؛ اما صورتهای ضمایر شخصی از ماده‌های مختلفند:

اسم‌ها و صفت‌های ایرانی باستان از نظر ساخت یا بی‌شناخت یا مشتق یا مربک:

اسم و صفت سیط‌همان ریشه است که چیزی بدان انفوده نمی‌شود.
اسم و صفت مشتق اسم و صفتی است که در ساخت آنها پیشوند با پسوند به کار می‌رود.

1. nominative 2. accusative 3. dative 4. genitive 5. ablative 6. locative 7. instrumental 8. vocative
پیشکش

از پسوندهای ایرانی باستان را پسوندهای گروه اول و گروهی دیگر را پسوندهای گروه دوم می‌نامند. پسوندهای گروه اول به ریشه و گروه دوم به ماده پیوسته می‌شوند.

امس و صفت مركب اسم و صفتی است که از دو کلمه مستقل ساخته می‌شود.

فعل

فعل در ایرانی باستان دارای مقولات زیر است:

1. ریشه: ضعیف، افزوده، بالاندیه
2. ماده: مضارع، ماضی، تقلی، آینده، مجهول، سبی، جعلی، آغازی، آرزویی و تشذیبی

ماده‌های مختلف با نشانه‌ای نشانه‌هایی که به ریشه پیوسته می‌شود، ساخته می‌شوند. مانند:

- bar → bara  از a نشانه ماده مضارع + بردن؛ صورت افزوده ریشه.
- nau → klnau  از k نشانه ماده مضارع + کردن؛ صورت ضعیف ریشه.
- tāp → tāpaya  از a نشانه ماده سبی، + تافتن؛ صورت بالاندیه ریشه.
- sy → sya  از y نشانه ماده آینده، + نجات دادن؛ صورت افزوده ریشه.

3. باب 9: گذرا، ناگذار

با بهای گذارا و ناگذار با شناسه‌های خاص خورده می‌بانند. باب مجهول با نشانه مجهول و شناسه خاص فعل ناگذار مشخص می‌شود.

<table>
<thead>
<tr>
<th>primary suffix</th>
<th>secondary suffix</th>
<th>aorist</th>
<th>perfect</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>causative</td>
<td>inchoative</td>
<td>desiderative</td>
<td>intensive</td>
</tr>
<tr>
<td>active</td>
<td>middle</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
</tbody>
</table>
وجه: اخباری، التزامی، تمنایی، انشایی و امری.

ویژه التزامی با شناسانه خاص خود که در آست و میان ماده و شناسه می‌آید، ویژه هی‌ای دیگر ممتاز می‌شود.

ویژه تمنایی با شناسانه خاص خود که در آست و میان ماده و شناسه می‌آید، شناخته می‌شود.

ویژه انشایی با ماضی استمراری و مساده، در اورده‌ای از نظر ساخت فرقوی ندارد، در فارسی باستان پیش از ماضی استمراری و مساده a آورده می‌شود و پیش از ویژه انشایی a آورده نمی‌شود.

ویژه امری را شناسه‌های ویژه امری دیگر و پیش از نداشتن ممتاز می‌سازد.

ویژه اخباری از شناسه‌های که با شناسه‌های امری فرقو دارند و از نداشتن نشانه‌های التزامی و تمنایی مشخص می‌شود.

5. زمان: مضارع، ماضی ساده، ماضی نقی، ماضی بعدی، ماضی استمراری، آبیده.

مضارع از شناسه‌های گروه اول و ماضی استمراری از شناسه‌های گروه دوم شناخته می‌شود.

ماضی ساده از ماده ماضی که به راه‌های مختلف ساخته می‌شود و شناسه‌های گروه دوم تشخیص داده می‌شود.

ماضی نقی از ماده نقی که به روشی خاص ساخته می‌شود و شناسه‌های گروه دوم شناخته می‌شود.

ماضی بعدی از ماده نقی و شناسه‌های گروه دوم ساخته می‌شود.

آبیده از ماده آبیده و شناسه‌های گروه اول تشکیل می‌شود.

فعل‌های ماضی استمراری و ماضی ساده و ماضینقی و ماضی بعدی هر چهار، بدون هیچ فرقوی باهم دلالت می‌کنند بر امری که در گذشته انجام گرفته است.

6. شمار: مفرد، مثنی، جمع.

1. Optative
2. Injunctive
تشخیص داده می‌شود.

شناسه: ایرانی باستان در گروه شناسه دارد. به گروهی از شناسه‌ها اگرچه اول، به گروهی دیگر گروه دوم، اطلاع می‌شود: گروه ها برای ساختن افعال مضارع و آنده و التزامی به کار می‌رود. گروه دوم برای ساختن ماضی استمراری و ماضی ساده و ماضی معین و ممکن بی‌بعد و تنازلی و التزامی به کار برده می‌شوند. فعل امر و فعل ماضی نقلي، شناسه‌های خاص خود را دارند. هریک از انواع شناسه‌ها، گروه اول و دوم، شناسه‌های خاص فعل امر و فعل ماضی نقلي، یا دو دسته تشکیل می‌شوند: دسته‌ای خاص فعل‌های گذرا و دسته‌ای خاص فعل‌های ناگذر و مجهول.

فعل مركب.

پیشوندهای فعلی: پیشوند‌های فعلی، یا بی فعاله پیش از فعل می‌آیند، یا با فعاله. برخی از فعل‌ها با دو پیشوند به کار می‌رود.

مصادر و صفات فعلی و معنی‌آوری مصادر و صفت معنی‌آوری گذشته ۳ صفت فعلی گذشته ۴ صفت معنی‌آوری آینده ۵ صفت فاعلی آینده ۶ از ریشه ساخته می‌شوند. صفت فاعلی گذرا ۷، صفت فاعلی ناگذر ۸، صفت فاعلی نقلي گذرا ۹، صفت فاعلی نقلي ناگذر ۱۰ و صفت فاعلی آینده گذرا ۱۱ و صفت فاعلی آینده ناگذر ۱۲، از ماده ساخته می‌شوند.

هریک از مشتقات فوق طرز ساخت مخصوص به خود دارند.

<table>
<thead>
<tr>
<th>1. primary ending</th>
<th>2. secondary ending</th>
<th>3. past passive participle</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>4. past active participle</td>
<td>5. future passive participle</td>
<td>6. future active participle</td>
</tr>
<tr>
<td>7. present active participle</td>
<td>8. present middle participle</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>9. perfective active participle</td>
<td>10. perfective middle participle</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>11. future active participle</td>
<td>12. future middle participle</td>
<td></td>
</tr>
</tbody>
</table>
21. نوشته‌های نفی و نهی: در فارسی باستان naid و در اوستایی براي noit نفی و در هردو زبان mā برای نهی به کار برده می‌شوند.

تغییر نابلیسها

قید؛ ایرانی باستان دو نوع قید دارد: قیدی که اصلاً قید است و قیدی که صورت صرف شده اسم و صفت و ضمیر است و به عنوان قید به کار می‌رود.
حرف اضافه؛ حروف اضافه ایرانی باستان عامیانه و غالباً هر کدام عامل بیش از یک حالتند. حروف اضافه در ایرانی باستان هم پیش از مجموع خود می‌آیند و هم پس از آن.
حرف ربط؛ حروف ربط ایرانی باستان هم پیش از کلماتی که بدانها مربوطند به کار می‌رود و هم پس از آنها.

اصوات؛ برخی از اصوات ایرانی باستان اصلاً صوتند و برخی دیگر صورتهای صرفی اسم و صفتند که به عنوان صوت به کار برده می‌شوند.

توجه

در ایرانی باستان مطالب غیر شاعرانه با جمله‌ای بیان می‌شوند که در آن ابتدا فاعل، سپس مفعول و پس از آن فعل جمله می‌آید. در جمله‌ای که بیان مطلب شاعرانه است، اجزای جمله جای مشخصی ندارند.
در ایرانی باستان صفت‌ها موصوف از لحاظ مذکر و مؤنث و خنتی و مفرد و مثنی و جمع بودن و حالت‌های هشته‌گانه مطالب می‌کند.
در ایرانی باستان فعل و فاعل از لحاظ مفرد و مثنی و جمع بودن باهم مطالب می‌کند.

---
1. indeclinables
کتابنامه

1. ارنستسکی، ای. م.؛ مقدمه فقه‌اللغه ایرانی؛ ترجمه کریم کشاورز، تهران: ۱۳۵۸.
2. دانشگاه ایرانیا؛ مقاله‌های مربوط به «اوستا».
3. راشد محصل، محمدتقی؛ درآمدهای بر دستور زبان اوستایی؛ تهران: ۱۳۶۴.
4. ناتل خانلری، پرویز؛ تاریخ زبان فارسی؛ جلد اول، تهران: ۱۳۶۶.
5. نارم شارپ، رالف؛ فرهنگ‌های شاهنشاهان هخامنشی؛ شیراز: ۱۳۴۳.
پیامک "ز. م. چهاربند"}

www.tabarestan.info
خط در دوره باستان

فارسی باستان

فارسی باستان به خطی نوشته شده که می‌خی‌نامیده می‌شود. علت این نامگذاری این بوده که حرف‌های این خط به میخ شیبه است. ظاهر داریوش در طور داده‌که خطی برای فارسی باستان ساخته و این زبان بدان نوشته شود. خط فارسی باستان از خط اکدی و خط اکدی از خط سومری گرفته شده است. خط فارسی باستان حرف و ۴۳۴ از این ها کونگر اندیشی‌ها گزار از آن‌ها به ما رسیده است. هریک از حرف‌های خط فارسی باستان، غیر از سه حرفی که برای نشان دادن مصدومی به کار می‌روند، مصوی زمینه هرها دارند و به این علت خط فارسی باستان خط هجایی نامیده می‌شود. خط فارسی باستان از چپ به راست نوشته می‌شود. این خط تا پایان سال‌ها،شهنشاهی هشامشی به کار می‌رفت، اما پس از آن از رواج افتاده و بعداً خواندن آن فراموش شده است. در اواخر سده نوزدهم میلادی، دانشمندان غربی موفق به خواندن این خط شدند. نشانه‌های خط میخی فارسی باستان به شرح ذیل است:

1. ideogram

2. چگونگی کشف خط فارسی باستان، که به کمک آن خطاها و زبان‌های دیگری کشف گردیدند، در کتاب‌های زیر آمده است:

- سامی: علی؟ تامدن هخامنشی; جلد اول، شیراز: ۱۳۹۱، ص ۲۵۳ و پس از آن.
الفبای فارسی باستان

اهداشته نگارها

<table>
<thead>
<tr>
<th>ابجکت</th>
<th>پایه‌ای</th>
<th>حالت فاعلی</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>XŞ</td>
<td>xšāyaŋah</td>
<td>BU būmiš</td>
</tr>
<tr>
<td>DH</td>
<td>dhyauš</td>
<td>AM Ahuramazdāh</td>
</tr>
<tr>
<td>BG</td>
<td>bagah</td>
<td>AM-ha Ahuramazdāha</td>
</tr>
</tbody>
</table>

واژهٔ چداکنها

نشانه‌های میخی شکلی که برای نوشتن فارسی باستان به کار می‌رفته تلفظ لغات را به درستی نشان نمی‌داده است. اختراع کنندگان خط فارسی باستان قواعدی برای...
خطر در دوره باستان

دلات نشانه‌های میخی شکل بر واژه‌های فارسی باستان وضع کرده بودند:

نشانه‌های که a در آن باز نشان دادن صامت‌هایی که پس از آنها صامت می‌آمده، یا چیزی پس از آنها نمی‌آمده و یا صامت‌هایی که پس از آنها a می‌آمده به کار برده می‌شده‌اند:

صورت مکتوب
من: adam
صورت مکتوب
ADaMa
من مصوت a در آغاز واژه به وسیله A نشان داده می‌شده است:
صورت مکتوب
adami
صورت مکتوب
ADaMa
مصوت a در پایان واژه به وسیله A و صامت a دار نشان داده می‌شده است:
صورت مکتوب
Uta
مصوت a در آغاز واژه به وسیله A و در میان و پایان آن به وسیله نشانه a دار و
A نشان داده می‌شده است:
صورت مکتوب
NAMaA
نامه‌های که a در آن باز نشان دادن صامت‌هایی که پس از آنها a یا آن آمده به کار برده می‌شده‌اند. اغلب در میان واژه پس از نشانه آویز a دار نشانه a دارد به کار برده می‌شده است و در صورتی نبودن نشانه آویز a نشانه a دار نشانه a دارد به کار برده می‌شده است، در این صورت پس از نشانه a دار حتماً a در میان واژه و IYa در پایان آن به کار برده می‌شده است:

صورت مکتوب
adinin
گرفتم
ADiNaMa
گستاسب
ViShaTaASaPa
هنگامی که
Yadi
YaDiYa
شیخ...

به کار برده می‌شده‌اند، اغلب در میان واقعه پس از نشانهٔ دار U، آورده می‌شده و در پایان واقعه U، در صورت ظهور نشانهٔ دار U، به کار برده می‌شده، در UVa، در صورت ظهور نشانهٔ داور U، در پایان آن به کار برده UVa، می‌شده است:

صورت مکتوب

کوروش: kūruš
سغد: sugudah
هر: harwah

مصوای مرکب a در آغاز واقعه به وسیله AI نشان داده می‌شود. این مصوای در میان واقعه به وسیله نشانهٔ دار I و در پایان آن به وسیله نشانهٔ داور a است.

صورت مکتوب

ایلام: aiwam
دیوها: daiwāh
كردن: cartanai

مصوای مرکب au در آغاز واقعه به وسیله AU نشان داده می‌شود. این مصوای در میان واقعه به وسیله نشانهٔ دار U و در پایان آن به وسیله نشانهٔ داور a است.

صورت مکتوب

نام تاج‌های بوهد در ارمنستان: autyārah
دوست: dauštā
او: hau
خط در دوره پاسبان

مصوت مركب ای در آغاز و ازه چون ای نشان داده می شده، در میان و پایان

و از پس از نشانه داده A می آمده است:

صورت مکتوب

فرستادم fraišayam

صنعت مکتوب

DaHayaUṣa

کشور dāhyāuṣ

در آغاز و ازه به وسیله YaYa در پایان به وسیله Y

نشان داده می شده است: IYa

صورت مکتوب

yadi: هنگامی که

dušyāram: خشکسالی

diyari: دیگری

آیادانā: معبد

در آغاز و ازه به وسیله VaYa نشان داده می شده، در میان آن به وسیله Va

و در پایان آن به وسیله UVa

صورت مکتوب

wazarkah VaZaRaKa

wayam VaYaMā

awam AVaMā

harwah HāRaUVa

هر گاه پیش از w و u قرار می گرفته، نوشته نمی شده است:

صورت مکتوب

اهورامزدāh AURaMāZaDaA
تاريخ زبان فارسی

hwārazmī

هرگاه صامت‌های خیشومی یا پیش از صامت‌های دیگری می‌آمدند، نوشته‌نامی شده‌اند:

صورت مکتوب

بنده: bandakah

کمبوچه: kambūjyah

n, d, t, h, nt در پایان و از آمده اند و پیش از آنها a

پیش از این بوده، نوشته نامی شده‌اند:

صورت مکتوب

پارس: pārsah

میردان: martyāh

ašywat: شد (۶ رفت)

پارس: pārsād

به‌نام: nāman

از پارس: awājant

در آغاز و از این با ARa و در میان و از این با Ra نشان داده می‌شده است:

صورت مکتوب

قانون: ṭa-

کرده: kṛtam

در فارسی باستان و ایالات‌ای L و Z نبوده است. L و Z در نوشتن لغات بیگانه‌ای Zا و Lا داشته‌اند، به کار برده می‌شده‌اند.

صورتهای اصلی انديشه نگارها برای نشان دادن صورت حالت فاعلی مفرد به کار برده می‌شده‌اند. برای نشان دادن صورتهای دیگر آخرين حرف و يا حرفهای

1. nasal
میان ایرانیان در تلفظ واژه‌های فارسی باستان، به سبب آنکه خط فارسی باستان تلفظ دقیق واژه‌ها را نشان نمی‌دهد، اختلاف است. به کمک مقایسه با سنسوریت و اوستایی، برخی از ایرانیان زبان‌های ای را طوری آوانویسی می‌کنند که با آوانویسی برخی دیگر از ایرانیان زبان‌های همان واژه، فرق دارد.

اوستایی

زبان اوستایی به خاطر نوشته‌شده که به خط اوستایی دین دیری معروف است، این خط ظاهراً در اوایل دوره ساسانی، در حدود سده ششم میلادی، و برای کتابت اوستایی که تا آن زمان سیستم به سبب نقل می‌شد، از روی خط پهلوی کتابی خطی که کتاب‌های پهلوی بدان نوشته شده و زبوري (خطي که در ترجمه زبور به پهلوی به کار برده شده) ساخته شده است. این خط برابر هر یک از آواهای زبان


هنونم در مقاله "Avestan Language" در دائرة المعارف ایرانیکا، زبان اختراع خط اوستایی را سرعت چهارم میلادی می‌دان.
اوستایی نشانه‌ای ویژه دارد. خط اوستایی از راست به چپ نوشته می‌شود و هر کلمه
بان نقطه‌ای از کلمه دیگر جدا می‌شود.
خط اوستایی را با نشانه‌های مختلف حرف نویسی کرده‌اند. در سده حاضر
شایع‌ترین روش، روشی بوده که بارتلته ۲ وضع کرده است. اخیراً روش دیگری
رایح شده که هوفمان ۳ پایه گذاری کرده ایست.
حرف‌های اوستایی و نشانه‌های که بارتلته و هوفمان برای آنها انتخاب کرده‌اند:

<table>
<thead>
<tr>
<th>حرف اوستایی</th>
<th>نشانه هوفمان</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>a</td>
<td>a</td>
</tr>
<tr>
<td>ā</td>
<td>ā</td>
</tr>
<tr>
<td>ā</td>
<td>ā</td>
</tr>
<tr>
<td>a</td>
<td>a</td>
</tr>
<tr>
<td>ā</td>
<td>ā</td>
</tr>
<tr>
<td>e</td>
<td>e</td>
</tr>
</tbody>
</table>

1. تاریخ زبان فارسی (Anquetil Duperron) در پاریس منتشر گردید.
2. این زبان از زبان‌های باز و زبان اوستایی آسیایی ناشسته است. این زبان بود
که خیلی زبان‌های نزدیک امکان پاسخگویی به خط و زبان اوستایی آسیایی پیدا کند. این خود
داستانی دارد که مختصری از آن در مقدمه فرهنگ‌زبان ایران تألیف و ارائه گردیده است.
3. که کلنز (J. Kellens) در تاریخ بخش نفیل مفصل به منابع
هوفمان (Avestan Language) اشاره می‌کند در دائرةالمعارف ایرانیکا ذکر کرده مرجع شود.

Handbuch der Orientalistik در بخش ۱ از جمله از اثر انگیز ایران‌شناسی به گفته M. J. Dresden
برای اطلاع از سابقه ایران‌شناسی به گفته M. J. Dresden در بخش ۱ از جمله از اثر انگیز ایران‌شناسی
چپ لیدن-کلن: ۱۹۴۸، از ص ۱۶۸ تا ۱۹۰ مراجعه شود.

Grundriss der Iranischen Philologie; Strassburg: ۱۸۹۵-۱۹۰۱

۲. رجوع شود به نوشته بارتله (Chr. Bartholomae)
(۱۵۰۱ بخش نوشته بارتله در دائرةالمعارف ایرانیکا (K. Hoffmann) از هوفمان (Avestan Language) در دائرةالمعارف ایرانیکا

۳. رجوع شود به مقاله (۱۵۰۱ بخش نوشته بارتله در دائرةالمعارف ایرانیکا (K. Hoffmann) از هوفمان (Avestan Language) در دائرةالمعارف ایرانیکا

www.tabarestan.info
<table>
<thead>
<tr>
<th>حرف اعزایی</th>
<th>نشانه بارتلمه</th>
<th>نشانه هورمان</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>۰</td>
<td>۰</td>
<td>۱</td>
</tr>
<tr>
<td>۱</td>
<td>۱</td>
<td>۲</td>
</tr>
<tr>
<td>۲</td>
<td>۲</td>
<td>۳</td>
</tr>
<tr>
<td>۳</td>
<td>۳</td>
<td>۴</td>
</tr>
<tr>
<td>۴</td>
<td>۴</td>
<td>۵</td>
</tr>
<tr>
<td>۵</td>
<td>۵</td>
<td>۶</td>
</tr>
<tr>
<td>۶</td>
<td>۶</td>
<td>۷</td>
</tr>
<tr>
<td>۷</td>
<td>۷</td>
<td>۸</td>
</tr>
<tr>
<td>۸</td>
<td>۸</td>
<td>۹</td>
</tr>
<tr>
<td>۹</td>
<td>۹</td>
<td>۰</td>
</tr>
<tr>
<td>حرف اوستایی</td>
<td>نشانه پیش‌رمان</td>
<td>نشانه بارتلهه</td>
</tr>
<tr>
<td>-----------</td>
<td>--------------</td>
<td>--------------</td>
</tr>
<tr>
<td>f</td>
<td>f</td>
<td>ل</td>
</tr>
<tr>
<td>b</td>
<td>b</td>
<td>ک</td>
</tr>
<tr>
<td>β</td>
<td>ω</td>
<td>ن</td>
</tr>
<tr>
<td>α</td>
<td>α</td>
<td>ک</td>
</tr>
<tr>
<td>ñ</td>
<td>ñ</td>
<td>ن</td>
</tr>
<tr>
<td>ñ</td>
<td>ñ</td>
<td>ن</td>
</tr>
<tr>
<td>n</td>
<td>n</td>
<td>ی</td>
</tr>
<tr>
<td>n'</td>
<td>n/2</td>
<td>ن</td>
</tr>
<tr>
<td>n</td>
<td>n</td>
<td>ن</td>
</tr>
<tr>
<td>m</td>
<td>m</td>
<td>۸</td>
</tr>
<tr>
<td>m</td>
<td>m</td>
<td>۸</td>
</tr>
<tr>
<td>y</td>
<td>y</td>
<td>ی</td>
</tr>
<tr>
<td>v</td>
<td>v</td>
<td>پ</td>
</tr>
<tr>
<td>-</td>
<td>-</td>
<td>ـ</td>
</tr>
<tr>
<td>r</td>
<td>r</td>
<td>ل</td>
</tr>
<tr>
<td>s</td>
<td>s</td>
<td>س</td>
</tr>
<tr>
<td>s</td>
<td>s</td>
<td>س</td>
</tr>
<tr>
<td>z</td>
<td>z</td>
<td>ز</td>
</tr>
<tr>
<td>ſ</td>
<td>ſ</td>
<td>ض</td>
</tr>
<tr>
<td>ž</td>
<td>ž</td>
<td>ط</td>
</tr>
<tr>
<td>š</td>
<td>š</td>
<td>ظ</td>
</tr>
<tr>
<td>y</td>
<td>y</td>
<td>د</td>
</tr>
<tr>
<td>-</td>
<td>-</td>
<td>دد</td>
</tr>
<tr>
<td>h</td>
<td>h</td>
<td>ه</td>
</tr>
</tbody>
</table>

ساکر زبانها و خط‌های دوره باستان

1. زبان و خط سومری: زبانی است مستقل که در هزاره سوم پیش از میلاد
خط در دوره پاسیستان

مسيح در سومر، جنوب عراق امروزي، رواج داشته و به خط ميخي، كه ظاهر از اختراعات خود آنان بوده، نوشته مي شده است.

2. زبان و خط اكدی: اين زبان از زبانهای مسامي است. زبان اكدی از هزاره سوم تا هزاره اول پيش از ميلاد مسيح در بين النهرين رواج داشته است. حدود 2000 پيش از ميلاد مسيح زبان اكدی جاي زبان سومري را در سومر گرفت. در همين زمان اكدی به دو گويش تقسيم شد:

1. گويش آسوري: گويش آسوري، شمال بين النهرين.
2. گويش بابلی: گويش بابل، جنوب بين النهرين.

به تدریج زبان بابلی رواج بيشتری یافت و حدود سده نهم پيش از ميلاد مسيح جايز زبان آسوري را گرفت و در منطقه اي كه امروزه خاورميانه ناميده مي شود زبان بين الميليش شد. در سده های 7 و 6 پيش از ميلاد مسيح، آرامي به تدریج جايز زبان بابلی را گرفت. زبان بابلی تا اوالي دوره مسيحيت رواج داشت و از آن پس به كلي نابود شد. اكدي به خط كه از سومري گرفته شده، نوشته مي شده، اين خط 600 نشانه براي نشان دادن لغات و هجاها داشته است.

3. زبان و خط عيلامي: زبانی مستقل بوده كه در عيلام (خوزستان امروزي) رايج بوده است. آثار به دست آمده از آن به خط ميخي - كه از خط ميخي سومري اقتباس شده بوده - نوشته شده است. آثار عيلامي از سه دوره است:

1. ازميانه هزاره سوم پيش از ميلاد مسيح.
2. از سده شانزدهم تا سده هشتم پيش از ميلاد مسيح؛ زبانی كه در اين آثار به كار رفته عيلامی باستان ناميده مي شود.
3. از دوره هخامنشيان، از سده هشتم تا سده چهارم پيش از ميلاد مسيح؛ زبانی كه در اين آثار به كار رفته عيلامی نو ناميده مي شود.

غلب كنيه های پادشاهان هخامنشی، از جمله كنيه داريوش بر كوه پيستون، به سه زبان: فارسي باستان و اكدی و عيلامي، نوشته شده اند.
کتابنامه

1. پورداود؛ فرهنگ ایران باستان؛ تهران: ۱۳۵۵.
2. دائرة المعارف ایرانیکا؛ مقاله‌هاي مربوط به "آوستا".
3. نارمن شارپ، رلف؛ فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی؛ شیراز: ۱۳۴۳.
4. هویمان، کارل؛ "پیشامون فهرست نشانه‌های خط آوستایی"، ترجمه بهرام خان خلیلی، فرهنگ (نشریه مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی)، کتاب ششم، بهار ۱۳۶۹، ص ۱۹۹.
واژگان زبان‌های باستانی ایران

نوشت‌های بازمانده از فارسی باستان از کارهای شاهنشاهان هخامنشی گرفته‌می‌کند. شاهنشاهان هخامنشی در ضمن بیان کارهای خود، از عقاید دینی و سیاسی و اجتماعی خود هم سخن به میان می‌آورند. از این رو است که واژگان فارسی باستان از لغاتی تشکیل شده که برای بیان مفاهیم تاریخی و سیاسی و اجتماعی و دینی به کار برده می‌شوند.

هخامنشیان بر سومریان و آرامیان و اکدیان و بیونیان و عیلامیان، از اقوام غیر ایرانی، به مادیان و پارتیان و سندیان و خوارزمیان و سکائیان از اقوام ایرانی، حکومت می‌کرده‌ند. از زبان فارسی باستان به زبان‌های سومری و ... و مادی و ... لغت وارد گردیده و از زبان‌های سومری و ... و مادی و ... به فارسی باستان لغت داخل شده است. آثاری از این مبادله لغوی در نوشته‌های بازمانده از فارسی باستان و سومری و ... و مادی و ... موجود است.

از زبان سومری وارد dip- به معنی کتیبه در فارسی باستان وارد شده که در فارسی دری به صورت "دب" در "دبستان" و "دیر" و به صورت "دیو" در "دیوان" باقی مانده است. 

آرامی، از hawana- در فارسی باستان (که در فارسی دری "هواون" شده)، hwn

گرفته شده است.

عیلامی‌ها از ambara’- در فارسی باستان گرفته شده است؛ این لغت در فارسی دری "انبار" شده است.
نوشته‌های بازمانده از اوستایی دینی‌هستند؛ در این نوشته‌ها لغاتی که مفاهیم دینی و یا مفاهیمی که به‌نحوی از آنان به دین مربوطند، به کار برده شده‌اند. در نوشته‌های بازمانده از اوستایی، ویژه‌گیر اوستایی، خواه از دیگر زبان‌های ایرانی یا غیر ایرانی، وجود ندارد.

چون دینی که نوشته‌های اوستایی در تشريع و تبیین آن نوشته‌شده، تنها است؛ اصطلاح دارد: لغاتی از اوستایی به اهیرمن و آنچه به او مربوط می‌شود، اختصاص داده‌باید از اهیرمن‌زاده‌ها و آنچه مربوط به اوست، تخصص یافته‌است.

اهیرمن‌زاده‌ها:

mrav-  
puœra-  
vaœdana-  
zasta-  
uš-  
hizuma-  
näirikä-

گفتین: dav-  
پور: hunav-  
سر: kamœrœda-  
دست: gav-  
گوش: karœna-  
دهان: zafar-  
زن: ÿahī-

کتاب‌نامه

1. دائرةالمعارف ایرانی‌کا؛ مقاله‌های مربوط به اوستا.


و از گان زبانهای باستانی ایران

پیامک "ز.م. " به تبرسکان

www.tabarestan.info
شعر و وزن آن در ایرانی باستان

از آثار بازمانده از ایرانی باستان، گاهان و یا گاهان منظوم است؛ به نظر می‌رسد که بخش‌هایی از کتاب‌هایی فارسی باستان نیز منظوم باشند. اشعار گاه‌های هجایی بوده‌اند.

بعنی هر یک از ریک شعر، از تعداد معنی‌آمیز هجایی تشکیل می‌شده است.

گاه اول (از یسین ۲۸ تا یسین ۴۳) از پاره‌های سه بیتی تشکیل شده است. هر بیت شانزده هجایی دارد که هفت هجای آن، مصراع اول و هفت هجای آن، مصراع دوم است.

گاه دوم (از یسین ۴۳ تا یسین ۶۵) از پاره‌های پنج بیتی تشکیل شده است.

هر بیت پنج هجای دارد که پنج هجای آن، مصراع اول و هفت هجای آن، مصراع دوم است.

گاه سوم (از یسین ۷۲ تا یسین ۱۰۰) از پاره‌های پنج بیتی تشکیل شده است.

هر بیت پنج هجای دارد که پنج هجای آن، مصراع اول و هفت هجای آن، مصراع دوم است.

گاه چهارم (یسین ۱۰۱) از پاره‌های سه بیتی تشکیل شده است. هر بیت چهارده هجای دارد که هفت هجای آن، مصراع اول و هفت هجای دیگری آن، مصراع دوم است.

گاه پنجم (یسین ۱۰۴) از پاره‌های چهار بیتی تشکیل شده است.

دوبیت اول هفت هجای و مصراع‌های دوم آنها پنج هجای دارد. بیت‌های سوم و چهارم، هر کدام سه مصراع دارد که مصراع‌های اول و دوم، هر کدام هفت هجای و مصراع‌های سوم، هر یک پنج هجای دارد.

1. در زبان اوستایی باره afsman، بیت vačastāsti نامیده شده است.
در یکی از یک‌وصد و یکی، آن‌طور که به ما رسیده، نظمی که در بالا ذکر شد
مراعات نشده؛ مثلًا در یک‌وصد و یکی که مصراع او دوم یک هفت هجا داشته باشد، هشت
هجا دارد و مصراع دوم که باید ۹ هجا داشته باشد، هشت هجا دارد. این یک نظمی
براثر تغییری است که در تلفظ برخی از لغات به وجود آمده است؛ تغییر تلفظ برخی
از کلمات خود براثر آن بوده که هنگام ثبت آنها زبان گاهان زبانی مدرسه بوده است.
اشعار بسته‌ها ضریبی شده اند، به صورت یکی از اشعار شبه مشابه که در تلفظ نظر می‌رفته
تکیه دارد به وجود می‌آمده است. به نظر می‌رسد اشعار بسته‌ها براساس نظم زیر منظوم
شده باشند:

1. غالب ایبایت‌های سه هجایی تکیه دار و برخی دو هجایی تکیه دار و برخی هم
چهار هجایی تکیه دار دارند.
2. ایبایتی که سه هجایی تکیه دار دارند، معمولاً هشت هجا؛ بیش‌تر به که دو
هجایی تکیه دار دارند، میان سه تا هشت هجا؛ و ایبایتی که چهار هجایی تکیه دار
دارند، میان هشت تا شانزده هجا دارند.

شعر فارسی باستان چون اشعار یشتری بوده اند و ظاهر آهنگی از
چهار هجایی تکیه دارد به وجود می‌آمده است.
در زیر نمونه‌هایی از اشعار ایرانی باستان، آورده می‌شود:

1

پسن (بند ۲)

هفت هجا

چهار هجا

aţ travax̣šyā

aţ̣ ūštā ušā saŋhā nōiţ xratavō

naēdā varanā

nōiţ ūxā saēdā ſyaobanā

nōiţ daēnā

nōiţ urvānō hačaintē

www.tabarestan.info
شرح واژه‌ها

آری:

fra-vax-šy-a-ā گفتگو خواه‌ام کرد: فعل آینده اول شخص مفرد از fravaxšyā پیشوند.

vax صورت اصلی است، ک بخش از شده است. ریشه vak به معنی گفتن است. در فارسی دری آوا، آواز و واژه از ریشه vak آمده‌اند.

شاشه‌ای که برای ساختن ماده آینده از ریشه به کار می‌رود:

- sy- نشان‌هایی که برای ساختن ماده آینده از ریشه، ماده مضاف به می‌ساند. این پس از sy- آمده‌اند.
- a- از نظر صرف مانند صرف فعل‌های مضافی کننده به که پایان می‌یابند.

- a- شناسا نفعل اول شخص مفرد از گروه اول شناسه‌ها و از شناسه‌های خاص فعل‌های گذرا.

- a- و درهم ادغام شده‌اند.

اه: anhauš

- ریشه به معنی بودن.

- زاکید است؛ هر گاه h میان در مصوت قرار بگیرد، پیش از آن می‌آید.

- پسوندی است که از ریشه، اسم می‌سازد.

- در فارسی میانه زردشته axw شده و آن در فارسی دری به صورت axw

- در دوزخ در آمده است. دوزخ → فارسی میانه زردشته dušaxw

- فارسی باستان هستند. بد:

به معنی می‌توان:

- mainyav- می‌توان.

- ریشه به معنی اندیشیدن. از در متشابه بازمانده است.

- پسوندی که از ریشه اسم می‌سازد.

- پس از زاکید است: جون y پس از آمده i افزوده شده است:

- حالت مفعولی منفی مذکر از paouruya- نخست.
تاریخ زبان فارسی

54

حالات اضافی مثنی مذکر از yak: موصول است به معنی "که".

spōnta: حالات فاعلی مفرد مذکر از spanyah: صفت تفضیلی از spanyā

پاک و مقدس. -yah- از پسوندهای گروه اول است. پسوندهای گروه اول به ریشه متصل می‌شوند، اگر صفت مطلق پسوند داشته باشد آن پسوند حذف span- = spōn-yah- حذف شده است و

متصل شده است.

۲۱: کید است به معنی "جنین": üittī

mrav-ا-: عمل پاسخ است. mravat: عمل پاسخ است به معنی "گفت". از این ریشه اثری به فارسی میانه و فارسی دری نرسیده است.

-‌ا-:

نشانه‌ای است که از ریشه، ماده مضارع می‌سازد.

۲۰: شناسه دفع کننده مفرد از گروه دوم شناسه‌ها و از شناسه‌های خاص فعلها گذرا است.

yām: حالات مفعولی مفرد مذکر از-انگرا-:

انگرم: حالات مفعولی مفرد مذکر از-ahra-:

یبت شده است. در ایرانی باستان-ahra- بوده ← فارسی باستان-، با-ahramanyu: منش پلید، و از-ahrēman و ahraman وزرده‌ها ← آمره و آن دو در فارسی دری "اهمه"، آمره و "اهریمن" آمده است.

نیه: نشانه نفی در فارسی باستان، nē در فارسی میانه، و در فارسی naid در قبی و "نه" بازمانده 'است.

نا: حالات اضافی مثنی از-na- ضمير شخصی متصل اول شخص.

manah-: حالات فاعلی جمع خصی از-اندیشه.
شمار و وزن آن در ایرانی باستان

این کلمه از ریشه- man-، اندیشیدن + پسوند- ah- که از ریشه اسم می سازد، ساخته شده است.

حال فاعل جمع مذكر از- saŋha-، نام گفتار، سخن.

حال فاعل جمع مذكر از- xaratav-، خواست، خرد:

فارسی میانه ترفنی امده و آن در فارسی دری "خود" شده است.

نشانه نفی است.

: naedā

حال فاعل جمع خصی از- varana-، ایمان، گروش.

این کلمه از ریشه- var-، گزیدن + پسوند که از ریشه اسم می سازد، ساخته شده است. a میان ریشه و پسوند زاید است و در وزن به شمار نمی آید.

: uxta-

صورت اصلی کلمه است، 1س از x بدل به شده است. مرکب uxta- است از:

صوخر ضعیف ریشه و صورت افزوده آن uk-

است به معنی "گفتن".

vak

ب: پسوند که از ریشه متعدد، صفت مفعولی گذشته می سازد.

حال فاعل جمع خصی از- šyaoana-، کرداری. این کلمه از ریشه šyav-، شدن + پسوند ساخته شده است، a میان ریشه و پسوند زاید است و در وزن به شمار نمی آید.

: daenā-، دین.

این کلمه در فارسی میانه است که در فارسی دری "دین" شده است.

: dēn

روان.

حال فاعل جمع مذكر از- urvanō-، روان.

این کلمه در فارسی میانه و آن در فارسی دری "روان" شده است.

: hač-a-ıntē- همداستاند، فعل مضارع سوم شخص جمع از hak- است.

: hač-

نشانه ای که از ریشه ماده مضارع می سازد.

:-a-
ترجمه
آری، گفتگو خواهم کرد
پاک‌تر آن دو نی منشه‌یمان
نی درنیها
نی گروش‌ها
نی گفتارها، نی کردارها
نی خواسته‌ها، نی سخنان، نی نتابک را
چوگین گفت آن نتابک را
درباره دو مینوی نخست هستی

تفسیع
همانطور که در بالا گفته شد گاهان آگونه که زردهست آنها را سروده به ما ترسیده است و تغییراتی که در برخی از وارده‌ها به وجود آمده باعث شده است که در برخی از مصراعها تعداد هجاهای اندمازه معنی بیشتر یا کمتر گردید. در زیر صورتی از بند ۲۵ که از قراین برمی‌اید احتمالاً صورتی باشد که زردهست سروده با تقتیع آن به هجاه آورده می‌شود.

همت هجا

<table>
<thead>
<tr>
<th>هجا</th>
<th>هجا</th>
<th>هجا</th>
<th>هجا</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>āt/ fra/ vax/ šyā</td>
<td>ah/ auš/ man/ yū/ par/ vi/ yā</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>ya/ yāh/ svan/ yāh</td>
<td>i/ ti/ mrav/ at/ yam/ ahr/ am</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>nait/ nä/ man/ āh</td>
<td>nait/ sah/ ā/ nait/ xrat/ av/ ah</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>nai/ dā/ var/ nā</td>
<td>nait/ ux/ ōā/ nai/ dā/ šyau/ ōnā</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>nait/ dāy/ an/ ōh</td>
<td>nait/ ru/ ān/ ah/ hač/ a/ ntaı</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
</tbody>
</table>

1. صورت منروض از ص ۲۵ کتاب زیر و تقتیع آن به هجاه آنگارنده است:

M. C. Monna; The Gathas of Zarathushtra; Amsterdam: 1978.
مهمیشت (بند ۱۰۳)

هر مصروع سه هجای بانتکبی دارد، نکه روی هجاها گذاشتنه شده است.

10 هجا
yim harətərmča áiwáxštařmča

8 هجا
fradáta Áhuṟo mázdå

8 هجا
víspará frávóis gáhaya

8 هجا
y ů háretača áiwáxštača ...

7 هجا
y ů ánавaṇuhañádmñó záënañha

7 هجا
nipáiti Mázdå dáman ...

8 هجا
nišáurvatí Mázdå dáman

شرح واژه‌ها

yim: حالت مفعولی مفرد مذکر از xa- موفق به معنی "که".

harətərm -ča از: harətərmča

harətərm: حرف بت متصل به معنی "و": این کلمه به کلمات معطرف متصل

harətərəm: حالت مفعولی مفرد مذکر از xa- تکه‌اندازه عرفانه است.

har-ə-tar- که براي ساخته‌شدن صفت از ریشه به کار می‌روند.

har-: زایده است؛ برای سهولت تلفظ میان دو صامت آمده است.

پسوندی که براي ساخته‌شدن صفت از ریشه به کار می‌روند.

پسوند به صورت ár در فارسی میانه و دری آمده و برای ساخته صفت فاعلی از ماده ماضی به کار می‌روند.
نیم‌دیدار

حالت مفعولی مفرد مذكر از: 

aiwyāxštārəm

aiwy-āxš-tar-

پیشنهاد است که با ریشه 

aiwyāxštār- 

یک واحد به شمار آمده است.

رشته است به معنی "انگهبانی کردن".

فرادئت 

fra-daθ-a-

پیشنهاد.

داθ- ماده مضاعف 1 از ریشه 

داθ- صورت افزوده 

ساخته شده از درآوردان 

داθ- ممکن است به یکی از صورتهای , , , , 

هم یا به عنی ماده مضاعف به صورتهای زیر در آید: 

dadā, dašā, daθā, dad, daθ, daθ

معین کردن.

فرادئ: 

نشانه ای که برای ساختن ماده مضاعف از ریشه به کار می‌رود. در اینجا 

داθ- ریشه فرض شده و به آن a افزوده گشته است.

با شناسه فعل سوی شخص مفرد از شناسه‌های گروه دوم و از شناسه‌های 

خاص فعال‌های گذرا.

1: 

madāe ماده مضاعف ماده ای است که از درآورد هجوی آغازی ریشه در آغاز آن 

ساخته می‌شود. در هجوی آغازی تغییراتی داده می‌شود، از جمله کوتاه کردن a مبانی:

madāe ماده مضاعف 

da-daθ- 

دان: 

daθ-
شمر و وزن آن در ابرائیمی باستان

حالت فاعلی مفرد ذکر از: "آهر" (ahurō)
حالت فاعلی مفرد ذکر از: "مازدا" (mazdā)

از دو کلمه: "آهر" در فارسی باستان یک کلمه به شمار می‌آید، mazdā- و ahura-، در فارسی میانه زردشتی آمده و آن در فارسی دری "هرمز"، "هرمز" و "آورمزد" شده است.

در vispa-: vīspa- مؤنث vīspā- همیشه است. در wīsp-: wīsp به فارسی دری نرسیده است.

حالات اضافی مفرد مؤنث از: "برای" (fravāyīsh)
حالات اضافی مفرد مؤنث از: "گتی" (gaētā-)

در فارسی میانه ترفانی "گتی" در فارسی دری "گتی"، شده است.

حالات فاعلی مفرد ذکر از: "یو" (yō)

: Harēta-ča از: Harētača

Hallat فاعلی مفرد ذکر از: harēta

↑: -ča

: aiwyāxšta-ča از: aiwyāxštača

Hallat فاعلی مفرد ذکر از: aiwyāxšta

↑: -ča

Hallat فاعلی مفرد ذکر از: anavaŋuhabdāmēnō

تاخوانده، از: an-avaŋuhabda-mēnā-

پیشوند نفی است: an-، پیش از مصوت می‌آید، ولی پیش از صامت، می‌آید.

ŋuhabda است برای ماده: ava-

صورت دیگری است از: xōvabda-
تاریخ زبان فارسی

صورت دیگری از ریشه‌ت x vap- آمده است. x vap-
صورت افزوده ریشه‌ت da- است به معنی کردن، برای ساختن ماده سبیب به کار رفته است. da در m بدل به d شده است.
پسوندی است که از ماده، صفت فاعلی ناگذر می‌سازد. mna-
حال فاعلی مفرد مذکر از zaenajhan- بیدار.
i-pä-i-ti می‌پاید، فعل مضارع سوم شخص مفرد از nipäiti.
ماده است که ریشه هم هست، يعني زیسته بدون آنکه چیزی بدان افزوده. pä-
شده باشد، به عنوان ماده به کار رفته است.

زاíd است، چون v پس از t آمده افزوده شده است.
i-
شناسه فعل سوم شخص مفرد از شناسه‌های gروه اول و از شناسه‌های خاص فعل‌های گذرا.

پادن: پای- فارسی دری از ریشه- آمده است.
pä-
ماده است که ریشه هم هست، يعني زیسته بدون آنکه چیزی بدان افزوده. mazdâ-
حال مفعولی جمع خصی از آفریده. این لغت از ریشه- dáman آفریدن + پسوند- man ساخته شده است. در فارسی میانه و dâm در فارسی دری فاده شده است.

نیشورفا- نگهبانی می‌کند، فعل مضارع سوم شخص مفرد از nišhaurvaiti
ماده‌مضارع از پسوند- ni ریشه- har- نگهبانی کردن + ریشه‌ت نشانه‌ای که برای ساختن ماده مضارع به کار می‌رود. نشانه‌ای که برای ساختن ماده مضارع a + یک ریشه فرض شده و از آن با افزودن a ریشه‌ه به کار می‌رود. در اینجا u پس از r رفع شود. در هر زاید است، چون v پس از r آمده اضافه شده است. h-
išhaurvaiti ماده‌مضارع ساخته شده است. + (به مفرد مادری) v پس از nipäiti زاید است، چون v پس از r آمده اضافه شده است. h-
išhaurvaiti ماده‌مضارع ساخته شده است. + (به مفرد مادری) v پس از r آمده اضافه شده است. h-
išhaurvaiti
ترجحه
ارا نگهبان و پاسدار پیشرفت همه گیتی
معین کرد اهورَمزدایه
آن که نگهبان و پاسدار
پیشرفت همه گیتی [است]
آن نخوابنده بیدار
می پایید آفردگان مزداه را
آن نخوابنده بیدار
نگهبانی می کند آفردگان مزداه را

قسمتی از کتابه بیستون
قطعه زیر را ف.و. کونیگ منظوم بنداشته است. متن مطالب آوانوسی و تکیه گذاری
کونیگ است، البته آوانوسی او خلاف موادین زبانشناسی ایرانی است. قطعه،
سطرهای ۷۶ و ۷۵ و ۷۶ ستون دوم کتابه داریوش یبزرگ بر کوه بیستون است.

utá náhám utá göśá
utá uzbánam frá j'anám
utášaij čásma áwajám
dvarjámai aj básta ádaríj
harwášim kára áwená
pasáwašim hangmátañaij
uzmjápatiñ akúnawám

---

2. به نقل از کتاب زیر:

شرح واژه‌ها

نخست صورت لغت آنطور که گونه‌ی داده، آگاهی صورتی که به نظر می‌رسد تلفظ
درست کلمه باشد، آورده و شرحی می‌شود.
حرف ربط: «و». این کلمه در فارسی میانه‌ترفانی و در فارسی uta = utā
دری «و» شده است.
nāh - بنی: nāham = nāham
حالت مفعولی مفرد مزکر از گوش.
gauša = gōša
زبان فارسی دری (گوشه).
hizvā- hizāna- hizānam = uzbnām
حالت مفعولی مفرد مزکر از، اوستایی، فارسی حالت مفعولی میانه‌ترفانی، zuwān و uzwān، hiz-
فارسی دری (زبان، زبان).
fra-a jam-am frajanam
پیشوند: fra-
پیشوند: fra-
نشانه‌ای که پیش از فعل ماضی می آید و دلالت می کند بر ماضی بودن آن.
a این fra a در ادغام شده و از ادغام آن دو a به وجود آمده است.
ماده ماضی است و ریشه، ماده مضارع است که برای ساختن آن جزی
به ریشه افزوده، نشده است. fra-jan- به معنی (زدن) است و با پیشوند
به معنی (بریدن) است. fra-jan- فارسی دری نیز fra- fraud از آمده است.
شناخته فعال اول شخص از گروه دوم شناسه‌ها و از شناسه‌ها ی خاص
ام fra به عنوان گذرا است.

الف: ضمير شخصی سوم شخص مفرد متصول حالت اضافی. در
فارسی میانه ای، و در فارسی دری (کش)، شده است.
šai = šaj

فارسی میانه ای، و در فارسی دری (کش)، شده است.

aіwam
این کلمه در آوانویسی کوئی‌ک نیامده است. حالت مفعولی مفرد
aіwam
این کلمه در فارسی میانه ترفانی ی و آن در فارسی
دری «ی» (نکه) شده است. کلمه فارسی میانه ترفانی که در فارسی
yак
داری یک شده بازمانده.
فاصله باستان است.

فاصله مفعولی مفرد خشی از، و استایل - چاسان = چاسم
فاصله مینه، فارسی دری "جشم".

کدنم، فعل ماضی استمراری اول شخص مفرد از

авام‌بانم = اوه‌ام

اوا-ا-ام-ام

پیشوند.

اوا-

امرفجانم ← نام

امرفجانم ← نام

اوام‌بان، اورزن-از، پهلوی اشکانی ترفانی آمده، و آن از

پهلوی اشکانی باستان، و آن از ایرانی باستان است؛ در فارسی

اوام‌بان-مانه ترفانی و اوژان-آمده است.

دوارای +ا-می از: دوارایمای = دوارجامای

دوار= حال مفعولی مفرد خشی از

دوار- فارسی دری از آمده است. ای پیش آن به صورت ی

آمده است.

اب: بر، در حرف اضافه است که پس از معمول خود آمده است.

ضیب اول شخص مفرد متصل، حالت اضافی. در فارسی مینه

شد و آن در فارسی دری "م".

باس-تا- باست- مظرد از: باسته؛ از

باسته = بستا

صورت اصلی: است و آن صورت ضعیف است از رزیشه

بستن.

بستن که؛ رشته متعدد صفت مفعولی گذشته می‌سازد و از ریشه

لازم صفت فعالی گذشته.
تاريخ زبان فارسی

از فارسی باستان، فارسی میانه زردشتی آمده و از basta و band-bast و band-.

آن دو بست، بند-فارسی دری.

: a-dār-ya-t : adaryat = adarîj

نشانه‌ای که پیش از فعل ماضی می آید و دلالت بر ماضی بودن آن می کند.

: dār-

شناخت فعال سوم شخص مفرد از گروه دوم شناسه‌ها و از شناسه‌های t

خاص فعل‌های گذرا.

dâstan، دار-فارسی دری بازمانده dâr-فارسی میانه زردشتی

dâstan و dâr-

است. فارسی میانه زردشتی، از ریشه-فارسی باستان آمده است.

: harwah-šim از : harwahšim= harwâšim

: harwah

حالت فاعلی مفرد مذکر از- هر، همه.

در فارسی میانه ترایان harw در فارسی میانه زردشتی har- است.

: kārah = kāra

: awainat = awëna

: a-wat-šim از : pasawatšim = pasawašim
شمر و وزن آن در ایرانی باستان

pasā-awat: فید است به معنی پس از آن، آن‌گاه، از
حرف اضافه به معنی پس» قچ بازمانده farsa
پس بازمانده است.

awa-: اواست.

hagmatāna-: hagmatānai = hangmātanaij

ha-gm-ata-: ha-gm-ata-: گردآمد، از

ham-: پیشند است، صورت دیگر: هم.

gam-: صورت ضعیف ریشه، صورت افزوده ریشه.

gmata-: پسوندی که از ریشه صفت مفعولی آینده می‌سازد.

uzmai-ā-pati: از: uzmāpata = uzmjāпатij

uzma-: برداشت از زمین، آویخته

uz-zma-: از

ud=-uz-

zam-: صورت دیگر: زمین.

ا-: در. حرف اضافه است که پس از مفعول خود آمده است.

pati: در. حرف اضافه است که پس از مفعول خود آمده است.

pad: میانه تنفیذ و آن در فارسی دویی به شهاده و پیش از اوان، این، آن و ایشان، جدا گردیده است.

akunawam: کردم، فعل ماضی استمراری اول شخص مفرد از

a-: نشانه‌ای که پیش از فعل ماضی می‌آید و بر ماضی بودن آن دلالت می‌کند.
پیشکش

ترجمه

و بینی و دو گوش و زبان بیدم و اورا چشمی بکندم بر در بارگاهم بسته داشته آمد همه مرمتش دیدند پس از آتش به همدان بر دار کرد.

کتابنامه

1. پورداود، ابراهیم؛ گانها، یادداشت‌های گانها.
2. دانرخ، معرف ایرانیکا؛ مقاله‌های مربوط به اوستا.
3. ناتال خانلری، پرویز؛ وزن شعر فارسی، تهران: ۱۳۴۵.
نموده‌هایی از نوشته‌های باستانی

بندهایی از ستون اول از کتابی داریوش برزگ بر کوه بیستون

سطح اول حرف نویسی و سطر دوم آوانویسی است. در حرف نویسی به جای

\( M \) و ... نوشته شده است. در حرف نویسی به جای و ... نوشته شده است. در آوانویسی صداهایی که در خط فارسی باستان

نگذاشته نمی‌شده‌اند، با حرف‌هایی نشان داده شده‌اند که بالاتر از حرف‌های پس و

پیش آنها آمده است. در آوانویسی حرف‌های زاید حذف شده‌اند. شماره‌های داخل

متن نشان‌دهنده شماره سطر در اصل کتابه است.

1. ADM. DARYVUŠ. XŠAYΘIY.
2. adam dāraya\(^h\)wa\(^h\)uš xšāya\(^h\)ya\(^h\)
3. VZRK. XŠAYΘIY. XŠAYΘIY(2)ANAM.
4. wazarka\(^h\) xšāya\(^h\)ya\(^h\)xšāya\(^h\)y(2)ānām
5. XŠAYΘIY. PARSIY. XŠAYΘIY.
6. xšāya\(^h\)ya\(^h\) pārsai xšāya\(^h\)ya\(^h\)
7. DHYUNAM. ViŠT(3)ASPHYA. PU Č.
8. dahyūnām wišt(3)āsphya puca\(^h\)
9. ARŠAMHYA. NPA. HXAMNIŠIY.
10. aršāmahya napā\(^t\) haxāmanīšya\(^h\)
11. ΘATIY.(4)DARYVUŠ. XŠAYΘIY.
دیارایا١ واح‌سی خسایا١‌ها
MNA. PITA. VIŠTASP. VIŠTASPHYA.
Mana پیتا ویستاسبها ویستاسپها
PITA. ARŠ(5)AM. ARŠAMHYA. PITA.
پیتا ارش(5)ام ارشامه‌ها پیتا
ARIYARMN. ARIYARMNHYA.
ایریارمن‌ها ایریارم‌نها
PITA. CIŠPIŠ. CIŠP(6)AIŠ. PITA.
پیتا چیسپیش چیسپ(6)ایش پیتا
HXAMNIS...ΘA(27)TIY. DARYVUSH.
هخامنیش ...ثا(27)تی داریووش
XŠAYΘΙY. IM. TY. MNA. KRTM.
خسایاθییا١ ویم‌تی مان کرتیم
PSAV. ΘA. XΘ(28)AYΘΙY. ABVM.
پسایوا١ ثا‌خس(28)ایسθیا١‌ها اباسم
KBUJİY. NAM. KuURUS. PUC.
کبوجی‌یا١ نام‌کوروس پوچ‌ها
AMAXM. TUMAY(29)A. HUVM. IDA.
آم‌کام تام‌موی(29)ا‌ه هواست‌یدا
XŠAYΘΙY. AH. AVHYA. KBUJİYHYA.
خسایاθییا١ آها اف‌خسایا کبوجی‌یاه‌ها
BRA(30)TA. BRDİY. NAM. AH. HMATA.
بر(30)تا بردو‌یا‌ها آها‌ها هماتا
HMPITA. KBUJİYHYA. PSAV. K(31)BUJİY.
همپیتا کبوجی‌یاه‌ها پسایوا١ ک‌بوجی‌یا‌ها
AVM. BRĐIYM. AVAJ. YΘA. KBUJĪY.
awam bardyam awāj a Ʇ yaθā kambūjīyah
BRĐIYM. AVAJ. KARHY(32)A NIY.
bardyam awāj a Ʇ kārahya(32)a nai
AZDA. ABV. TY. BRĐIY. AVJT.
azdā abawa Ʇ tya Ʇ bardya Ʇ awa Ʇ jatah
PSAV. KBUJĪY. MUUDRAYM.
pasāwa Ʇ kambūjīyah mudrāyam
(33)AŠIYV. YΘA. KBUJĪY. MUUDRAYM.
(33) ašyawa Ʇ yaθā kambūjīyah mudrāyam
AŠIYV. PSAV. KAR. ARIK. ABV.
ašyawa Ʇ pasāwa Ʇ kāra Ʇ arika Ʇ abawa Ʇ
(34)PSAV. DRUG. DHYUVA. VSIY. ABV.
(34) pasāwa Ʇ drauga Ʇ dahyawā wasi abawa Ʇ
UTA. PARSIY. UTA. MADIY. UT(35)A.
uta parsai uta mádai ut(35)a
ANIYAUVA. DHYUŠUVA. ΘATIY.
anyāhwa Ʇ dahyušwā Ʇ āti
DARYVUŚ. XŚAYΘIY. P(36)SAV. I.
dāraya Ʇ wahuś xšāyaθya Ʇ pa(36)sāwa Ʇ *aiwa Ʇ
MRTIY. MGUŚ. AH. GUMAT. NAM.
martya Ʇ maguś āha Ʇ gaumāta Ʇ nāma Ʇ
HUV UDPTTA. HCA. PIŠ(37)IYAUVAĐAYA.
hau udapata hačā païs(37)yāh wādāyā Ʇ
...(38)HUV. KARHYA. AVΘA.(39)ADUKUŘUJJĪY.
...(38) hau kārahya awaθā(39)aduruṣya
ADM. BRDIY. AMĪY. HY. KuURUŠ.
adam bardyaḥ aḥmi ḥyaḥ kūrauš
PU Č. KBUJIYHYA. BR(40)ATA. PSAV.
puçāḥ kaṁbūjyahya br(40)ātā pasāwāl
KAR. HRuv. HMIČIY. ABV.
kārāḥ harwāḥ hamicyāḥ abawaḥ
HCA. KBUJIYA. ABIY. AVM.
hačā kaṁbūjyaḥ abi awam
(41)AŞIYV. UTA. PARS. UTA. MAD:
(41)asyawaḥ uta pārsah uta mādaḥ
UTA. ANIYA. DHYAV. XŠ ČM.
uta anyāḥ daḥyāwaḥ xšaçaḥ
HUV. (42)AGRBAYTA. GRMPDHY.
hau (42)agrbayata garmapadahya
MAHYA. IX. RUCBIŠ. ΘKTA.
māhyā ṅawā raučabiš ṯakataḥ
AH. AVθA. XŠ(43) ČM. AGRBAYTA.
āhaḥ awaθā xša(43)cam agrbāyata
PSAV. KBUJIY. HVAMRŠIYUŠ.
pasāwāl kaṁbūjyahwāmṛṣyuš
AMRIYTA. ΘATIY. (44)DARYVUŠ.
amṛyata θāti(44)dārayawahuš
XŠAYΘIY. AIT. XŠ ČM. TY.
xšāvaθyaḥ aitaḥ xšaçaḥ tyāl
GUMAT. HY. MGᵘŠ. ADⁱN(45)A.

gauṃṭaʰ hyaʰ maguˢ adⁱn(45)ᵃ¹

KBUJⁱYMY. AIT. XŠ C M. HCA.

kaᵐᵇůjyam aita¹ xšaçam hača

PRᵘUVⁱJYT AMAXM. TUMAYA.

parwyataʰ ahᵐᵃxm tauʰmᵃyᵃʰ

A(46)H. PSAV. GUMAT. HY.Mغوš.ůš.ᵃ(46)ha¹ pasᵃwa¹ gauṃṭaʰ hyaʰ maguˢ

ADİNA. KBUJⁱYMY. UTA. PAR℠.M.

adⁱnᵃṭ kaᵐᵇůjyam uta pǎrsam

UTA.(47)MADM. UTA. ANIYA. DHYAV.

uta(47) mᵃdam uta anyᵃʰ daḥyᵃwaʰ

HUV. AYSTA. UVAIPŠIYM. AKᵘUTA.

hau ʾayasᵃtaʰ wäipᵃšyam akuta

H(48)UV. XŠAYṮIY. ABV. ṬATIY.

ha(48) u xšᵃyaᵗyaʰ abawa¹ ṭᵃṭi

DARYVUŠ. XŠAYṮIY. NIY. AH.

dārayaʳwaʰ xuš xšᵃyaᵗyaʰ naiᵈ âhaᵗ

MRTIY. (49)NIY. PAR℠. NIY. MAD. NIY.

martyaʰ(49)naiᵈ pᵃrsᵃʰ naiᵈ mᵃḍᵃʰ naiᵈ

AMAXM. TUMAYA. KŠCIY. HY. AVM.

ahᵐᵃxm tauʰ mᵃyᵃʰ kᵃščⁱd hyaʰ awam

GU(50)MATM. TYM. MGᵘUM.

gau(50)mᵃtam tyam magum

XŠ C M. DⁱTM. CXŘIYA.
xšaçačam dītam čaxryā’t
KARŠĪM. HCA. DRŠM. A(51)TRS.
kāraʰšim hačā daršam a(51)ṛṣa¹
KARM. VSIY. AVAJNIYA. HY.
kāram wasi awāj anyā¹ hyaʰ
PRNM. BRDMIY. ADANA.
paranam bardyam adānā¹
AVHYR(52)ADIY. KARM. AVAJNIYA.
awahyar(52)ādi kāram awājanyā¹
MATYMAM. XŠNASATIY. TY.
mātyal-mām xšnāsāti tyal
ADM. NIY. BRDI(53)IY. AMIY. HY.
adam nai⁴ bard(53)yaʰ ahmi hyaʰ
KuURUŠ. PU Ç. KŠCIY. NIY.
kūraš pucaʰ kašcid nai⁴
ADRŠNUŠ. CIŠCIY. ŠSTN(54)IY.
adṛšnaš čišci⁴ Šastana(54)i
PRIY. GUMATM. TYM. MG¹UM.
pari gaumātam tyam magum
YATA. ADM. ARSM. PSAV.
yātā adam arasam pasāwa¹
ADM AUR(55)MZ(D)AM. PTIYAVHYIY.
adam aʰura(55)mazdām pátyāwahyai
AURMZDAMIY. UPSTAM. ABR.
aʰuramazdāʰ-mai upastām abara¹
شرح واژها

 ámb ود که به فارسی میانه و adam دری نرسیده است. در فارسی میانه زردشتی: من، حال فاعلی از az ود. به فارسی باستان است. adam اوستایی آمده و آن برابر

dārayatwahuš حال فاعلی مفرد مذکر از dārayat-wahu- خوی حفاظت می کند، داریوش، از- است، به شرح ذیل:

: dār-aya-t صفت فاعلی گذرا از dārayat-

: صورت بالاندازه ریشه، صورت افزوده آن- dar- است به معنی «داشتند».

Namone ha'i az nošte ha'i basatani 75

(56)…ADM. HDA. KMNIBIŠ.
(56)…adam hada kamnaibiš
MRTIYIBI(57)Š. AVM. GUMATM.
martyaibi(57)š awam gaumātam
TYM. MGUM. AVAJN.
tyam magum awājanam
UTA. TYIŠIY. FRTMA.
uta tyai-šai fratamāh
MR(58)TIYA. ANuUSIY. AHTA.
mar(58)tyah anušyāh āhata
...V(60)ŠNA AURMZDAH ADM
...wa(60)šnā aburamazdāh adam
XŠAYΘIY. ABVM. AURMZDA.
xšāyaθyah abawam aburamazdāh
XŠ ÇM. MNA. FR(61)ABR...
xšaçam mana fr(61)ābara¹
شکل: نشانه‌ای که برای ساختن ماده‌‌های مرضع از ریشه‌های کار می‌رود.

- ayä-

- t

- wahu-

wahu- حالات مفعولی مفرد خنثی از darius، شده است. در dareios در یونانی dārayatwahūš و آن در لاتینی dārayatwahūsh انگلیسی از لاتینی: darius آمده است. در عربی از سریانی: داریوش.

تاریخ مختصر اندول ابن العبری، چاد بروت ص 49 آمده است. از در فارسی میانه زرده‌شین dāray و dārāb و داریوش dārayatwahu داریوش (کارنامه‌ای ارشدیر) با بابکان، جاب دکتر فرهوئی، ص 4) و در پهلوی اشکانی dāraw و در فارسی دری داراب و دارا آمده است.

- xšāy-θya-

- : xšāyaθyah

- xšāyaθyah

شکل فعالی مفرد مذرک از xšāy- است به معنی xšāy-

- xšāy-

- xšāy-

- حکومت کردن.

- θya-

- θya-

- xšāyaθya-

- hwāmšyuš

- در فارسی باستانشان دخیل از مادی است، جوان θیرنی باستان.

- xšāyaθya-

- شاه بازماندگی xšāyaθya-

- میانه xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšāyabah-

- xšাহ

- xšāh

شاهنشاه فارسی دری از فارسی میانه و آن از xšāhān xšāh

فارسی باستان آمده است. xšāyaθyānām
پیشکش

تبرسیان به www.tabarestan.info

پیشکش "ز. م" تبرسیان به

دایو- صحافی جمع مولت از

ضرزین.

دایو- صحافی جمع مولت از

ضرزین.

کشتاسب، از:

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:

صفت فاعلی گذشته از

کشتاسب، از:
پیشگاه "زمینه مشترک فارسی"

تاریخ زبان فارسی

ایرانی باستان

فارسی باستان

فارسی میانه

فارسی دری: پس، پسر، پور

ارشام، از: aršāma

پهلوان: arša-ama

قهرمان: arša-

ارشام، از: arša-

برده هم ادغام شده و از ادغام آن دو: ama-

آگاهی و a پایانی: arša-

به وجود آمده است: "آرامش، ارمی" از aršāma-

نوه: نوه از فارسی دری بازمانده است: napāt

حالت فاعلی مفرد مذکر از: haxā-

حالات فاعل مفرد مذکر از: haxāmanīšya-

است: haxā-manīš-ya-

دوست: haxā-

منش، اسم خنش از ریشه: man-

ماده مضارع می‌سازد: haxāmanīš-

بازمانده است: man-

دوم شخص: -ya-

پسند نسبت: -ti

گردید، فعل مضارع سوم شخص مفرد از: θāti

صورت اصلی آن θāha- است و آن ماده مضارع است از a که از ریشه، ماده مضارع می‌سازد + ریشه: θah- گفتین. فعل مضارع دوم شخص hi مفرد از θah- از θahahi می‌شود θah-
شناسه فعل سوم شخص مفرد از گروه اول شناسه‌ها و از شناسه‌های به یا به فاعلی فعال "ز. م" یا فاعلی فعال "ز. م". این شناسه فعالی فعال "ز. م" در آمده است.

شناسه فعل سوم شخص مفرد از گروه اول شناسه‌ها و از شناسه‌های خاص فعالی فعال "ز. م". این شناسه فعالی فعال "ز. م" در آمده است.

سخن‌هایی که در قدمی به فتح اول و ضم ثانی تلفظ می‌شود و امروزه به ضم اول و فتح ثانی تلفظ می‌شود، بازمانده saxun فارسی میانه است و آن بازمانده + wan فارسی باستان است و آن اسم است از ریشه *wan فارسی باستان است و آن اسم است از ریشه *wan.

* mana: ضمیر شخصی خالی اضافه مفرد، حالت فاعلی مفرد برای این ضمیر mana است. حالت فاعلی است برای لنگر mana به صورت "من" به فارسی دری از آمده و az آمده و az به فارسی دری ترسره است.


* Twištāspahya ← Twištās- حالت فاعلی مفرد مذکر از aršāmah. حالت فاعلی مفرد مذکر از aršāmah. حالت فاعلی مفرد مذکر از aršāmah. حالت فاعلی مفرد مذکر از aršāmah. حالت فاعلی مفرد مذکر از aršāmah. حالت فاعلی مفرد مذکر از aršāmah. حالت فاعلی مفرد مذکر از aršāmah. حالت فاعلی مفرد مذکر از aršāmah.

تاریخ زبان فارسی

aryāramnahrā

: حالت اضافی مفرد ذکر از aryāramnah yra

čišpiš

: حالت فاعلی مفرد ذکر از čišpiš

čišpāš

: حالت اضافی مفرد ذکر از čišpāš

haxāmanīš yah → haxāmanīš

: حالت فاعلی مفرد ذکر از haxāmanīš

ima

: حالت فاعلی مفرد خصی از ima

imā

: مکمل وصف و صفت اشاره.

kṛ ta

: حالت مفرد خصی از kṛ ta

kṛ

: صورت ضعیف ریشه، صورت افزوده آن است.

pasā-awat

: قید است به معنی پس از آن، "آنگاه"، از pasā

pasā

: حرف اضافه به معنی "پس".

a wa ḥ y a → a wa

: حالت مفعولی مفرد خصی از a wa

yaθā

: حرف ربط به معنی "هنوگامی که"

a-baw- a m

: بودم، شدم، فعل ماضی استمراری اول شخص مفرد از abawam

a-baw- m

: نشانه ای که پیش از فعل ماضی می‌آید و دلایل می‌کند برح ماضی بودن آن.

baw-

: ریشه، بودن، شدن، از baw-

آمده و از آن در فارسی دری "ب"، ماده مضاف بهوند، آمده است.

a-

: نشانه ای که از ریشه، ماده مضاف بهوند می‌سازد.
شناشی فعل اول شخص مفرد از گروه دوم شناسه‌ها و از شناسه‌های خاص فعل‌های گذرا.

- kambūjyah

حالات فاعلی مفرد مذكر از عربی (از سریایی) به صورت قیبیاسوس آمده است. شاید کاموس‌های بازمانده kambūjya- باشد.

- nāman

حالات مفعول معه مفرد ختیه از nāman در فارسی میانه و فارسی پاسیان است. فارسی دری بازمانده است.

- kūrūş

حالات اضافی مفرد مذكر از kūrūş در فارسی (از سریایی) از فارسی پاسیان آمده است.

- ahmāxam

ضیمه شخصی، حالات اضافی گروه، از فارسی آن Fārsī میانه که در فارسی دری اثام شده بازمانده است. فارسی پاسیان است.

- tauhmāyah

حالات اضافی مفرد مؤنث از tauhmā- خانواده. فارسی tauhmā- Fārsī میانه ترفنایی که در فارسی دری ضمیمه شده، بازمانده است. مشتاق پاسیان است.

- hawam

ضمیر سوم شخص مفرد، حالات فاعلی برای hawam

- adām

ضمیر سوم شخص مفرد + از ساخته شده به قیاس با hau

- twām

ضمیر دوم شخص مفرد حالات فاعلی از اول شخص مفرد حالات فاعلی و آثار در فارسی میانه به جای نمانده است; اما در پهلوی اشکالی ترفنایی ضمیر سوم شخص مفرد است. hau

- āhat

فعال ماضی استمراری سوم شخص مفرد از a- از فعال ماضی که پیش از فعل ماضی می آمده و دلالت بر ماضی بودن آن می کرده است.
تاریخ زبان فارسی

ریشه: از ریشه

ah- در فارسی میانه ترکی - آمده و آن ماده ماضی

اله و هم budan است. در فارسی دو کلمه، ای، است و ... بازمانده

و ... فارسی میانه ترکی اند و آنها صورت‌های مختلف - هستند.

نشانه‌ای که از ریشه، ماده ماضی می‌سازد.

شناشی فعل سوم شخص مفرد از گروه دوم شناسه‌ها و از شناسه‌های خاص فعل‌های گذرا.

a-wa- ضمیمر سوم شخص و صفت

awahya حالت اضافی مفرد مذكر از 

wy در فارسی میانه ترکی

اشارة. در فارسی میانه ترکی wy است.

kambūjya- کمبوجیه.

brād حالت فاعلی مفرد مذكر از 

brātā در فارسی میانه ترکی

brātar و brātā و brādar و بازمانده فارسی باستان است. درbrādar، فارسی میانه ترکی

brāder دری بازمانده.

bard-ya- برنده، بریدی، از bardya- از

bardyā حالت فاعلی مفرد مذكر از 

bard- ریشه است به معنی «بندر بودن».

- ya-

hamātar- هم مادر. صورت اصلی کلمه

hamātā حالت فاعلی مفرد مذكر از 

hama-mātar-

hama-

mātar و méta فارسی میانه ترکی بازمانده و mād و mātar-

mād فارسی باستان و «مادر» (در مادیندر) و «مادر» فارسی دری بازمانده

مادر و فارسی میانه ترکی است.

hama-pitar- هم پدر، از hamapitā

thama-

pitar و pitā فارسی میانه ترکی بازمانده pidar و pid
نمونه‌هایی از نوشته‌های فارسی

باستان و پد (در بندتر و پدر فارسی دری بازمانده) pidar و pid میانه ترفانی است.

↑awahya: حالت مفعولی مفرد مذكر از آن ← awam

: حالت مفعولی مفرد مذكر از bardya: بردیا.

bardyam: مرفوع میانه ترفانی است.

: awa-ā-ajan-t  تغییر، فعل ماضی استمراری سوم شخص مفرد از

awa-: پیشوند.

ā-: پیشوند.

: نشانه‌ای که پیش از فعل ماضی می آید و بر ماضی بودن آن دلالت می کند.

a- پس از واژگان a پایانی -  و awa- پیشوند و a نشانه ماضی است.

: ریشه است. زدن، ریشه بدون آنکه چیزی بدان افزوده شده باشد به عنوان

jan- ماده به کار رفته است.

t: شناسه فعل سوم شخص مفرد از گروه دوم شناساه ها و از شناساه های

خصاص فعل‌های گذرا.

اوازدن، اوژزن - از ožad و ožan - زدن، پهلواشکانی ترفانی آمده و آن از

فارسی باستان در فارسی awa-ajan- میانه ترفانی است.

: ožad و ožan آمده است.

yaṣā: هنگامی که

kāra-: حالت اضافی مفرد مذكر از: مردم، ارتش. حالت مفعول له

ایرانی باستان به فارسی باستان گمیشده، حالت اضافی، در جاهایی که حالت

مفعول له به کار می رفته، به جای حالت مفعول له به کار می رود، در اینجا

به جای حالت مفعول له به کار رفته است. kāraḥya

در فارسی میانه زرتشتی در kār به معنی ‘مردمه’ بازمانده است. در

پهلواشکانی ترفانی (فارسی دری کاروان) به معنی ‘ارتش’ و در

فارسی میانه ترفانی (فارسی دری کارزار) بازمانده است. kāra- kār wa kārzar

نشانه نفی است. 'ن-'، 'نه'، 'نی' فارسی دری بازمانده فارسی naid
تاریخ زبان فارسی

با استان است. برابر، naid در اوستایی نویت آمده است.

قد است به معنی "دانسته". در فارسی میانه azd است. در فارسی دری اثری از azd به گوی نمانده است.

: a-baw-a-t

بود، فعل ماضی استمراري سوم شخص مفرد از.

: abawat

نشانه ای که پیش از فعل ماضی می آید و بر ماضی بودن آن دلالت می کند.

: γ

رهب است به معنی "بودن".

: baw-

نشانه ای که از رهب، ماده مضارع می سازد.

: t-

شناسه فعل سوم شخص مفرد از گروه دوم شناسه ها و از شناسه های خاص فعلهای گذرا.

صفت bū-ta- (baw- →) būd (baw- →) bāš-، baw-

فاعلی گذشته از (ب) (فارسی مینه ترفانی که در فارسی دری اب)، باش، بود شده، بازمانده است.

: awa-jā-ta-

حال خلف مفر در و مذكر از: awajatah

: awa-

پیشوند.

: ja-

صورت ضعیف رهیه، صورت افزوده آن: jā- زدن، است.

: -ta-

پسندیده که از رهیه معنی می سازد.

: mudrāya-

حال مفعول مفرد مذكر از مصرف.

: a-šyaw-āt

شدن، رفت، فعل ماضی استمراري سوم شخص مفرد از.

: ašyawat

نشانه فعل ماضی.

: a-

رهب به معنی شدن. صورت دیگر این رهبه است.

: šyaw-، šaw-

نشانه ای که از رهبه، ماده مضارع می سازد.

: a-

شناسه فعل ماضی سوم شخص مفرد از گروه دوم شناسه ها و از شناسه های خاص فعلهای گذرا.

: šu-

صفت فعلی گذشته از: šuta- (فارسی مینه ترفانی که šud، šaw-
در فارسی دری (شوش)، شده شده، بازمانده از فارسی šaw = šyaw-

باستان است.

کارا: kārah
حالات فاعلی مفرد مذکر از 

اریکا: arīkah
حالات فاعلی مفرد مذکر از 

دروگ-ا: draugāh
حالات فاعلی مفرد مذکر از 

دروغ: draug-

پسند

در فارسی میانه ترفنانی از-

دروغ (در) و در پهللوی اشکانی ترفنانی-

در فارسی دری (دروغ) ظاهر آز پهللوی اشکانی ترفنانی آمده است.

دزگرامه گفتاد:

دروغ فعالیت در مفرد مؤنث از-

دزگرامه گفتاد:

روش اضافه است که پس از مفعول خود آمده است.

واس-: wasi

آزو و کردن-

اسمه است که در ساخت آن پسند یا پیشوند به کار نرفته-

است. از-

در فارسی میانه-

است.

دروغ ربط این لغت در فارسی میانه ترفنانی-

و آن در فارسی دری-

وا تا-

شده است.

منوهانه ای یا نوشته های باستانی

در فارسی دری (شوش)، شده شده، بازمانده از فارسی šaw = šyaw-

باستان است.

کارا: kārah
حالات فاعلی مفرد مذکر از 

اریکا: arīkah
حالات فاعلی مفرد مذکر از 

دروگ-ا: draugāh
حالات فاعلی مفرد مذکر از 

دروغ: draug-

پسند

در فارسی میانه ترفنانی از-

دروغ (در) و در پهللوی اشکانی ترفنانی-

در فارسی دری (دروغ) ظاهر آز پهللوی اشکانی ترفنانی آمده است.

دزگرامه گفتاد:

دروغ فعالیت در مفرد مؤنث از-

دزگرامه گفتاد:

روش اضافه است که پس از مفعول خود آمده است.

واس-: wasi

آزو و کردن-

اسمه است که در ساخت آن پسند یا پیشوند به کار نرفته-

است. از-

در فارسی میانه-

است.

دروغ ربط این لغت در فارسی میانه ترفنانی-

و آن در فارسی دری-

وا تا-

شده است.

منوهانه ای یا نوشته های باستانی

در فارسی دری (شوش)، شده شده، بازمانده از فارسی šaw = šyaw-

باستان است.

کارا: kārah
حالات فاعلی مفرد مذکر از 

اریکا: arīkah
حالات فاعلی مفرد مذکر از 

دروگ-ا: draugāh
حالات فاعلی مفرد مذکر از 

دروغ: draug-

پسند

در فارسی میانه ترفنانی از-

دروغ (در) و در پهللوی اشکانی ترفنانی-

در فارسی دری (دروغ) ظاهر آز پهللوی اشکانی ترفنانی آمده است.

دزگرامه گفتاد:

دروغ فعالیت در مفرد مؤنث از-

دزگرامه گفتاد:

روش اضافه است که پس از مفعول خود آمده است.

واس-: wasi

آزو و کردن-

اسمه است که در ساخت آن پسند یا پیشوند به کار نرفته-

است. از-

در فارسی میانه-

است.

دروغ ربط این لغت در فارسی میانه ترفنانی-

و آن در فارسی دری-

وا تا-

شده است.
٨٦

تاریخ زبان فارسی

حالات مفعول فیه جمع مونت از 

١ دهیو- dahyu- این کلمه درپایان است. 

حرف اضافه است که پس از مفعول خود آمده است. 

حالات فاعلی مفرد مذكر از 

٢ aiwa- این کلمه در فارسی میانه ترفنای w١ و در فارسی دری ١ (نکره) شده است. 

کلمه فارسی میانه yak، ترفنای که در فارسی دری (یک) شده بازمانده aïwa-ka- فارسی باستان است. 

حالات فاعلی مفرد مذكر از 

٣ martyah حذف شده و ya بدان پوسته است. 

از mart- 

صفوف فاعلی گذشته است از صورت افزوده ریشه - mar- 

پسوند -ta- که از ریشه لازم صفت فاعلی گذشته می سازد. 

در فارسی میانه ترفنای shde- و آن در فارسی دری (مرد) mard marty- گردیده است. 

حالات فاعلی مفرد مذكر از 

٤ maguš به بونوئی رفت و به maguš می خ. 

به فارسی میانه در آمده و از انجام به لاتینی رفت به صورت magus صورت عربی مجوس ظاهران از طریق سریانی وارد زبان عربی شده است. در فارسی 

میانه زردشتی mōr، که در فارسی دری غشده، از magu- آمده است. 

حالات فاعلی مفرد مذكر از 

٥ gaumātah «hawam» «hau 

حالات فاعلی مفرد، ضمیر وصفت اشاره او. به جای hawam و hau هم به کار رفته است. 

ا در فارسی مفرد مذكر وختی را تشكل می دهد، بقيه صورتها از 

gawa- جرفه شده است. 

ud-a-pat-a-ta قیام کرد، فعل ماضی استمراری سوم شخص مفرد از 

ud-

پسوند. 

a-

نشانه فعل ماضی. 

ud ریشه به معنی "پریدن" با پسوند قیام کرد. 

pat-

نشانه ای که از ریشه، ماده مضارع می سازد. 

-a-
نمونه‌هایی از نوشته‌های باستانی

: شناسه‌ فعال سوم شخص مفرد از گروه دوم شناسه‌ها و از شناسه‌ های experiencia-ta-

: خاص فعل‌های ناگذر.

: حرف اضافه است به معنی `از`، فارسی میانه‌ ترفانی و `از` فارسی hačā دری بازمانده است.

: حالت مفعول عنده مفرد مؤنث از païšyā-hwādā- «جاده»

: païšyā-hwādā-yāh نوشته‌های دینی، از:

: païšyā-

: hwādā-

: شاید `پاسارگاد` بدين نام خوانده مي شده است

: قيداست به معنی `چنين و پس`، از:

: awaθā واگر آن.

: پسود قيدساز.

: دروغ گفت، فعل ماضی استمراري سوم شخص مفرد از aduruʃjat

: a-duruʃj-ya-t

: نشانه‌ فعل ماضی.

: Reše، صورت ضعیف ریشه، صورت افزوده آن - است.

: duruʃj-

: نشانه‌ ای که ریشه‌ ماده `مضراب` می‌ سازد.

: -ya-

: شناسه‌ فعال ماضی سوم شخص مفرد از گروه دوم شناسه‌ها و از شناسه‌ های خاص فعل‌های گذرا.

: ahmi هستم، فعل مضارع اول شخص مفرد از

: Reše به معنی `ربودن` ریشه بدون آنکه چیزی بدان افزوده شده باشد، به

: ah-

: عنوان ماده به کار رفته است.

: شناسه‌ فعال اول شخص مفرد از گروه اول شناسه‌ها و از شناسه‌ های خاص فعل‌های گذرا.

: mi - حرف تعريف، حالت فاعلی مفرد مذكر از

: hya-
تاریخ زبان فارسی

 حالت فاعل مفرد مذکر از: {harwah} هر. این کلمه در فارسی میانه‌هارو و در فارسی دری {harw} از هر، شده است.

 حالت فاعل مفرد مذکر از: {hamiçyah} هم از پشوند- {ha} و ya حامی‌یا- {hamiçya} است.

 میثاق آن {miča} از پشوند- {ya} و روي {ya} میثاق آن به معنی {همیشان} و در اصطلاح به معنی استرسک و نافرمان است.

 حالت مفعول عنوان مفرد مذکر از: {kambūjyāt} کموجه.

 حرف اضافه است به معنی {ب}.

 حالت مفعول مفرد مذکر، ضمیر سوم شخص مفرد از {awam} و {awahya} <-

 حالت فاعل مفرد مذکر از: {pārsa} پارس.

 حالت مفعول مفرد مذکر از: {mādah} ماد.

 حالت فاعل جمع مئعین از {manyā} anyā-

 حالت فاعل جمع مئعین از: {dahyāwah} dahyūnām <-.

 حالت مفعولی مفرد خشی از {xšačam} xšača-.

 پهلوی اشکانی ترفانی است، فارسی دری شهر همیشان مذکر است.

 کشور {pačah} <-

 {agrbā} a-grad ya-ta-

 {a-} نشانه فعل ماضی.

 {grab} نام از مشترکه

 {a-agrbā} نشانه ای که از اسم فعال جعلی می‌سازد.

 شناسه فعل سوم شخص مفرد از گروه دوم شناسه ها و از شناسه های خاص فعل‌های ناگذر.

 {ya + grab} صورت ضعیف مشترکه {grab} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} همان {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbā} هست و {agrbα
نمونه‌هایی از تنوشته‌های باستانی

گذشته‌هایی که در فارسی دری گرفت، شده است. از ریشه _آد- آمده است.
پذیر - چشمه مانند ریشه گرفت باز _آمده است. _پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
پذیر - فارسی میانه ترکمانی,
امام - صورت اصلی است، اما به قیاس با شناسه‌ای یک شخص مفرد از گروه‌ی دوم شناسه‌ها، و از شناسه‌های خاص فعل‌های گذرا، به صورت آمد است.

hwā-: قلمه از hwāmṛṣyus
صورت بالاندازه به معنی «خود» خویش + mṛ- صورت ضعیف ریشه است به معنی «مرد»؛ صورت افزوده آن mar- است + پسوند -yu- که صورت ایرانی باستان آن -yu- است و در اواستایی ناپای مانده است. خود -yu- مرکب mṛ- است از -yu- و -t-. روی هم لغت به معنی «هرگاه» است. در اواستایی -yu- معادل -mṛ- است و به همان معنی. برای -ya- در معنی فرض شده:

1- خود کشی ۲- مرگ طبیعی.

↑ xšaçapah ←

امام - صورت باستانی استمراری سوم شخص مفرد از amr̄yata

امام -:

† hwāmṛṣyus ← ریشه mṛ-

امام -:

نشانهای که ریشه ماده مضارع می‌سازد.

نشانه‌ای که ریشه ماده مضارع می‌سازد.

نشانه‌ی فعل سوم شخص مفرد از گروه دوم شناسه‌ها، و از شناسه‌های خاص فعل‌های ناگذر.

هرامی - فارسی میانه ترکانی mṛya → میر - فارسی باستان mṛta → صفت فعلی گذشتگی فارسی باستان.

a-:

هايت: حالت مفعولی مفرد خشکی از aitaام.

xšaçapah: حالت مفعولی مفرد خشکی از xšaçamام.

tyat: حالت مفعولی مفرد خشکی از tyaام موصول است به معنی «اکه».

adīnāt: حالت مفعولی مفرد خشکی از adināت مהלך، به زور گرفت، فعل ماضی استمراری سوم شخص مفرد از

a-:

نشانه فعل ماضی.

مورد - فارسی میانه ترکانی mṛya → میر - فارسی باستان mṛta → صفت فعلی گذشتگی فارسی باستان.

a-:

هايت: حالت مفعولی مفرد خشکی از aitaام.

xšaçapah: حالت مفعولی مفرد خشکی از xšaçamام.

tyat: حالت مفعولی مفرد خشکی از tyaام موصول است به معنی «اکه».

adīnāt: حالت مفعولی مفرد خشکی از adināت مהלך، به زور گرفت، فعل ماضی استمراری سوم شخص مفرد از

a-:

نشانه فعل ماضی.
نمونه‌هایی از نوشته‌های باستانی

dī-

- ۹۱

- نشانه‌ای که از ریشه، ماده‌مضارع می‌سازد.

- t

- شناسه‌فصل سوم شخص مفرد از گروه‌دوهم شناسه‌ها و از شناسه‌های خاص فعال‌های گذران.

- aita

- هالت فاعلی مفرد ختی از xšaqa

- xšaqa

- حالت فاعلی مفرد ختی از xšaqa

- parwyatah

- قید است با کلمه‌hača که پیش از آن امده‌ا‌ز دیر بایا معمون

- tah

- ساخته‌شده از parwyatah می‌دهد.

- به کار می‌رفته + parwa- به صفت است به معنی «بخش».

- pārsa

- حالت مفعولی مفرد مذكر از یا پارس.

- māda

- حالت مفعولی مفرد مذكر از ماد.

- anyāh

- حالت مفعولی جمع مؤنث از anyāh.

- dahyāwah

- حالت مفعولی جمع مؤنث از dahyāwah

- بخود اختصاص داد، فعل ماضی استمراری سوم شخص مفرد از ṣayasata

- a-ya-s-a-ta

- a-

- پیشوند.

- a

- نشانه فعل ماضی در ادغام شده است.

- ya-

- ریشه است به معنی گسترده شدن، با پیشوند a به خود اختصاص دادن

- معنی می‌دهد.

- a

- نشانه مادة آغازی.

- s-

- نشانه‌ای که از ریشه، ماده‌مضارع می‌سازد.

- ta

- شناسه‌فصل سوم شخص مفرد از گروه‌دوهم شناسه‌ها و از شناسه‌های خاص فعال‌های گذران.

- hwāipaśya

- حالت مفعولی مفرد ختی از hwāipašyam

- xʾaepaišya

- دبگر کلمه در فارسی باستانی است، اوستایی hwaipašyam.
فارسی میانه‌ترفانی، فارسی میانه زردشتی، فارسی دری

*xwēš*، *xwēbaš*

خویش. 

a-ku-ta

: akuta

نشانه فعل ماضی.

a-

: صورت اصلی - کردن، صورت ضعیف نشانه، صورت افزوده آن ریشه است که بدون آنکه چیزی بدان افزوده شده باشد،

به عنوان ماده ماضی به کار برده شده است.

ماده ماضی بردوه گونه است:

1- ماده ماضی سین دار (sigmatic) ماده‌ای است که در ساخت آن s هندو و اروپایی که در ایرانی باستان s، h می شود، به کار رفته است.

2- ماده ماضی بی سین (asigmatic) ماده‌ای است که در ساخت آن s به کار نمی رود و خود به سه گونه است.

الف) ریشه بدون آنکه چیزی بدان افزوده شود، به عنوان ماده به کار می رود.

ج) به ریشه مضاعف a پیوسته می شود.

م) به ریشه مضاعف a پیوسته می شود.

: kaš-čid

: kaščid

: kaš

: kaš

: čid

: tyam

: tyam

: dī-ta

: dī-

: ریشه است به معنی هب زور گرفتن.

پسوندی که از ریشه متعدد صفت مفعولی گذشته می سازد.

: ta-

: ča-xr-yā-t

: ča-xr-yāt

: فعل تمامی سوم شخص مفرد از کرد آن‌امده است.

: ka

: هجایی که براي مضاعف کرد آن‌امده است.

: ča-
نمونه‌هایی از نوشته‌های باستانی

: kar - صورت دیگر xr- کردن، است.

: چار - ماده‌نقلی است که از ماسا به کردن ریشه‌شانه شده است.

: یار - نشانه‌وجه‌منابعی.

: شناسه فعل سوم شخص مفرد از گروه مثنی‌ها و از شناسه‌های خاص فعال‌های گذرا.

: دور نواستی کرد.

: dītam čaxryāt

: حالت معولی مفرد از - šī - ضمیر متصول سوم شخص.

: šim darša - قید است به معنی گشاد، اصلاح حالت معولی مفرد خشی از اسم است از ریشه - daršam - به معنی جسارت و جرأت به خرج داده.

: a - tšs - a - t - ترسید، فعل ماضی استمراری سوم شخص مفرد از t

: atrsat

: a - نشانه فعل ماضی.

: tšs - صورت اصلی اش است.

: tš - ریشه است.

: s - نشانه ماده‌آغازی.

: a - نشانه ای که از ریشه، ماده‌مضارع می‌سازد.

: Čaxryāt ← - t -

: ترس از فارسی میانه زردشتی - tars - از فارسی باستان - آمده است.

: ترسید از فارسی میانه زردشتی tarsīt - آمده است و آن ماده‌ماضی جعلی است که از ماده‌مضارع و t - ساخته شده است.

: awwā - awwā - yān - yā - t - فعل تمام‌ای سوم شخص مفرد از awā yān yā - t - دو پیشوندند.

: ریشه است به معنی گزدن، بدون آنکه چیزی بدان افزوده شده باشد بی.

: yān - عنوان ماده‌مضارع به کار برده شده است.
تاریخ زبان فارسی

۹۴

امام: 
قد است به معنی در پیش، اصلاً حالت مفعولی مفرد ختی است paranam از parana- صفت به معنی پیشین.
: a-dā-nā-t: می شناخت، فعل ماضی استمراری سوم شخص مفرد.

امام: 
نشانه فعل ماضی.
: a-

امام: 
دسته به معنی دانستن.
: ātṛsat ← -t

دان → فارسی میانه- از dān- فارسی میانه باستان آمده است. دانست dānit فارسی میانه جمله ماضی است که از ماده مضارع و که برای ساختن ماده ماضی جمله از ماده مضارع به کار می رود، ساخته شده است.

: awahya-rādi

امام: 
بدان سبب، از awa- اول awam ← awahya-

امام: 
حالات اضافی و حالات مفعول به مفرد از: او ای awa- kāram

امام: 
حرف اضافه که پس از معمول خود می آید و عامل مفعول به است. این كلمه در فارسی میانه ترفنی شده و برای معنی می دهد و پس از اسمی می آید که از مارد مبسوط است. از دید فارسی میانه در فارسی ray در آرا شده است. از دید فارسی دری، هم حرف اضافه است که پس از اسمی که بدان مبسوط است می آید، و هم نشانه مفعول صریح است.

امام: 
حرف ربط: مبادا. از: mā-tyat

امام: 
حرف ربط: که.
: tyat

امام: میانه، حالات مفعول مفرد برای: mām

امام: 
بسخند، فعل التزامی سوم شخص مفرد از: xšnā-s-a-ti
xšnā-
-s-

xšnāsā-

xšnās-

xšnāx-

xšnāxt-

xšnāx-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xšnāxt-

xşı̄d - چیزی، از

xşı̄s - حالات فاعلی مفرد خشته از

xşı̄s - ضمیر مبهم

kaşşı̄d - ؛ کی

påri - حرف اضافه است به معنی دزدی یا
تاریخ زبان فارسی

حرف ربط است به معنی "تا": yātā

arásam: رسیدم، فعل ماضی استمراری اول شخص مفرد از a-ra-s-a-m

نشانه فعل ماضی: a-

رش: به معنی رشد.

نشانه ماده آغازی: s-

نشانه ای که از ریشه، ماده مضارع می‌سازد. m

نشانه فعل اول شخص مفرد از گروه‌دوام شناسه‌ها و از شناسه‌های خاص فعل‌های گذرا.

rasa- فارسی میانه ترفاشی → فارسی باستان - رس

ra-sid فارسی میانه ترفاشی که ماده جعلی است از ra-si-d و نشانه ای که از ماضی مضارع ماده ماضی جعلی می‌سازد.

بِردِه فارسی دری از ریشه ra است. بِردِه از فارسی میانه ترفاشی padīrag است. بُردِه از فارسی باستان آمده است.

pati-ar-ka- فارسی باستان آمده است.

را- و ar- هر دو صورت افزوده‌های هستند.

ahuramazdāh- حالت معقولی مفرد مذكر از ahuramazdām

patyāwahyai: باید خواسته، فعل ماضی استمراری اول شخص مفرد از paty-a-awah-ya-i

pati- پیشوند است، صورت اصلی آن pati است. به صورت y pati- آمده است.

نشانه فعل ماضی:

a-

awah-

نشانه ای که از اسم، ماده جعلی می‌سازد. ya-

نشانه فعل اول شخص مفرد از گروه‌اول شناسه‌ها و از شناسه‌های خاص فعل‌های ناگذش.

ahuramazdāh- حالت فاعلی مفرد مذكر از
نمونه‌هایی از نوشته‌های باستانی

حالت مفعولی فرد مزدیس از پیشکش:

upastām

: a-bar-a-t

بار، فعل مضارع استمراری سوم شخص مفرد از

abarāt

نشانه فعل مضارع.

a-

ریشه است به معنی بردن.

bar-

↑ arasam ← -a-

↑ atṣat ← -t

حرف اضافه است به معنی (بایا):

hada

: kamna

حالت مفعول موعّد جمع مذكر از kam

: kamnaibīš

در فارسی میانزدشتی

: kam-

آن در فارسی ذریه دری kam

: martyaaibīš

کشتی، فعل مضارع استمراری اول شخص مفرد از

awājanam

↑ awājant ← awā-ā-ja-

شناشة فعل اول شخص مفرد از گروه دوم شناسه‌ها و از شناسه‌های خاص فعل‌های گذرا.

: tyāi

حالت فاعلی جمع مذكر از

: fra-tama-

�وتسول.

: fra-tamāh

پیش.

: -tama-

پسندی که از صفت مطلق، صفت عالی می‌سازد.

: fradum ← frataha-

فسری میانه ترفاً نخست.

: martyaa-

حالت فاعلی جمع مذكر از

: anušyāh

پیره، تبع.

: a-ah-anta

بودن، فعل ماضی استمراری سوم شخص مفرد از

āhanta

نشانه فعل ماضی.

a-

ریشه به معنی بودن.

ah-

ادغام شده و a به وجود آمده است.

a در آغازی ah در a-
تاریخ زبان فارسی

- a- نشانه ای که از ریشه، ماده مضارع می‌سازد.
- nta شناسه فعل سوم شخص جمع از گروه دوم شناسه‌ها و از شناسه‌های خاص فعل‌های ناگذر.

- waşna: حالت مفعول معنا مفرد مذكر از.
- ahoramazdâh: حالت اضافی مفرد مذكر از.
- ahoramazdâh: حالت مفعول به مفرد برای.
- mana: من.
- fra-a-bar-a-t: عطا کرد، فعل ماضی استفاده‌ای سوم شخص مفرد از.

ترجمه

من داریوش، شاه بازگ، شاه شاهان، شاه در پارس، شاه سرزمین‌ها، پسر گشتاسب، نوه ارشام، هخمشی. گوید داریوش شاه: پدر من گشتاسب [است]، پدر گشتاسب ارشامی، پدر ارشامی اربامته، پدر اربامته چیشیش پدر چیشیش هخمشی ... گوید داریوش شاه: این [است] آنجه من کردم پس از آنکه شاه شدم، کمبوچه نامی، پسر کوروش، از خاندان ما، او انجا شاه بود. از آن کمبوچه برادری برده تام بود، هم مادر [و] هم پدر کمبوچه. پسر کمبوچه آن برده را اورده، هنگامی که کمبوچه برده را اورده، مردم آگاه نشستند که برده اورده [است]. پس کمبوچه به مصر شد. هنگامی که کمبوچه به مصر شد، پس مردم نافرمان.
شده. پس دروغ در کشور بسیار شد، در پارس و در ماد و در دیگر سرزمین‌ها.

گوید داریوش شاه: پس مردم مغ بودن به نام گیوتانه، او قیام کرد از پیشی‌الله وادا ... او مردم را این سان به دروغ گفت: من بردی هستم، پسر کوروش، برادر کمبوجیه. پس مردم همه‌نافرمان شد، از کمبوجیه به او روى اورود، مردم پارس و مردم ماد و مردم دیگر سرزمین‌ها. شهرت می‌رارا یا گرفت. از ماه "گرمیه"،

نه روز تمام شده بود، آن گاه شهرت می‌رارا یا گرفت. پس کمبوجیه به خویش مگری مرد.

گوید داریوش شاه: این شهرت می‌رارا یک گویانه مع گرفت از کمبوجیه گرفت، این شهرت می‌رارا از دیریز از خاندان ما بود. پس گویانه مع گرفت از کمبوجیه پارس و ماد را و دیگر سرزمین‌ها را او [آنها را] به خویش اختصاص داد. او شاه شد.

گوید داریوش شاه: نبود مردی، نه پارسی نه مادی نه از خاندان ما کسی که آن گویانه مع را از شهرت می‌رارا دور توانستی کرد. مردم از او شدیداً می‌ترسید [که]

مردم را که در پیش برده را می‌شناسد، بسیار یوزنده. از این رو مردم را یوزنده تا مبادا مرا بنشستند که من بردی نیستم، که پسر کوروش [است]. کسی جرات نمی‌کرد چیزی گفت درباره گویانه مع، تا من رسیدم. بس من از اهورَ مزدیا

یاوری خوستم، اهورَ مزدیا مرا یاوری داد ... من با [تعداد] کمی مرد، آن گویانه

مع را اوردهم و آنان را که مقدّم پیروان او بودند ... به خویش‌ام اهورَ مزدیا من شاه شدم. اهورَ مزده شهرت می‌رارا رابه من عطا کرد.

یسن ۴۳ بند ۷

spontem at Øwā mazdā mōnghī ahūrā, hyaśmā vohū pairī.Jasaṭ mananḥā
porṣaṣācā mā: āṣ ahī? -kahyā ahī? -
kaēa ayārī daxšārā forasayāi dīšā
aitē Øwāhū gaēṭāhū tanuṣīcā?

بند ۸

at hōi aojī: zaraṭūstri paourvɪm. -
hiṣyō. dvaśśā, hyaś isōyā, ḍravvātē
شرح واژه‌ها

:\ حالات مفعولی مفرد مذکر از spənta- مقدس از spəntam در فارسی.

: حرف ربط است به معنی "ب".

: این کلمه با کلمه mazdā ایمن نامی ahura- تأیید می‌شود.

: حالات مفعولی مفرد مذکر از mazdā است که زردشت خدا این را بدان می‌نامیده است داریوش خدا را می‌نامیده و این کلمه خدا در حالی که نامی که زردشت با آن خدا را می‌نامیده، دو کلمه است که هر کدام جدایگانه صرف mōhrmazd یا mōhrmazd یک در فارسی میانه زردشتنی و در فارسی mōhrmazd- در کلمه شهید است.

: شناخته، فعل ماضی ساده اول شخص مفرد از mānh- و آن. آشنایی mānh- اول شخص مفرد می‌گذارد و دوام شناخته‌ها، و آشنایی خاص فعل‌های ناگذار.

: حرف ربط: هنگامی که اصلًا حالات مفعولی مفرد خشکی از mā- حرف ربط به معنی "که".

: ضمیر متصل حالات مفعولی اول شخص مفرد mā.
نمونه‌هایی از نوشته‌های باستانی

حالت مفعول مهذب مفرد خنثی از vohū: به، خوب، نیک. این کلمه با نام یکی از اشاسی‌های است vohu manah- زرده‌شی و در فارسی دری به‌همین شده است.

: pairi: pairi- Ja-s-a-a- یا

drum, فعل ماضی سوم شخص مفرد از پرستش.

پیشند.

: صورت ضعیف ریشه، صورت آفروده‌ان یا یا

این یا آمد.

: نشانه‌ای که برای ساختن ماده‌های آغاخی از ریشه به کار می‌رود.

: نشانه‌ای که برای ساختن ماده‌های ضعیف از ریشه به کار می‌رود.

: شناسه‌های، فعل سوم شخص مفرد از گروه دوم شناسه‌ها و از شناسه‌های خاص فهرست‌های گذرا. gam- + یا- فارسی میانه ترکی که در فارسی دری (آماده‌ان) شده از آمادان آمده است.

vohū manahā: manah- نهاد جمله است.


: pairi. Ḷasat ← : s-

: pairi. Ḷasat ← : a-

: pairi. Ḷasat ← : t-

حرف‌های که در عربی مستقل به معنی "و"، پرسید از فارسی میانه ترکی و آن از purs- فارسی باستان آمده است. purs- از purs- فارسی میانه ترکی و آن از purs- فارسی میانه ترکی و آن ماده‌های جعلی است از ماده‌های ضعیف

: حالت فاعلی مفرد از Ḋ: ضمیر پرستشی است به معنی "که؟".
تاریخ زبان فارسی

اه: هستی، فعل مضارع اول شخص مفرد از ah، ah-hā شناسه است و گرفته است و هی-شاناسه فعل دوم شخص مفرد از گروه اول شناسه‌ها و از شناسه‌های خاص فعل‌های گذرا است.

کا: حالات اضافی مفرد از ka- ضمیر پرسشی است به معنی چگونه؟

کا: صفت است برای daxšāra و حالات معول مفرد مذكر دارد.

ا: حالات معولی جمع خنش از: روز.

داد: حالات معول مفرد مذكر از daxšāra: نشانه.

فارس- ا: حالات معول له مفرد مؤنث از fərasā، از: پرسش، از fərasayāi: ریشه است صورت دیگر آن- پرسيند.

یا: پسوندی که از ریشه اسم می‌سازد.

دیش- ا: اعلام خواهی کرد، فعل انشایی دوم شخص مفرد از daēs: صورت ضعیف ریشه، صورت انفرادی آن دیش- دادن.

یا- دان: نشانه‌ای که برای ساختن ماده؛ ماضی انسان دار به کار می‌رود.

یا- خاص فعل‌های ناگذر.

ایه: حرف اضافه به معنی درباره.

وا- معنولی جمع مؤنث از اوان تو.

وا- معنولی جمع مؤنث از: گی، دارایی.

تاونش- از tanuši. ریشه است به معنی گفتگو، در اینجا ریشه بدون اینکه چیزی بدان aоjī-
شناخت‌های اول شخص مفرد از گروه‌های دوم شناسه‌ها و از شناسه‌های خاص فعل‌هایی ناگذار.

: zaraasuṭra

: حالت فاعل مفرد مذكر از zaraasuṭrö

: حالت مفعولی مفرد مذكر از paourvya

: تبترستان به www.tabarestan.info

: paourvim

: hainyō, dvaesah

: صرف ترکیبی hant از hainyō

: صحیح فاعل از - h-yā + پسوند + ی پیش از y به

: بدل شده و آ پیش از آن به سبب وجود y اضافه شده است - hainyōa - اسم است به معنی دسمینی. کلمه مركب روی هم اکسی که دسمینی کامل دارد، دسمینی واقعی ومعنی می‌دهد.

: حرف ربط - که.

: aës - صرف ضعیف ریشه

: isoyā

: فعل تمامی اول شخص مفرد از - صرف ضعیف ریشه o تواستن: ماده مضارع است، بدون آنکه چیزی بدان افروزده شده باشد + زاید + نشانه وجه تمامی برای فعل‌هایی که به a ختم نمی‌شوند + (که با a در ادغام شده): شناسه فعل اول شخص مفرد از گروه دوم شناسه‌ها، و

: شناسه‌های خاص فعل‌های ناگذار.

: dragvant

: حالت مفعول به مفرد مذكر از - صورت اولیا جدیدش درفاند- است، در فارسی میانه زردشتی و در فارسی دری (دروند)، دروگ دیگری از - دروگ + پسوند + ی پیش رو دروگ.

: حالت مفعول به مفرد مذكر از - aśavan از - aśa + پسوند + ی پیش رو aśa.

: حالت فاعل مفرد خصتی از - نکوکار، از - راستی + پسوند + van.

: حالت مفعول به مفرد مذكر از - نگهبانی.

: حالت فاعل مفرد خصتی از - aḥ + پسوند + aḥ.
شناختی فعل تمتی خاص فعل‌هایی که به a ختم نمی شوند + -m 
yā = yā
شناختی فعل اول شخص مفرد آب و دوم شناسه‌ها، و از شناسه‌های خاص فعل‌های گذرا.
: aojāh- 
: aojāhvant- 
nirav + psoond-
: \[
\begin{align*}
\text{dyā} & : \text{پسندوند برای فعل } \\
\text{būstās} & : \text{حالت مفعولی جمع معنی از } \\
\text{vasasē. xšaθraḥyā} & : \text{حالت اضافی مفرد خشی از } \\
\text{vasasē. xšaθra} & : \text{حکومت} \text{ نامحدود. صورت اصلی کلمه- } \\
\text{d-yā} & : \text{فعل تمتی اول شخص مفرد از } \\
\text{dā} & : \text{ماده ماضی است از ریشه- } \\
\text{ā} & : \text{به دست آوردن. } \\
\text{ā} & : \text{به دست آوردن. } \\
\text{yavatā} & \text{اصلاً حالت مفعول معه مفرد است } \\
\text{yavant-} & \text{دائم. } \\
\text{staomī} & \text{می‌ستاهم، فعل مضارع اول شخص مفرد از } \\
\text{mī} & : \text{شناختی فعل اول شخص مفرد از گروه اول شناسه‌ها، و از شناسه‌های خاص فعل‌های گذرا.} \\
\text{stāv-} & \text{از stāv- = stao-} \\
\text{istāy} & : \text{یا پسندوند برای فعل } \\
\text{stav-} & \text{در فارسی میانه‌ترفانی} \\
\text{bālahānā} & \text{شناختی ای که برای ساختن ماده‌مضارع از ریشه به کار می‌رود} \\
\text{aya- + stav-} & \text{در فارسی میانه‌ترفانی } \\
\text{istūd} & \text{شده است } \text{ماره‌می‌افزد} \\
\text{istūd} & \text{از stūta- }
توهمه‌ای از نوشته‌های باستانی

شده از صورت ضعیف ریشه‌ت- ta- + stav- پسندی که از صورت ضعیف ریشه‌ت مدّعی صفت مفعولی گذشت می‌ساخته است.

فزایش آبادانی کاهش آبادانی

sfy- می‌پرستم. فعل مضارع اول شخص مفرد از sfy- مادّه مضارع که از sfy- می‌پرستم. فعال مضارع اول شخص مفرد از sfy- نیاپسِ کردن + نشانهِ ای که برای ساختن شناسه‌‌ها، و از شناسه‌‌های خاص فعالیّات گذرا.

ترجمه

7 پس مقدس تو را شناختم ای اهورَ‌مذاه‌ه

هکافی که برمن آمد و هروده

و پرسید مرا: که هستی؟ که رادستی؟

با چه نشانهِ ای روزهای را اعلام خواهی کرد برای پرسیدن درباره داشته هایت و خریشت؟

8 پس او را گفتند: [پرسش] نخست: [زدنشت]م]

که تا تنامی دشمن واقعی دروندرا

پس اشورا یاور نیرومتد باشمی

تابه دست آورمی چیه‌های حکومت سرمدی را

جاوید تو را، ای مزداه، می‌ستایم و می‌پرستم.

خورشیدیشت

hvaro, xšaētām amēšom raēm aurvat, aspēm yazamaide, āat yaē hvaro raoxšne tāpayeiti āat yaē hvaro raočo tāpayeiti hiştōnti mainyavānhō yazatānhō satōmča hazārēmča. tāt x'arēnō hanbārayeinti. tāt x'arēnō
nipārayeinti. tat xwarēnō baxšāntī zam paiti ahura. dātām frādātiča ašahe gaēθā frādātiča ašahe tanuye.

2 āat yat hvarē uzuxšyeiti bvāt zam ahura. dātām yaozdārōm āpēm taĉintām yaozdārōm āpēm xyanām yaozdārōm āpēm zranām yaozdārōm āpēm arōmaēştām yaozdārōm. bvāt dama ašava yaozdārōm yā henti spentahe mainysū.

yeidē zī hvarē noīt uzuxšyeiti aďa daēva vispā mērōnčinti yā henti haptō. karšvōhva. navačīs mainyava yazata arhava astvainti paitidram noīt paitištām vīdōnti.

3 yō yazaite hvarē yat amōşem raēm aurvat. aspōm paitištātōse tōman-hām paitištātōse tōmaschiōranām daēvanām paitištātē tāynāmča hāzasnāmča paitištātē yātunāmča pairikanāmča paitištātē īŏyejânḥō maršonāhe, yazaite hurom mazdaṃ yazaite amōš spēntō yazaite haom urvānēm. xšnāvayeiti vīspe mainyavaĉa yazata gaēθyāča, yō yazaite hvarē yat amōšem raēm aurvat. aspōm.

شرح وازها

1 hvarē. xšāēta- خورشید.

hvarē. xšaētēm

اين كلمه مركب است از hvar- در فارسي ميانه ترفاني xwar- و در فارسي دري هور و خوره شده. هر براي سهولت تلفظ ميان دو صامت آمده است.

صفت است به معني درخشان hvarē. xšaēta- xšaēta- +
نمونه‌هایی از نوشته‌های باستانی

ترفاني:

x iarxeed

و این در فارسی دری (خورشید) شده است.

امام:

امام:

تبرستان به www.tabarestan.info

لازم صفت فاعلی گذشته می‌سازد:

اماما، آمد، اسنادی زردشتی از اماسپند

فارسی میانه زردشتی در فارسی دری امشاسبند شده است:

اوماد:

راهم

حالت مفعولی مفرد خشته از:

اورفته، اسب

: yaz-a-maide

: می ستایم، فعل مضارع اول شخص جمع از:

: yazamaide

: yaz:

: ستون،

: ما، ماده مضارع می‌سازد

: -a-

: -maide

: خاص فعل‌های ناگذر

: قید است به معنی قید

: -a-

: حرف ربط، اصل حالت مفعولی مفرد خشته است از:

: -a-

: حالت فاعلی مفرد خشته از:

: خور

: -hvar

: حالت مفعولی مفعول مرنعمت از:

: -raoxsyā

: -raoxšnā

: -raoxšne

: روشک، روشنی به فارسی میانه و آن از

: بايد می‌آمد، روشن فارسی دری از

: rōsn جای

: که صفت است، آمده است:

: -raoxšna

: تابید، فعل مضارع و سوم شخص مفرد از:

: -tāp

: صورت بالاندازه ریشه، صورت افزوده‌ان

: -tāp-
تاریخ زبان فارسی

صورت اصلی آن است، به سبب آمدن پس از $y$، و پس از $a$ است. $aya$ از $t$، به $e$ تبدیل شده است. شاید است. این آبان سبب آمد که این پس از $t$ ماده است.

شناخت فعال سوم شخص مفرد از غروه دوم شناسه‌ها و از شناسه‌های $-ti$. خاص فعل‌های گذرا است.

$tap$ فارسی دری از tab میانه ترفانی و آن آمده است. $tāb$ فارسی دری از $tāb$ میانه ترفانی و آن آمده است.

حالات فاعلی مفرد خنثی از $raočō$ است $raoč-ah$. این کلمه ساخته شده.

$raok$ ریشه است، صورت دیگر آن درخشیدن، نور افشانند.

پسند که از ریشه اسم خنثی می‌سازد.

$hištənti$، فعل مضارع سوم شخص جمع از $hištə-$. صورت اصلی آن $hištə-$. به سبب آمدن پس از $e$ است.

ماده و مضارع مضاعف است از ریشه $si-st-e$ از $hištə-$. ایستاند. از $si$، در ایرانی باستان، $hi$، هیج که آغازی است $stā$، و اروپایی آمد است. $stā$، برای مضاعف کرد ریشه به کار رفته است. صورت ضعیف ریشه است $e$، در ایرانی باستان، برای ساختن ماده مضارع از ریشه، به کار رفته است.

شناخت فعال سوم شخص جمع از $mainyava$، از $mainyavāghō$، می‌نوی، از $mainyav-a$، اسم است.

$yaz-ata$، حالات فاعلی جمع مذکر از $yazatāgho$.
یازد-: ریشه به معنی ستودن.
یازده-: پسندی که از ریشه صفت مفعولی آن به معنی سارگرد است.
یازده-: در فارسی میانه آمدن و آن در فارسی دری از "ایزد" شده است.
یازده-: در فارسی میانه یازده-: در فارسی دری یازدان است که در فارسی دری یازدان

شده است.

در فارسی میانه بر فرشته‌گان زرتشتی و مانندی اطلاق می‌شده است. در
فارسی دری یازده- و یازدان برای ترجمه "الله" اسلام به کار برده شده-

اند.

: ساتام-چا از: ساتامچا

حرف ریت متصول : چا؛ از این کلمه اثری به فارسی میانه و دری نرسیده

است.

حالت فاعلی مفرد خصی از میانه آمده - ساند-: صد. پیش از m به چهار شده

است.

: هزار-چا از: هزارمچا

کلمه پیشین.

حالت فاعلی مفرد خصی از میانه آمده - هزار- به چهار شده.

است.

فارسی میانه که در فارسی دری "هزار" شده از - هزار- است.

حالت مفعولی مفرد خصی از آن.

: xوارن - این کلمه در فارسی باستان xوارن- دخیل از یکی از زبان‌های باستانی ایران در فارسی باستان است.

farnah- farnah میانه ترکانی که در فارسی دری "فرت" و "فره" شده از

است. فارسی میانه زردشکی که در فارسی دری "خره" و "خوره" شده از

است. xوارن- است.
تاریخ زبان فارسی

han-bār-aye-i-nti

پیشوند.

بازار، صورت بالاندازه ریشه، صورت افزوده‌اند است به معنی (بردن) با

پیشوندhan-، گردآوردن، انبشتن.

پیشوند bār-، صورت اصلی آن-، است به معنی e به bام به‌دست چون پس از y آمده و

پیشوند aya-، پس از t، i آمده است.

زاید است، بدان سبب آمده که i پس از a آمده است.

شناسه فعل سوم شخص جمع از گیره اول شناسه‌ها و از شناسه‌های

خاص فعل‌های گنگرا.

ni-pār-aye-i-nti

فرآورند، فعل مضارع سوم شخص جمع از

پیشوند ni-.

بازار، صورت بالاندازه ریشه، صورت افزوده‌اند است به معنی (رسیدن) par-،

پیشوند pār-، صورت اصلی آن-، است به معنی e به کلمه پیشین مراجعه شود.

درباره تبدیل a به b به کلمه پیشین مراجعه شود.

پیشوند -nti

به کلمه پیشین مراجعه شود.

bax-š-e-nti

بخشند، فعل مضارع سوم شخص جمع از

پیش آن-، به معنی (بخشیدن) گ، پیش از g

بازار، صورت اصلی آن-، است به معنی (ب خشیدن) bag

بازار به x شده است.

ش: نشانه‌ای که برای ساختن ریشه از ریشه‌های دیگر به کار می‌روند.

-ē: صورت اصلی a است به معنی e به کلمه پاشی از n به شده است.

-ē: نشانه‌ای که برای ساختن ماده مضارع از ریشه به کار می‌روند.

hanbārayeinti ← -nti

حالات مفعولی مفرد مؤنث از zam-، زمین، زمین و زمین فارسی دری.

zam

اکست zam-
نمونه‌هایی از نوشته‌های باستانی

حرف اضافه است که پس از مفعول خود آمده است. paiti در فارسی میانه ترفنانی شده و آن در فارسی دری، پش از ضمسایر او، 'این'; 'آن'، و "ایشان"، به "ب" بدیل شده و در غیر آن صورت به "ب" بدیل شده است.

: ahura. ّتا-ta-م. مؤنث: ahura. ّتا-ta-م. مؤنث: ahura. ّتا-ta-

داده شده به وسیله اهور، اهورداد، از:

: ahura.

: اهور.

: ریشه، صورت دیگر آن 'دا-است به معنی دادن، آفریدن.

: پسندی که از ریشه متعین صفت مفعولی گذشته می‌سازد.

: frašati-ça از: frašati-ça از.

: حرف ربط مفصل: او.

: مصدر است به معنی گسترش دادن.

: frašati-ça از: frašati-ça از.

: حالت اضافی مفرد خشی از: راستی.

: ašahe: حالت مفعولی جمع مؤنث از: گیتی، گیتی، (گیتی)، (گیتی)، گیتی، گیتی، گیتی، (گیتی).

: gaēθa: و (جهان) بازمانده است.

: اینجا به معنی (اموال)، "داشته‌ها" است.

: tanü: حالت مفعولی به معنی دادن آن است.

: tanü: حالت مفعولی مفرد مؤنث به کار برده شده است.

: tanüye به جای tanü: حالت مفعولی مفرد مؤنث به کار برده شده است.

: tanüye در فارسی میانه و آن در فارسی دری 'تن' شده است.

: uz-uxš-ye-i-ти: uzuxšyei-ti

: پیشوند:

: صورت ضعیف ریشه، صورت افزوده آن است به معنی vaxš-

: uz-uxš-ye- است به معنی 'گسترش یافته'.

: vaxš-

: بیرون آمدن.

: uz + uxš-

: صورت اصلی آن است به سبب آمدن پس از y، و بردن پس از a است ya.
تاریخ زبان فارسی

112

، به چهل شده است.

ی- زاید است، بنابراین آمده که پس از آمده است.

شناخته شده، عمل صورت شخص مفرد و ماندگار. شناسایی باشندگی و از شناسایی های خاص

فعلیت گذشته است.

bvat: بود، فعل الگویی سوم شخص مفرد از پس یکا.

bav-: صورت ضعیف ریشه، صورت افزوده آن است به معنی "بودن".

-ا-: شناسایی وجه الگویی.

-ت-: شناسایی عمل صورت شخص مفرد و ماندگار. دوم شناسایی ها و از شناسایی های خاص

فعلیت گذشته است.

yaoţdaera-: حال فعالی مفرد خشکی از پس یکا، پاکیزگی.

yaoţdaerem: حال فعالی مفرد مؤت‌خدا از آب، آب → فارسی میانه ترفانی

ام پس ترفانی

تک -nt: حالات اضافی جمع از تک

تک = tač - صورت اصلی: تک که از ریشه مداده‌های مضافاتی می‌سازد، پس از چطور به چهل شده و پس از اکثر

به چهل شده است.

-nt پس‌وندی که از مداده‌های مضافاتی صفت فعالی گذشته می‌سازد.

xayan -: حالات اضافی جمع مذكر از جشن، خانی، صورت

翔 -: دیگر: در فارسی میانه ترفانی، آمده و آن در فارسی دوی خانی،

شده است.

zrayah-: دریا، فارسی باستان:

zrayan - در فارسی میانه ترفانی

daryāb دارد، در فارسی

daryāb آمده است.
نمونه‌هایی از نوشته‌های پاساتینی

حالات مفعلی مفرد مؤنث از استاده: arəmaəštā- آرامائستام
از در فارسی میانه زردشتی armest- آرمست.
حالات مفعلی جمع خشک از آن‌پریش: az- dâ- man- دامان- ریشه است به معنی آمیدن.

- پسندی که از ریشه اسم می‌سازد.
- فارسی میانه: فارسی دری: دام: دامان-.
- ašava: حالت مفعلی جمع خشک: اش‌اوا تقدس.
- hənti: هن‌تی: مفعال ضعیف سوم شخص جمع از h- ریشه است که هن‌چه‌ی بدان انزووده نشده و به عنوان ماده به کار رفته است.
- صورت ضعیف ریشه سوم صورت انزووده آن- است.
- با: صورت اصلی آن است. aتش‌انه‌ای است که از ریشه‌های می‌سازد.
- شناسه: فعل سوم شخص جمع از گروه، اول شناسه‌ها و از شناسه‌های خاص نهال‌های دیگر،
- spentahe: حالات اضافی مفرد مذکر از spenta-.
- mainyav- حالات اضافی مفرد مذکر از mainyav-.

حرف ربط: اگر.
- adeatisه است به معنی (واقعا) nait: نشانه‌های میانه، فارسی باستان: نیت.
- nait فارسی باستان: نیت.
- nait فارسی باستان: نیت.
- dēva: حالت فاعل جمع مذکر از dēva-.
- dēva: حالت فاعل جمع مذکر از dēva-.

www.tabarestan.info
تاریخ زبان فارسی

میانه dēw ← فارسی دری (دیو)

wīsp ← vispa- ← vispa- همه: فارسی میانه

mārānči-nti: کشند، نابودکنند، فعل مضارع سوم شخص جمع

mārānči- ماده مضارع است از mārē، صورت ضعیف ریشه، صورت mārē- افزوده آن = mārē- مرن است که کپش از آخرين صامت

ی- ریشه آمده است.

i- صورت اصلی آن است. a پیش از n به جای می شود و آن پس از ی به ابدل

می شود. a نشانه ای است که برای ساختن ماده مضارع به کار می رود.

-nti: نشانه فعل سوم شخص جمع از گروه اول شناسه ها و از شناسه های خاص فاعلی گذرا.

مرگ از ریشه mārē- آمده است.

haptō. karšvan-: هفت: حالت فعلول فيه جمع خشته از haptō. karšvōhva

کشور:

haptō ← hapta- فارسی میانه ← haft: صورت ترکیبی فارسی دری (هفت)

karšvan- ← kišwar: صورت دیگر فارسی میانه ← karšvar: فارسی دری (کشور)

حرف اضافه است که پس از فعلول خود haptō. karšvōhva در پایان آمده است.

navačiš: ادواتی است به معنی (هگز نه)

mainyava-: حالت فاعلی جمع مذكر از mainyava- مینوی، صفت از mainyava-

yazata: حالت فاعلی جمع مذكر از yazata: ایزد.

anhava: حالت فعلول فيه مفرد مذكر از anhav که حالت فعلول فيه از به معنی افزندگی، هستی است + a که حرف اضافه است و پس از فعلول خود آمده است. anhu- به معنی (بودن)
پیشکش ز. م. تبرسیان به www.tabarestan.info
تاریخ زبان فارسی

میانه زردنشی، فارسی میانه ترفنانی، فارسی دری قبی.<br>
و سکون ثانی، آنکه است که در چشم پیدامی شود مانند پرده و آن را به عریج‌<br>
غشاوه‌گویند (برهان قاطع).

حال اضافی جمع مذکر از: tamashčiora-<br>
حال اضافی جمع مذکر از: tamashčioranam

از تاریکی است، از: həsmah-
پیش از چ به s بدل شده است.
صاروت دیگری از: čihr-
نواز، گوهر، <br>
آخر میانه ترفنانی: čiora-
<daeva-<br>
حال اضافی جمع مذکر از: daevanam

tayu-
حال اضافی جمع مذکر از: tayunamča

در پایان کلمه حرف ریت متصل است به معنی چون:<br>
ه-ča<br>
حال اضافی جمع مذکر از: hazasnamča<br>
راهن: ča<br>
حال اضافی جمع مذکر از: yatunamča<br>
پژو: ča<br>
حال اضافی جمع مذکر از: yatū-<br>
در فارسی میانه ترفنانی: jādūg<br>
آمده و آن در فارسی دری: jādū<br>
شده است.

حال اضافی جمع مؤتت از: pairikanamča<br>
پری: pairikā-
<br>
حال اضافی جمع مفرد از: ioyehāj-
پری: ioyehāng̣ḥo

حال اضافی مفرد مذکر از: maršaona-<br>
مرشنی، صفت از: maršaonahe
<br>
حال مفعولی مفرد مذکر از: ahūrām<br>
حال مفعولی مفرد مذکر از: mazdām<br>
حال مفعولی جمع مذکر از: amēšā<br>
<br>
فعالی ← amēš spenta<br>
حال مفعولی جمع مذکر از: spenta-<br>
حال مفعولی جمع مذکر از: spantō
ترجمه خورشیدیششت

خورشید نیز اسب، شکوه و جوادانی را می‌ستایم.
تهیه‌کننده: خور با روش‌شناسی [اش] تابه،
تهیه‌کننده خور، نور [آسمان] تابه،
ایستادن ایزدان مینوی، صدگان و هزار‌گان:
این فره را انبارند،
این فره را فرو آوردند،
این فره را بخشند به زمین اهوراد،
برای گسترش دادن داشته‌های اش،
برای گسترش دادن تن اشه.

2

تهیه‌کننده که خور برآید، بُرد،
بر زمین اهور داد پاک‌زیگی،
بر آب جویها پاک‌زیگی,
بر آب خانیها پاک‌زیگی,
بر آب دریاها پاک‌زیگی,
بر آب تالاب‌ها پاک‌زیگی؛
بُرد بر آفریدشها پاک پاک‌زیگی،
که هستند از مینوی پاک.

3

اگر خور بر نایید،
پس دیوان همه را نابود کنند، که هستند در هفت کشور;
هرگز ایزدان مینوی در جهان مادی نه آرامگاهی یابند نه جایگاهی.

4

آنکه ستایش خور تیز اسب، شکوه‌ی جاودانی را،
برای ایستادن در پرای تاریکی‌ها،
برای ایستادن در برابر دیوان تاریکی گوهر،
برای ایستادن در برابر دزدان و راهزنان،
برای ایستادن در برابر جادوان و پرپان،
برای ایستادن در برابر گزند مرشوئی،

 ستاید اهورزداه را، ستاید امشاپسدان را، ستاید روان خویش را، خشنود کند همه ایزدان میتوی و این جهانی را:

 آنکه ستاید خور تیز اسب، شکوه جاودانی، را.

کتاب‌نامه

۱. پور داوود، ابراهیم؛ گان‌هاه، یادداشت‌های گان‌هاه.
۲. نامن شارب؛ فرامن‌های شاهنشاهان هخامنشی، شیراز ۱۳۴۳.
7. Jackson, A. V. W.; Avesta Grammar; Stuttgart: 1892.
بخش دوم

زبان فارسی در دوره مبانی
ایران مبانه

در سال ۳۳۱ پیش از میلاد مسیح داریوش سوم هخامنشی به قتل رسید. قتل او یک مرز تاریخی برای زبان‌های ایرانی محسوس می‌شود؛ زیرا از مرگ او تا سال ۸۶۷ هجری سالی که عقود لیث صفار به سلطنت رسید و زبان فارسی دری رسمیت یافت، دو دوره میانه زبان‌های ایرانی به شمار می‌رود؛ دوره پیش از آن دوره باستان و دوره پس از آن دوره امروز دوره جدید محسوب می‌شود.

اسکندر در سال ۳۳۳ پیش از میلاد در بابل مرد و در امپراتوری هخامنشی سلیعوسی جانشین او شد و دولت سلوکی را تأسیس کرد. این دولت تا سال ۲۴۷ پیش از میلاد مسیح بر ایران حکومت کرد.

در سال ۲۴۷ پیش از میلاد مسیح، اشک اول حکومت اشکانی را تأسیس کرد. مهرداد اول (سلطنت از ۱۳۱ تا ۱۳۸ تا پیش از میلاد مسیح)، فرحا دوم (سلطنت از ۱۳۸ تا ۱۳۸ تا پیش از میلاد مسیح)، مهرداد دوم (سلطنت از ۱۳۸ تا ۱۳۸ تا پیش از میلاد مسیح) امپراتوری ای را که به حیثون و کر و فرات و سنند و خلیج فارس و دریای مکران محدود می‌شد، تأسیس کردند. دولت اشکانی تاسال ۲۴۷ میلادی، سالی که اردوان پنج، آخرین پادشاه اشکانی، در جنگ با اردوی ساسانی به قتل رسید، بر ایران حکومت می‌کرد.

ارادشیر بابکان در سال ۲۴۷ میلادی حکومت ساسانی را تأسیس کرد.

ارادشیر در سال ۲۴۱ میلادی سلطنت ایران را به پسر شاپور اول واگذار کرد.

شاپور پس از رسیدن به سلطنت، کشور را از طرف شمال و جنوب و شرق و غرب
گسترش داد. شاپور در کتیبه‌ای که در کعبه زردشت حک کرده، مناطقی را که قلمرو او را تشکیل می‌داده و نامه‌ای که در کتاب‌های اکنون ذکر می‌شود، در کتاب‌های پیشین و کاشغر و مرو و گرجستان را به‌پایان می‌رساند و به‌طور کامل دربار مغفرته است. به همین مناسبت شاپور عنوان "شاوهنشاه ایران" را که اردشیر برای خود انتخاب کرده بود، کافی ندانست و خود را "شاوهنشاه ایران و ایرانان" نامید. دولت ساسانیان تا سال ۶۵۱ میلادی، سالی که یزدگرد سوم، آخرین پادشاه این سلسله، در مرو به قتل رسید، دوام یافت. با تسلط حکومت سلوکی بر ایران، زبان و فرهنگ یونانی در ایران روان بیشتری یافت و روان آن تا سده‌های نخستین اسلامی ادامه پیدا کرد.
مهرداد اول اشکانی (سلطان) از سلطنت از ۱۳۱ تا ۱۳۸ پیش از میلاد مسیح (حیدر) خود را "اوسان درون" نامید و سکه‌های خود را با نام که خود برای خود انتخاب کرده بود، حک می‌کرد. پادشاهان پس از اود یا هم، روش او را در یونان دوستی دنبال می‌کردند. هنگامی که سر بید را کارسوس را حضور از دوم (سلطنت از حدود ۷۱ تا ۷۷ پیش از میلاد مسیح (عورت) نامی شناخته که یونانی بود که در برادرها و اجرامی شد. فلاش اول (سلطنت از ۸۷ تا ۸۷ میلادی) ایران دوستی را جانشین یونان دوستی کرد. وی خصوصاً در زبان پهلوی اشکانی را به جای خط و زبان یونانی به کار گرفت. طبق روایات زرتشتی، به دستور بلاش اول، "اوسان" را که پس از هجمه روستاکرده به ایران پراکنده شده بود، گردآورد کرده کرد. از این زمان، زبان یونانی اهمیت را که در دوره سلوکی و نیز به اول دوستی اشکانی به دست آورده بود، از دست داد؛ اما متروک نشد. پادشاهان نخستین ساسانیان، اردشیر و شاپور و هرمز کتیبه‌های خود را علاوه بر فارسی مبنایه، زبان مادری خود، به پهلوی اشکانی و یونانی هم نوشته‌اند. در سال ۵۲۹ میلادی بوستی پیانوس آکادمی آن را بست. هفت تیز از فیلسوفان

1. philhellene
مدوره دوم در امور ارمنستان‌دان دخالت کرد و تیگران را به سلطنت رساند.

از این پس ارمنستان‌دان نفوذ اشکانیان قرار گرفت. پلاش اول برادر خود تیرداد را به سلطنت ارمنستان خواند. زبان و فرهنگ اشکانیان بر زبان و فرهنگ ارمنستان تأثیر بپذیرد. به‌چای گذشت؛ در زبان ارمنی تعداد فراوانی لغت از پهلوی اشکانیان وارد شد. این زبان را به صورتی دوآورد که ایرانیان به نظر می‌آید.

زبان‌شناسان، نخست تصور می‌کردند که زبان ارمنی زبانی ایرانی است؛ ولی
تاریخ زبان فارسی

هو به شمار در سال 1877 ثابت کرد که ارمنی، زبانی مستقل است و لغات ایرانی آن از پهلوی اشکانی گرفته شده است.

در خاور، ایرانیان با ترکان و چینی ها و هندیان و تبتی ها همسایه بودند و با آنها ارتباط زبانی و فرهنگی داشتند.

از اوضاع دینی در دوران سلطنت پادشاهان نخستین اشکانی اطلاعی در دست نیست. ظاهر آن یک پادشاهان به دین توحیدی نداشتند. بلایا اول (سلطنت از 61 تا 777 یا 787 میلادی) به دین زرتشتی توجه نیمود و دستور داد اند اما بدون تنظیم کنند. اردشیر بابکان از آغاز با روحانیان زرتشتی همسان شده بود و در سالیان را در ایران روی داد. اردشیر هر ناحیه ای راک تصرف می کرد تا اداره آن، یک مزرعه و یک موبد می گمایشت. اردشیر، تنسور، یکی از روحانیان زرتشتی را امام از این دوره می دانست. اردشیر در چند مورد دیگر "اوستا ودین" از نو آرایه و پیرویش شده است تا اوضاع و احوال جدید مناسب شود:

1. در زمان بهرام اول (سلطنت از 3 تا 376 میلادی) به وسیله کریتیر برای مقابله با ادیان دیگر خصوصاً دین مانی.

2. در زمان شاهپور دوم، ذوالکاف (سلطنت از 309 تا 379 میلادی)، به وسیله آذریان مهر اسپندان برای مقابله با ادیان دیگر خصوصاً دین مسیح.

3. در زمان خسرو اول، ایوستیونان (سلطنت از 531 تا 579 میلادی) برای مقابله با مزدکیان و زروانیان.

4. در زمان مأمون خلیفه عباسی (خلافت از 198 تا 218 هجری) برای حراسات از موجودات "اوستا ودین".

شاهرورد اردشیر، تعصبی نسبت به دین زرتشتی نداشت، و مانی از همین ویژگی او استفاده کرد و خود را به "اوستا ودین" نمود. مانی یکی از آثار خود را که به فارسی میانه نوشت و آن را به نام شاهرورد، شاهپور گان نامیده است، در روز تاجگذاری شاهرورد به او تقدیم کرد. مانی در تماس دوران سلطنت شاهرورد و سلطنت
پسرش هرمز (سلطنت از 272 تا 276 میلادی) آزادانه دین خود را تبلیغ می کرد.

در زمان سلطنت بهرام اول (سلطنت از 273 تا 276 میلادی) روحانیان زردشتی به رهبری کریتی به دفاع از دین زردشتی برخاستند و ادیان و مکاتب دیگر را سرکوب کردند. کریتی در کتابی ای که در کمپین زردشتی به فارسی میانه نویسندگه، گفت که هرود و بوداپایان و برهمان و صابئین و نصاری و چینیان (۴) و مانویان را سرکوب کرده و معاید آنها را تبدیل به معبد زردشتی نموده است.

یهود از زمان بخت نصر (م. ۶۴۲ پیش از میلاد مسیح) پا به شاه کنده که اورشلیم را ویران کرد و یهود را به اسارت برده در میان ایرانیان زندگی می کنند.

با ورود کورش به بابل، یک امدادش را دانیال نبی پیشگویی کرد: بود یهود آزادی خود را به‌یادبود در میلاد مسیح صلی الله علیه و آله و رضی الله برای خداوند به فلسطین باز گشتند و امکان یافتن معابد خود را بازسازی کنند. یهودیان در تمام دوره‌های همکاری‌های با دولت هخامنشی همکاری می‌کردن.

در جزیره الفیل مصر، یهودیان مزدور در پادشاهان زندگی می‌كرده‌اند و روایت آرامی کتابی دارووش برگ بر کوه پیستون، در اختیار آنها بوته است. این روایت که بایبیروس نوشته شده بود، در اوایل سده بیستم میلادی گردید.

در زمان اشکانیان یهود با ایرانیان همکاری می کرده ول از کمک ایرانیان برخوردار بودند. یو نویم (سلطنت از ۵۷۵ تا ۵۷۳ پیش از میلاد مسیح) یهودیان اقلاوی فلسطین را که بر علیه روم قرار کرده بودند کمک کرد. هنگامی که ترابیانوس، امپراتور روم از ۹۰ تا ۹۸ میلادی، تیسفون را نصرف کرده بود و سرگرم نابود کردن دولت اشکانیان بود، یهودیان مصر و قبرس علیه او قرار کردن و ایرانیان نیز به کمک یهودیان شتاباند؛ در نتیجه نرمانوس، به دنبال اینکه آنها موفقیت بدهد آورد، مجبور شد به روم پارگردند، وی پیش از رسیدن به روم مرد.

یهودیگری در زمان اشکانیان در بابل گسترش یافت. یهودیان در کتابه های رود فرات در سال پیش از میلاد مسیح، کشوری کوچک در تحت حمایت اشکانیان بود که در آورد که مدت پیش سال دوم آورد.
در زمان ساسانیان غیر از موارقی، از جمله‌ی زمان کریز، به‌دلیل انتقال آزادی کامل به‌تجارت و بازارکاری مشغول بودند. یزدگرداوول (سلطنت از 399 تا 420 میلادی) با مسیحیان و به‌دلیل خوش‌فتاری می‌کرد و از یهود زنی در خانه‌اش داشت. همین خوش‌فتاری با یهود و نصاری سبب شد که روحاانیان زردشتی از راوش به گرددامند.

مسیحیان از آزادی ای که یزدگرداوول (سلطنت از 398 تا 426 میلادی) بدانند داده بود، سوء استفاده کردن به آزار و زردشتیان پرداختند. یزدگرداوول مجبور شد از آزادی ای که به یهود و نصاری داده بود، آنان را در نگهداری قرار دهد. در زمان پیروز (سلطنت از 475 تا 484 میلادی) شایع شد که یهود و میود زردشتی را زندگی پوست کنند این. این شایعه سبب شد که عده‌ای از یهود به قتل برسند.

مسیحیت در آغاز با ایران مرتبط شده است. در روابط مسیحی آمده است که سه فنریم از روزی حرکت سپارگان در ناحیه‌ی بزوند که مسیح به زودی متولد می‌شد. پس این‌ها با هدایایی به فلسطین رفتند و به حضور مسیح رسیدند.

مسیحیت در ایران از دوران گسترش یافته: یکی از طریق دعوت داعیان مسیحی؛ دیگر از طریق اسیران رومی که مسیحی بودند و آنها را در شهرهای مختلف اسکان می‌دادند.

تا زمان سلطنت شاهپور دوم (سلطنت از 379 تا 399 میلادی) از بدرفتاری نسبت به مسیحیان، غیر از اقدام کریز، گزارشی در دست نیست. قسطنطنیه بر گم (377 میلادی) که معاصر با شاهپور دوم بود، دین مسیحی را به‌پرورش و آن رادر امپراتوری روم روی داد. این امر سبب شده که مسیحیان ایران، به نظر ایرانیان، مزدوران امپراتوری روم جلوه کنند و تا پایان دوره ساسانی غیر از موارقی، که روایت ایران و روم خوب بوده، به آنان جواب داده نمی‌آمد. ازجمله‌ی زمان‌هایی که با مسیحیان خوش‌فتاری می‌شده، غیر از دوره سلطنت یزدگرداوول که در بالا بدان اشاره‌شده بود. زمان بهرام پنجم، بهرام گور (سلطنت از 427 تا 438 میلادی) و زمان خسرو دوم، خسرو پرویز (سلطنت از 520 تا 532 میلادی) است. خسرو پرویز زنی مسیحی داشته است.

مسیحیان ایران از اختلافاتی که در جهان مسیحیت پیدا می‌شنید، برکنار
نمعی مانندند. فرقه‌های زیر در ایران اشکانی و ساسانی پیروانی داشته‌اند:

مرقونیان
ایتان پیروان مرقونی بوده‌اند. مرقونیان در سبزوار، واقع در نزدیکی آنکارا، زاده شد و حدود سال ۱۵۰ میلادی درگذشت. در سال ۱۴۰ به روم رفت و در آنجا به مسیحیت گروید. اندکی بعد، به سبب مخالفت با اصول پذیرفته شده در مسیحیت، از جامعه مسیحیت طرد شد. مرقونیان دو کتاب، یکی به نام انگیل و دیگری به نام تک‌نازیان، بر اساس انگیل لوقا و نامه‌های قدسی پولس نوشته بوده است. مرقونیان به دو خاک اعتقد داشت: یکی خدای صاحب عدل عهد عظیم، دیگری خدای صاحب فصل عهد جدید. مرقونیان خدایی صاحب فضل را بر خداى صاحب عدل رفحان می‌نناد. پیروان مرقونی، با داشتن کلیسای خاص خود، تا سده دهم میلادی در شرق و غرب جهان آن روزگار پراکنده بودند.

دیسانیان
ایتان پیروان ابن دیسانیان بوده‌اند، ابن دیسانیان حکمران سال ۱۵۴ میلادی در گناوه رود دیسانیان، واقع در پاسای شهر‌داره، زاده شد و به همدیگر بپیمانید پیش از مرگ، ابن دیسانیان نام گرفته شد. ابن دیسانیان حکمران سال ۲۲۱ میلادی در هرها درگذشت. وی آقائیش شیطان و بذلی را از حدای بزرگ می‌دانست، خلق آنها را از خداانیان و فروتو از حدای بزرگ می‌دانست. پیروان او تا قرن دهم در ایران و چین پراکنده بوده‌اند. "کتاب قدر" ابن دیسانیان قدمی‌ترین اثر بامزدانه از زبان سریانی است.

نستوریان
ایتان پیروان نستوریان. نستور در مرعش، واقع در ترکیه امروزی، مکتد شد و حدود سال ۴۵۱ در پاپلیس ۱، واقع در مصر، درگذشت.

1. Panoplis
در سال ۴۳۱ میلادی به فرمان تیموری در دوم امپراتور روم در شهر افسوس، واقع در ترکیه امروزی، مجمع تشکیل شد تا اختلاف میان سیریل به سوی اسکندریه و نستور به سوی قسطنطنیه داوری کند. سیریل می‌گفت که انسان و خدا در مسیح متحد شده‌اند و میریم را با یاد «مادر خدا» دانستند. نستور نظر سیریل را نمی‌پذیرفت. نستور می‌آموخت که مسیحیت دارد، ماهیت انسانی و ماهیتی الهی و این دو ماهیت باهم متحد نشده‌اند. و یک می‌گفت میریم را نباید «مادر خدا» دانستند. مجمع، نظر سیریل را تایید کرد و نستور را محروم کرد، وی به همین سبب از کار یک و در شد. پیروران نستور برای خود کلیسای جدایگان تشکیل دادند و در ایران شهر رهو را ویژه و قرار دادند.

یعقوبيان

پیروران یعقوبيان. در سال ۴۵۱ میلادی به فرمان مارسیان ۳ امپراتور روم در خالسدون، واقع در ترکیه امروزی، مجمع تشکیل شد. مجمع نظر داد که ماهیت انسانی و الهی در مسیح باهم متحد شده‌اند، بدون یکی‌باهم یکی شده باشند. مسیحیان سوریه را مجمع خالسدون را پذیرفتند و گفتند که مسیحیت بین ماهیت دارد که ماهیت الهی و انسانی به وجود آمده است. اینان برای خود کلیسای دیگری تشکیل دادند. در سده‌های این مسیحیان، تشکیلات منظمی ساخت و این مسیحیان از این پس یعقوبيانی نامیده شدند.

در زمان پروکوس ساسانی (سلطنت از ۴۵۷ تا ۴۸۴ میان پیروران نستور و کسانی که بعداً یعقوبيانی نامیده شدند، نازعی درگرفت و به اخراج نستوریان از اروپا منجر شد. نستوریان به شهر نصب شدند، واقع در ترکیه امروزی، مهاجرت کردن و آنجا را مرکز علمی خود قرار دادند. مذهب یعقوبيانی در میان سرپرستان و مذهب نستوری که با ثروت ایرانیان سنتی داشت، در میان ایرانیان رایج شد. مذهب نستوری را ایرانیان

در میان هندیان و ترکان و چینیان رایج اصلی کردند.

جهان ۱۲۸۰ تا ۱۳۳۶ میلادی گروهی از نستوریان به کلیسای روم پوستند و از این پس کلیساهای نستوری در ایران و عراق و ترکیه و سوریه و شوروی سابق و امریکا پراکنده‌اند. مرکز کلیسای نستوری در سانفرانسیسکو است. 

تا سال ۱۲۲۱ مکرونیسیان یعقوبیان در انطاقه، واقع در ترکیه امروزی، قرار داشت. در آن سال به حمص، واقع در سوریه امروزی و در سال ۱۹۵۹ به دمشق منتقل شد.

ملکاثان

سریانیان، کسانی که نظر مجموع خالسدن را پذیرفتند، "ملکاثی" یا "ملکا" (ملکا) به زبان سریانی می‌گویند نامیدند.

تا سال ۱۵۴۶ مسیحیان اروپایی باهم متحد بودند. در این سال میان آنان تفرقه ایجاد شد. یونانیان میخواهیل سرولاریوس ۱ را به طریق رسمات‌شیعی بود، به پیشوای خود پروینزیاند و به ارتدکس معروف گردیدند. لاتینی ها و پروینزیان آنها به پروینزیان از پاب لتو ۳، نهم ادامه دادند و از این پس کاتولیک نامیده شدند.

1. Michael Cerularius 2. Leo
تاریخ زبان فارسی

ملک‌الاکیان جانب کلیسایارتدکس را گرفتند. در سال ۱۷۲۴ گروهی از ملک‌الاکیان به روم پیوستند. ملک‌الاکیان از دیگر سه بطریق نشین دارندند. در اسکندریه مصر، در انطاکیه ترکی و اورشلیم. ملک‌الاکیان کاتولیک بیشتر بطریق دارندند که در دمشق با قاهره سکونت می‌کنند.

کلیسای ارمنی-گرگوری (متولد ۱۴۰۰ در نزدیکی ارزروم و متوافر ۳۳۲ در ارمنستان امروزی) ارمنستان را در سال ۳۰۰ می‌سیحی کرد. کمی پیش از آن که روم مسیحی شود.

برهمان

پیروان دین قدمت هندوها هستند. هندوها با ایرانیان یک دین و یک زبان داشتند. حدود ۱۵۰۰ پیش از میلاد مسیح از هم جدا شدند. براثر این جدایی میان عقاید و زبان‌های ایرانیان و هندوها اختلاف افتاد. هندیان از طرف شرق با ایران همسایه اند و در دوره پیش از اسلام گاهی بخشی از هند، قسمتی از قلمرو ایران را تشکیل می‌داده است.

چین

پیروان چینی اند. جنگ به معنی پیرامون پیر و آن لقب مهاوره است. مهاوره را پیروز نامیده اند چون او تمام است بر کرمن. یعنی اسارت جهان مادی غلبه کند. مهاوره که در سده ششم پیش از میلاد مسیح زندگی می‌کرد، می‌آموخته است که برای رستگاری روح باید دنیای پلید را رها کرد، وی آزار به جانداران را نهی کرد است. شاید فرآیند چینی پروانی در میان ایرانیان شرقی، سنگان و بلخان و سکاه، داشته بوده است.

بوداییان

پیرون «بودای» نامیده می‌شود که به نام این احتمال گذاشته می‌شود. بودای ابتدا در سده ششم پیش از میلاد مسیح در شهر لومینی ۲ قبلاً واقع در نپال می‌باشد. پدرش پادشاه نپال بود. در پاتنگر سالگیکا به یکی از بستگان خود ازدواج کرد و صاحب پسری شد. در ۲۹ سالگی خانه و خانواده را ترک کرد تا به حقيقة دست یابد. نخست به پرهستان پوست. پس از مدتی آنان را ترک کرد و به تفریح پرداخت و از این طریق به حقيقة دست یافت. تاریخ این واقعه به ۵۲۸ پیش از میلاد مسیح ذکر کرده‌اند. حقيقة که بودای بدان دست یافت و مدت ۶۵ سال به تعیین و تبیین پرداخت این بود که دنیا محل رنگ و عذاب است و به می‌تواند با غله بر امیال و شهرت، خود را از شر رنگ و عذاب نجات دهد. بودای ۴۸۳ پیش از میلاد در سن ۸۸ سالگی درگذشت. پس از مرگ بودای چندین مجمع برای هماهنگی میان بوداییان تشکیل گردید. در یکی از آن مجمع‌ها که در سال ۵۵۰ پیش از میلاد تشکیل شد، اقلیتی موفق شدند. فوقانی را که به زبان پالی و هنوز شفاهی بود به تصویب مجمع برسانند. اکثریت بوداییان با این تصمیم مخالفت کردند. از این زمان بوداییان به دو گروه اکثریت و اقلیت تقسیم شدند. اکنون پیرون اقلیت در سیلان و برمه (میانمار) و سیام و کامبوج زندگی می‌کنند و زبان دیین ایشان پالی است. پیرون اکثریت در نپال و کشمیر و کورنگ، ویتنام و مغولستان و کره و زبان زندگی می‌کند و زبان دیین ایشان چینی و زبانی و تبتی و سنگسکریت است. در هندوستان هم تعدادی بودایی زندگی می‌کنند. شمار بوداییان هند کمتر از نیم میلیون است. در سال ۱۴۶۹ پیش از میلاد مسیح اشکواکا به امبراطوری هند رسید و مذهب اقلیت را پذیرفت و در رواج آن کوشید.

1. Siddhartha Gautama 2. Lumbini

زبانی که در شمال هند رایج بوده و از زبان بودایی سهده میلادی به کار می‌رفته است. پالی از زبان‌های هندی شاخه هند و ایرانی است.

3. pali 4. Asoka
تاریخ زبان فارسی

حدود ۸۰ میلادی کانیشکا، امپراطور کوشان شد و مذهب اکثریت را پذیرفت و در رواج آن کوشید.

به نظر می‌رسد که ایرانیان شرقی، سغدیان و سکاها و بلخیان، در زمان اشکوکابا دین بودا آشنا شده باشند؛ اما رواج دین بودا در میان آنان در زمان کانیشکا بوده باشد.

در زمان خسرو اول، انشیروان (سلطنت از ۵۳۱ تا ۵۷۹ میلادی) که به علوم و فنون و ادبیات توجه می‌شد، آثاری از هند به ایران آورده و ترجمه شد.

از جمله آن آثار، کلیله و دمنه و بلوهر و بودا‌سف زبای‌نام برد.

صبایین

این‌ان خود را یک مندادیه می‌آیند و یک عرفانی می‌نامند. (هنگام) به زبان ایشان که گوشی از گویش‌های آرامی است، عرفان معنی می‌دهند. مندادیه می‌گویند که مندانا از طریق کشف و شهود به دست می‌آید. مندانا آنان خودرا پیرو بوحتای معمدوان می‌دانند و عیسی را قبول ندارند. از اصول دین مندادیه‌ای که از اوایل دوره مسیحیت تا کنون در جنوب عراق و خوزستان زنده‌گی کرده‌اند، شست و شو در آب روان است. در زبان این قوم لغات ایرانی بسیاری وارد شده که غالبّاً پهلوی اشکانی اند.

مانوینان

مانی در ۱۴ نیسان ۱۲ میلادی در شمال بابل زاده شد و در سال ۲۷۷ میلادی در جنوب شیراز درگذشت. مانی کتاب‌های متعادلی نوشته‌بود که بخش‌هایی از نوشته‌های او به زبان‌های مختلف از جمله زبان‌های ایرانی بالقوه مانده است. مانی برای تبلیغ دینش با خود به جاهای مختلف مسافرت می‌کرد، و یک مسافر ارمنی از پروان خودرا به مسافرت واصل داشت. خیلی زود در مانی در شرق و غرب جهان آن روزگار پرورانده شد و اقوام مختلفی چون ارمنی و رومیان و ترکان و چینیان.

1. Kaniska
به آن دین روهی اورودند. نزدیک ۸۰ سال دین مانی دین رسمی دولت یگور بود که در سده هشتم و نهم میلادی بر آسیای میانه فرمان می راند. دین مانی به تدریج پیروان خودرا از دست داد. ظاهرتا زمان مغول در ترفن پیروانی از مانی زندگی می کردند. از آن پس دین مانی به فراموشی سپرده شد.

مژدان

اینان دویست سالی پس از کرتیر ظهور کردند. از این رو ذکری از آنان در کتاب کرتیر به میان نیامده است. مژدکان پیروان مژدک با ماددان هستند که در زمان قباد سلطنت از ۴۸۸ تا ۴۹۴ و از ۴۹۹ تا ۵۱۲ میلادی) علیه نظام موجود قیام کردند و به دستور انشیروان، پسر قباد به قتل رسیدند است. از مژدک و مژدکان اثری به جای نمانده است. مژدک کیش ساده ی داشته و ظاهرآ، او و پیروانش احساس نمی کرده اند که کیش ساده ایشان احتیاج به نوشته داشته باشد. مژدک می آموخته است که علت جنگ و ستم نابرابری است، برای از میان بردن جنگ و ستم، همگان باید از خواسته و زن به تساوی استفاده کنند.

کتابنامه

۱. اینوستراتسیف، کنستانتین؛ تحقیقات درباره ساسانیان؛ ترجمه کاظم کاظمی. زاده، تهران: ۱۳۵۱.
۲. پیرنیا، حسن؛ ایران باستان؛ انتشارات کتابخانه ابن سینا. پیگولو مکابی، ن. و. تاریخ ایران؛ ترجمه کرم کشاورز، جلد اول، تهران: ۱۳۶۶.
۳. ترویج زاده، حسن؛ مانی و دین او؛ تهران: ۱۳۳۵.
۴. ترویج زاده، حسن؛ مانی و دین او؛ تهران: ۱۳۳۵.
۵. ترشان ایرانی؛ اثر چند تن از خاورشناسان؛ ترجمه دکتر عیسی بهنام، تهران: ۱۳۴۶.
۶. جلیلی، محمد حسین و گلزاری، مسعود؛ کرمانشاهان باستان؛ انتشارات استانداری کرمانشاه، برای تاریخ.

۷. دائرةالمعارف بریتانیکا؛ مقاله "تاریخ ایران" در چاپ ۱۹۷۴.

۸. دیاکونوف، م.؛ تاریخ ایران باستان؛ ترجمه روحی ارباب، تهران: ۱۳۴۶.

۹. رضایی، عنايت الله و ایران و ترکان در روزگار ساسانیان؛ تهران: ۱۳۶۵.

۱۰. زرین کروب، عبدالحسین؛ تاریخ مردم ایران، ایران قبل از اسلام؛ تهران: ۱۳۶۴.

۱۱. سامی، علی؛ تمدن ساسانی؛ جلد اول و دوم، شیراز: ۱۳۴۲-۱۳۴۴.

۱۲. شاگان، داریوش؛ ادیان و معتقدات فلسفی هند؛ جلد اول و دوم، تهران: ۱۳۴۶.

۱۳. کریستن سن، آرتور؛ وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان؛ ترجمه و تحریر مجتهدی مینوی، تهران: ۱۳۱۴.

۱۴. کریستن سن، آرتور؛ ایران در زمان ساسانیان؛ ترجمه رشید پاصلی، تهران: ۱۳۳۲.

۱۵. گریگوریچ لرکوئین، ولادیمیر؛ تمدن ایرانی ساسانی؛ ترجمه عنايت الله، رضا، تهران: ۱۳۶۵.

۱۶. گریگوریچ، ولادیمیر؛ تاریخ ایران و ممالک هم‌جوار آن از زمان اسکندر تا انقلاب، اشکانیان؛ ترجمه کیکاسوس جهانداری، تهران: ۱۳۶۵.

۱۷. گریگوریچ، ولادیمیر؛ ترجمه عنايت الله و ایران، از آغاز تا اسلام؛ ترجمه دکتر محمد معین، تهران: ۱۳۶۶.

۱۸. مصطفوی، محمدتقی؛ اقیانوس پارس؛ تهران: ۱۳۴۳.

۱۹. معین، محمد؛ مزدیسان و ادب پارسی؛ جلد اول و دوم، تهران: ۱۳۳۸.

۲۰. مریام ایران؛ تألیف سیسه‌رمز؛ ترجمه احمد بیرشک و ..، تهران: ۱۳۴۶.
ایران میانه

21. ن. فرای، ریچارد؛ عصر زرین فرهنگ ایران؛ ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: 1358.
22. نفیسی، سعید؛ مسیحیت در ایران؛ تهران: 1343.
23. نولدکه، تودور؛ تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان؛ ترجمه عباس زریاب، تهران: 1358.
24. واندنبرگ، لورن؛ باستان‌شناسی ایران باستان؛ ترجمه دکتر عیسی بهنام، تهران: 1345.

34. Widengren, G.; Les Religions de l'Iran; Paris: 1968.
35. ————; Mani and Manichaeism; London: 1965.
پیشه "زم" تبرستن

www.tabarestan.info
زبانهای ایرانی میانه

در دوره میانه، زبان‌های ایرانی که زبان‌های مردم بوده، در حوزه‌های دینی زندگی می‌کردند. زبان‌های فارسی باستان و اکدی و عیلامی و آرامی که زبان‌های کهن بودند، نشان دهندهٔ این بوده است که زبان‌های فارسی و کهن‌ترین زبان‌های ایرانی بوده‌اند. این زبان‌ها به‌طور رسمی نیز در بهترین نسخه‌های از آنها به عنوان زبان رسمی تاریخ برخی از ایران‌ها و میانه از ۵۱ تا ۷۷ (میلادی) با عنوان زبان‌های ایرانی به هشتی خود ادامه می‌دهد.

از برخی از زبان‌های ایرانی این دوره آثار مختلفی به جای مانده است. زبان‌هایی که از آنها اثر به چای مانده است به سبب شیوه‌های که باهم از نظر قواعد دستوری دارند، به دو گروه تقسیم شده‌اند:

۱. گروه ایرانی میانه شرقی
۲. گروه ایرانی میانه غربی

گروه ایرانی میانه شرقی، زبان‌های بلخی، کته، و سگدی و خوارزمی را دربرمی‌گیرد و گروه ایرانی میانه غربی، زبان‌های فارسی میانه و بهلاوی است. شماری از آثار زبان‌های ایرانی در دوره میانه که در دوره باستان رایج بوده است، در دوره میانه، زبانی مشابه یافته و چگونگی از میان رفتن آنها نااعلام است. غالب آثار زبان‌های ایرانی میانه شرقی و باختش از آثار زبان‌های ایرانی میانه
الف) گروه ایرانی میانه شرقی
بلخی
بلخی زبان قدمی بلخ برده است. ناسال ۹۳۷ اثری از زبان بلخی در دست نبود. در این سال باستانشناسان فرانسوی موفق شدند کتیبه‌ای در سرخ کتیبه (واقع در بغلان، میان بلخ و بدخشان) از این زبان به دست آورند. این کتیبه از معبدی است که به دستور کاتشیکا (سال جلوس بر تخت بادشاه) ۱۲۰ پادشاه بزرگ کوشانی ساخته شده است. این کتیبه خوب حفظ شده و به خط تخاری در ۲۵ سطر نوشته شده است.
بلخ در زمان هخمانشیان استانی از شاهنشاهی هخامنشی بوده است. پس از هخمانشیان پوئتیان بر بلخ حکومت کردن. در سده‌های میلادی مسیح قبایل سکایی و تخاری از ترکستان چین به سرزمین بلخ هجر کرده و آنها را تصرف کردن و این سرزمین نام دومی به خودگفت که تخارستان باشد. از میان قبایل سکایی و تخاری سلسله‌های محلی به وجود آمده و آن میان معروفتر از همه کوشانیان هستند و آن سرزمین را که امروزه افغانستان نامیده می‌شود، در تصرف داشتند. نزد کوشانیان خط پوئتیان برای نوشتن زبان محلی به کار گرفته شد که به خط تخاری معروف گردیده است.
پس از کشف کتیبه سرخ کتیبه‌ای دیگری از زبان بلخی کشف گردید. آثار باقیمانده از زبان بلخی متعلق به اواست سده‌های دوم تا اواست سده‌های نهم میلادی است. از زبان بلخی در دوره باستان و جدید، اثری به دست نیامده است.
سکایی

از زبان سکاهای مشرق در دوره‌ی میانه آثار زیادی به دست آمده است. این آثار که در اوایل سده‌ی بیستم میلادی از ختین و واحده تمشق و مرتق اول کشف گردیده اند، متعلق به سده‌های تا دهم میلادی هستند و به قلمهای مختلفی از حکایت براهمی نوشته شده اند. که برای نوشتن سکایی متناسب شده بودند. خط براهمی را سکاها از هندها و هندی‌ها آن را از آرامیها گرفته بودند. خط براهمی از چپ به راست نوشته می‌شد و خطي است که به اصطلاح هجایی نامیده می‌شد؛ یعنی هر صامت با یک مصوت همراه است، مانند خط فارسی باستان. آثار به دست آمده از سکایی از روزی پوست و چوب نوشته شده اند. در آثار به دست آمده از ختین، زبان به کار رفته در آنها ختین خوانده شده، اما در آثار به دست آمده از تمشق و مرتق نامی به زبان به کار رفته در آنها، داده نشده است. آثار به دست آمده از سکایی به دو گویش نوشته شده اند: گویشی که قدیمی‌تر است در نوشته‌هایی به دست آمده از تمشق و مرتق به کار رفته و گویشی که جدیدتر است در نوشته‌هایی به دست آمده از ختین به کار برده شده است. نوشته‌هایی به دست آمده از سکایی را نوشته‌های طبی، نامه‌های تجاری و داستان‌ها تشکیل می‌دهند؛ بخش عمده‌ی آثار سکایی ترجمه‌ه از سنن‌کریت و تبیین است. زبان سکایی تا سده‌ی پانزدهم میلادی در کاشغر و حوالی آن تکلم می‌شده و پس از آن جای خود را به ترکی داده است. گویش‌های پاییزه و آرامی‌های زبان سکایی اند. از زبان سکاهای مغرب در دوره‌ی میانه، تعداد زیادی لغت به زبان مجاری راه یافته است. این امر به دو همای مرزور شور که مجارها هنگام گذر از قفقاز در حدود سده‌های هفتم میلادی با سکاها در تماس آمده‌اند.

سغدی

زبان سغدی زبان سرزمین سغد بوده است. مرکز سغد، سمرقند و شهر مهم آن

1. Tumšuq 2. Murtuq
بخارا بوده است. سعدی ها در اوایل هزاره اول پیش از میلاد مسیح در سرزمین سعد سکونت گزیندند. سعد در زمان هخامنشیان استاتانت از امپراتوری هخامنشی بوته و بعد از اسلام در زمان سامانیان مرکز زبان و ادبیات فارسی شده است.
از زبان سعدی در دوره باستان اثری به جای نمانده است ولی در دوره میانه آثار نسبتاً زیادی به دست آمده است. زبان سعدی تا سده چهارم هجری در سعد رایج بوده، اما از آن پس جای خود را به فارسی داده است. امروزه زبان بخارایی که در دره پیکاب رواج دارد، با زبان معاصر زبان سعدی است.
آثار به دست آمده از سعدی در دوره میانه بر حسب محتوا و نظر به سه دسته تقسیم می‌شود:
1. آثار مربوط به دین بودا. بخشی از آثار را از تون هوانگا یافته‌ایم و در ترکستان چین، و بخشی دیگر از واحده ترکان واقع در ترکستان چین به دست آمده است. 2. تاریخ کتابت آثار مربوط به دین بودا معلوم نیست. گمان می‌رود که این آثار در سده‌های هشتم و نهم میلادی کتابت شده اند. غالب آثار مربوط به دین بودا از چینی کوچی (تخاری(B)، و سنگ‌سکیت ترجمه شده اند.

1. Tua-Huang

2. برای اطلاع از شرح ماجراي به دست آمده آثار ترکانی راجع به شود به:
- A. V. W. Jakson; Researches in Manichaeism; New York:1965; p.4.

3. تخاری نام یکی از زبان‌های هندو اروپایی است که در نیمی از دوره هزاره اول میلادی در تخارستان رایج بوده است. آثار بازمانده به دو گویش نوشته شده اند:
الف) تخاری A یا تخارانی؛ آثار نوشته شده به تخاری A از واحده ترکان به دست آمده اند.
ب) تخاری B یا کوچی؛ آثار نوشته شده به تخاری B از کوچه(Kucha)، واقع در ترکستان، چین و همچنین از ترکان به دست آمده ان.
آثار بازمانده از تخاری به خط هجایی قرآنی نوشته شده اند.
زبان‌های ایرانی میانه

آثار دیگری از زبان سغدی در دوره میانه به دست آمده‌اند که با آثار مربوط به دین بودا ارتباط دارند:
الف) (نامه‌های قدیم سغدی). این مجموعه‌ها، که به نامه‌های است، مارک اورل استین در سال ۱۹۰۶، از یکی از برجهای نگهبانی دیوار چین، واقع در غرب تون-هوانگ، به دست آورده‌اند. این مجموعه از اوایل سده چهارم میلادی است.
ب) در سالهای ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۳، نوشته‌هایی از کوه مغ، واقع در حدود ۱۲۰ کیلومتری شهر سمرقند، به دست آمده. غالب بین نوشته‌ها مربوط به دیوان‌شیخ است، اخشنید سغد، افشن سمرقند و اطراف‌ان با است. تاریخ این نوشته‌ها را ربع نخست سده هشتم میلادی دانسته‌اند.

نامه‌های قدیم سغدی، آثار به دست آمده از کوه مغ و آثار مربوط به دین بودا، به خط نوشته شده اند که از خط آرامی گرفته شده است. این خط هزاریش دارد و راست به چپ نوشته می‌شده است. این خط که خط سغدی بودایی نامیده می‌شود، به سه شیوه نوشته شده است:
الف) شیوه‌ای که در نامه‌های قدیم سغدی به کار رفته است. در این شیوه، دو گروه از حروف جدا از هم نوشته می‌شده است.
ب) شیوه‌ای که در نوشته‌های بودایی به کار رفته است. این شیوه نیمه پیش‌سته و نیمه گسته است.
ج) شیوه‌ای که در نوشته‌های به دست آمده از کوه مغ به کار رفته است؛ این شیوه، شیوه پیش‌سته است، معنای حرف‌ها به هم می‌پیوندند.

۲. آثار مربوط به دین مانی. این آثار از واحدهای ترکان به دست آمده‌اند. غالب این آثار به خط مانی و بخشی هم به خط سغدی بودایی نوشته شده‌اند. غالب آثار سغدی مربوط به دین مانی از فارسی میانه و پهلوی اشکالی ترجمه شده‌اند. تاریخ

1. Marc Aurel Stein
کتابت آثار سعید مربوط به دین مانی معلوم نیست. حدس زده شده که این آثار در سده‌های هشت و نهم و دهم میلادی کتابت شده‌اند.
خط مانی‌روای، خطی است که ظاهراً خود مانی، از روی خط تدریجی برای نوشتن آثار خود اقتباس کرده است. خط مانی، خطی گستشته است و از راست به چپ نوشته می‌شده است.

آثار مربوط به دین مسیحی غالب این آثار از واحده ترفنده، اندکی هم از تون‌هوانگ، به دست آمده‌اند. غالب این آثار به خط سطره‌نگی و اندکی هم به خط سعیدی بودایی نوشته شده‌اند. خط سطره‌نگی و خط سریایی است که از خط آرامی گرفته شده است. غالب آثار سعیدی مسیحی از سریایی ترجمه شده‌اند. آثار سعیدی مسیحی را از سده‌هشتم تا دهم میلادی دانسته‌اند.

خوارزمی

خوارزمی زبان قدیم خوارزم بوده است که تا زمان مغول در خوارزم رواج داشته و از آن پس از میان رفته و جای خود را به ازبیک داده است. خوارزمی که اکنون بخشی از آن جزء ازبیکستان و بخشی دیگر جزء جمهوری ترکمنستان است، در جنوب دریای آزوف قرار دارد، دریایی که تا این اواخر دریای خوارزم نامیده می‌شد و هم اکنون هم در زبان عربی خوارزم نامیده می‌شود. خوارزم را برجی می‌هند اصلی ایرانیان می‌دانند. خوارزم در زمان هخامنشیان استانی از امپراتوری هخامنشی بوده است. در دوره اسلامی خوارزم، گاهی با داشتن دولت مستقل، از مراکز مهم فرهنگ ایران اسلامی بوده است. دانشمندانی بزرگ از ایران اسلامی بدانجا مسعودی، از جمله ابوریحان بیرنی است.
از زبان خوارزمی در دوره باستان اثری در دست نیست. از زبان خوارزمی در دوره میانه دونوع اثر به چار مانده است:

1. آثاری اندکی که به خطی نوشته شده که از اصل آرامی گرفته شده و در آن هزارش به کار رفته است؛ این خط از راست به چپ نوشته می‌شده است. این
زبان‌های ایرانی میانه و

آثار را که گفته‌اند، دانشمندان شوروی سابق از ترک قلمعه و توق قلمعه در دهه آغازین سده پیشین میلادی به دست آورده‌اند. آثار به دست آمده از ترک قلمعه و سده دوم و آثار به دست آمده از توق قلمعه از سده هفتم میلادی اند.

2. آثاری که به‌خاطر که از عربی گرفته شده نوشته شده اند؛ این آثار از سده‌های ششم و هفتم هجری اند؛ این آثار عبارتند از:
الف) جمله‌هایی به خوازه‌ی که در برخی از دستنویس‌های دو کتاب فقهی
عبرب امده است:

1. پیشنهاد‌هایی در فتاوی اهل این، تأليف محمود بن محمود الملكی
خوازه‌ی متویف در سال ۴۶۵ هجری.
2. قریه الالهی، تأليف المختار الازه‌ی متویف در سال ۵۸ هجری.
ب) رساله الالفاظ الخوارزمیة التي في قریة الینية تأليف کمال الدین العبدی
الجرجی که در سده هشتم هجری می‌زیسته است.
ج) ترجمه خوازه‌ی مقدمة الادب از علامه جارللہ زمخشری متویف در سال
۵۵۸ هجری.

ب) گروه ایرانی میانه غربی
پهله اشکانی
زبان پهله بوده است و آن شامل خراسان و مازندران و بختیاری از جنوب
ترکمنستان امرودز می‌شده است. پهله در فارسی باستان Parəawa
می‌شده و استانی از شاهنشاهی هخامنشی بوده است. در زمان داریوش، پدرش
شهربند (استاندار) پهله بوده است. از همین سرزمین بوده که اشک اول
قیام کرده و موفق شده است به حکومت پونانیان خانه‌دهد و دولتی تأسس کند
که از ۴۲۷ پیش از میلاد مسیح تا سال ۲۲۴ میلادی دوام بپاید.

1. Topraq-Qal'ah 2. Toq-Qal'ah
از زبان پهلوی اشکانی که "پهلوی" یا "پهلووان" باید نامیده شود در دوره باستان اثری به جای نمانده است. از دوره میانه از این زبان، آثار نسبتاً زیادی به جای مانده است. این زبان ظاهری در اوایل دوره اسلامی از میزان رفت و بمده و جای خود را به فارسی داده بوده است.

از پهلوی اشکانی سه نوع اثر بهبه خاط به جای مانده است:
الف) آثاری که به خط پهلوی اشکانی نوشته شده اند. خط پهلوی اشکانی از خط آرامی گرفته شده است. این خط، که هزاران سال در از راست به چپ نوشته می شده است. حرفهای خط پهلوی اشکانی جدا از هم نوشته می شده اند.

ب) آثار نوشته شده به خط پهلوی اشکانی:


2. قیالیه اورامان. این قیالیه که بر روی پوست نوشته شده از سال 88 پیش از میلاد میسیح است.

3. کتابیه اردوان پنجم (سلطنت از حدود 213 تا 224 میلادی) که در شهر شوش پیدا شده است.

4. کتابیه های پادشاهان نخستین ساسانیان. در بخش فارسی میانه، این کتابیه ها معرفی خواهد شد.

پ) آثاری که به خط فارسی میانه کتابی نوشته شده اند:

1. یادگاران رزیزان. کتابی است درباره جنگ دینی گسته‌بین با ارجاس. در این کتاب از پهلوان‌های زریز و پرسر بستور و اسفندیار پسر گشتاسب سخن رفته است.

2. درخت آسوریک. کتابی است که در آن درخت آسوریک، علیه خوا و باز منظره کرده است.

یادگاران زریزان و درخت آسوریک منظوم بوده اند. براثر دست کاری، صورت منظوم آن دو به هم خورده است.
زبان‌های ایرانی میانه ۱۴۷

ج) آثاری که به خط مانوی نوشته شده‌اند. این آثار از واحده ترفنان به دست آمده‌اند. در بخش فارسی میانه درباره این آثار گفته‌گوی خواهد شد.

فارسی میانه

فارسی میانه یکی از زبان‌های دنیای فارسی باستان است؛ این زبان در دورهٔ ساسانی زبان رسمی ایران بوده است. به این زبان «بهلوی ساسانی» هم گفته می‌شد. از این زبان چهار نوع اثر به چهار خط مختلف به جای مانده است.

الف) کتبیه‌های شاهان و رجال ساسانی

این کتبیه‌ها به خط‌هایی که از آرامی گرفته شده نوشته شده‌اند. این خط، که هزارش دارد، از راست به چپ نوشته می‌شده است. حروف‌های این خط جدا از هم نوشته می‌شده‌اند. کتابیه‌های که در آغاز دوره ساسانی نوشته شده‌اند، غالباً با ترجمه به‌هلوا شکائی و گاهی با ترجمه یونانی همراه هستند. مهم‌ترین کتابیه‌های دوره ساسانی:

۱) کتبیه اردشیری‌افل (سلطنت از ۲۴۱ تا ۲۴۴ میلادی) در نقش رستم، واقع در گچیک، تخت جمشید، به فارسی میانه، به‌هلوا، اشکانی و یونانی.

۲) کتبیه‌های شاپوری‌افل (سلطنت از ۲۴۱ تا ۲۷۲ میلادی): این کتابیه‌ها در نقش رجب، واقع در گچیک، تخت جمشید، به فارسی میانه، به‌هلوا، اشکانی و یونانی.

ب) در کعبه زردشت، واقع در گچیک، تخت جمشید، به فارسی میانه، به‌هلوا، اشکانی و یونانی.

ج) در حاجی آباد، واقع در گچیک، تخت جمشید، به فارسی میانه، به‌هلوا، اشکانی.

۳) کتبیه‌های مسیمو (سلطنت از ۲۷۲ تا ۲۷۳ میلادی) در نقش رستم، به فارسی میانه، به‌هلوا، اشکانی و یونانی.

۴) کتبیه‌های نرسی (سلطنت از ۲۹۳ تا ۲۹۷ میلادی) در پایکوکلی، واقع در کردستان.
عراق، شمال خاچه‌کن و جنوب سلیمانیه، به فارسی میانه و پهلوی اشکانی.

5. کتاب‌هایی که در آن‌ها روحانی میانه زمان شاهان شاهنشاهان ساسانی، در سرمشهد، ناحیه‌ای در نزدیکی کازرون، در نقش رستم، در نقش چوب و در کعبه زردشت، همگی به فارسی میانه.

6. کتاب‌های مهم‌ترین، بزرگ‌ترین عظیم، زمان‌زد و گرد، یک سلطنت از ۴۲۰ تا ۴۲۶ میلادی (بهرام پنجم، بهرام گور) و سلطنت از ۴۲۶ تا ۴۳۸ میلادی، برسیار روحانیه تغییر در نزدیکی فیروزآباد، به فارسی میانه.

به زبانی که کتاب‌های فارسی میانه بدان نوشته شده، "فارسی میانه کتاب‌هایی" می‌گویند.

ب) زبور پهلوی

در دوره‌ساسانیان، مسیحیان ایران کتاب‌هایی به فارسی میانه نوشته و با از کتاب‌های دینی خود ترجمه کرده بودند. از نوشته‌ها و ترجمه‌های آنان تأثیر ترجمه‌فارسی میانه بخشی از زیر از ترفنان همراه با نوشته‌های مانندی به دست آمده است. متن از سه‌ششم و دست‌نونس از سه‌ششم میلادی است. خاطر به زبور پهلوی بدان نوشته شده، حرف‌افزاری میانه خط فارسی میانه کتاب‌هایی و فارسی میانه زردشتی است. این خط از راست به چپ نوشته است.

ج) آثار زردشتیان

به زبانی که آثار زردشتیان بدان نوشته شده، "فارسی میانه زردشتی"، "فارسی میانه کتاب‌" یا "پهلوی زردشتی" و "پهلوی کتاب‌" می‌گویند. آثار زردشتیان به خطی نوشته شده که از اصل آرامی گرفته شده و در آن هزاراً به کار رفته و از راست به چپ نوشته می‌شده است. آثار فارسی میانه زردشتی به صورت تقسیم می‌شود:
زبان‌های ایرانی میانه‌ان ۱۴۹

۱. ترجمه‌های فارسی میانه از اوستا. علم‌مای زرتشتی در دوره ساسانیان برای آن‌ها مردم ایران بتوانند اوستا را بخوانند و بفهمند آن را به زبان از دنیا آن آمد، یعنی فارسی میانه ترجمه و تفسیر کردن. از ترجمه و تفسیر اوستا به فارسی میانه "زنده" نامیده می‌شد. زند بخش‌های مختلف اوستا، امروز در دست است بجز زندیشه‌ها که به طور ناچسب به جای مانده، در عوضو زند قسمت‌هایی از اوستای ساسانی که امروزه در دست نیست، به جای مانده است.

۲. متن‌های دیگر فارسی میانه. این بخش شامل کتاب‌هایی می‌شود که در موضوع‌های دیگر، به فارسی میانه نوشته شده‌اند. مهم‌ترین آن کتاب‌ها یک نامه‌ای از دین که "بندهش"، به دو روزی یکی که کوچک که از هنر به دست آمده و به "بندهش هندی" معروف است و دیگر برگ که از ایران به دست آمده و به این‌ها ایرانی مشهور شده است. "داتستان دینیک"، "نامه‌های منوچهر"، "گریده‌ها زات‌سرام"، "شکندگ‌گیا و چار"، "شاپیست نه شاپیست"، "مینوی‌خود"، "روایت پهلوی"، "گنج‌ستک ابالیش"، "جاماسب‌نامه"، "ارداوراف نامه"، "یوشت فریان"، "معاه‌فروردین روژ خیرداد"، "اندرز نامه‌های پهلوی" شامل: "اندرز اوضردا"، "اندرز بزرگ‌مهر"، "اندرز آریان مهراسب‌پنداز"، "اندرز خسوف قیادان"، "اندرز پوربیکیشان" و "اندرز دانمارد".

۳. متن‌های غیردیگری فارسی میانه. مهم‌ترین کتاب‌های این دسته عبارتند از: "کارنامه اردشیر پابکان"، "خسرو قیادان و ریدک"، "شهرستان‌های ایران" و "افزیدن و سهیک‌های سکستان".

پاژنده. خطيه که کتاب‌های پهلوی بدان نوشته شده، دنباله خط زبوری است و آن دنباله خط کتبی‌های پهلوی است. چنان‌که گفته خط کتاب‌های پهلوی از اصل آرامی گرفته شده است. برخی از حرفه‌های پهلوی شیبه هم هستند؛ به عبارت به‌هم‌بسته شکل بیشتر یک شکل براز نشان دادن چندصدان به کار برده می‌شده است; مشاهاً شکل "س" برای نشان دادن "ه" و "خ" و "الف" هرسه به کار می‌رتفع است. در خط آرامی برای هریک از "ه" و "خ" و "الف" نشان‌های جدا گانه‌ای وجود داشته است.
برخی از حرفهای پهلوی از هر دو طرف و برخی فقط از طرف راست به هم متصلاً می‌شده‌اند. این امر سبب می‌شده که از اتصال حروف شکل‌هایی به وجود آید که خود حرف چندگانه‌ای بوده است. به عنوان مثال، هم برای نام «گ»، هم برای نام «داین» و «د» به کار می‌رفته است. به عبارت دیگر، به باره به کار برده می‌شده است. شیب‌های حروف به یکدیگر و اتصال آنها، منجر می‌شده است. این از ایکب طرف و وجود هزاراپرداز از طرف دیگر، سبب شده که حرف پهلوی خفی دشوارگردد. این امر سبب شده که علمای زردشتی خطر اواستا را برای نوشتن متن پهلوی به کار گیرند و هزاراپردازها را هم رها کنند. متهما که به خطر اواستایی نوشته شانه‌اش، پاژنده نامیده شندند. تاریخ احداث به یک متن پهلوی، سده‌های نخست اسلامی است و تا سده‌های هنگام ادامه داشته است. چون پاژنده نویسی‌اند که علت مدرسه بودن زبان، تلفظ دقیق وازه‌ها را نمی‌دانستند، زیر نفوذ فارسی خود، متن‌های پهلوی را طوری به خطر اواستایی نوشته‌اند که با تلفظ فارسی میانه‌اند، آن‌طور که از قرین بر می‌آید، فرهنگی فراوان دارد. برخی از وازه‌ها را غلط خواندهاند، خصوصاً هزاراپردازها که برخی از آنها را غیره هزاراپرداز گرفته‌اند. برای نوشتن متن‌های پهلوی به خطر اواستایی از حرفهای استفاده شده که آواه‌هایی که آن دارخواستی نمایند. آنها هستند نابود برای قوانین زبان‌شناسی ایرانی، در فارسی میانه وجود نداشته‌اند. مثالاً "گ"، "ک"، "س" و "ز" از جمله نوشته‌هایی که پاژنده از آنها به جای مانده، می‌توان نوشته‌های زیر را نام برد:

"مینوی خرد"، "گجرک ابلیش"، "شکنپز مانیک و چار"، "جاماسپ نامه"،
"اندرز پرگمر" و "اندرز پوریونکیمان".

برخی از متن‌های پهلوی به خط فارسی هم برگردانده شده، اما معمولاً اصلاح پاژنده برای همان متن‌های پهلوی به کار برده شده که به خط اواستایی نوشته شده‌اند.
زبانهای ایرانی میانه

د) آثار مربوط به دین مانی

آثار مربوط به دین مانی از واحده ترفلان به دست آمده است؛ این آثار به خط مانوی نوشته شده‌اند. خط مانوی را ظاهرًا خود مانی از خط تعمیری اقتباس کرده است. این خط هزاران ندارد از راست به چپ نوشته می‌شده است. حرفاً این خط جدا از هم نوشته می‌شده است. خط مانوی برای نوشتن آثار مربوط به دین مانی به زبانهای زندی و پهلوی اشکانی هم بکار برده شده است.

زبانی را که در نوشته‌های مانویان به کار رفته، «فارسی میانه ترفلان» (به نام محلی که آثار از آنجا به دست آمده) و «فارسی میانه مانوی» (به مناسبت محتوای آنها) نامیده‌اند.

آثار مانویان به فارسی میانه و پهلوی اشکانی، قطعه‌های مستند و جز در بعضی موارد، به بیشین نمی‌توان گفت که این قطعه‌ها به کلام یک از کتابهای مانی با پیروان او مربوطند. مانی آثار خود را، جز شاهنامه، به آرامی رایج در بابل در سده سوم میلادی نوشته بوده است. در حیات خود آثار به فارسی میانه و پهلوی اشکانی ترجمه گردیدند. آثار مانی عبارتند از:

1. شاهنامه (به فارسی میانه)، 2. انگیزون، 3. سفرالاکیوه (به فارسی میانه نتانُزندگان)، 4. سفرالاسرار (به فارسی میانه رَازَان)، 5. سفرالجباره (به فارسی میانه کُوان)، 6. الرسالات (به فارسی میانه دیوان دیوان‌ها)، 7. المقالات، 8. زبور، 9. ارزنج. در ارزنج، مانی هستی را انتظار که تصویر می‌کرده، ترسیم کرده بوده است.

آثار به دست آمده از ترفلان، به فارسی میانه و پهلوی اشکانی، از نظر محتوا به طور کلی به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

1. آثاری که از آفرینش گذشته‌ها کندن، 2. نامه‌ها، 3. شعرهایی که در ستایش خدایا و ازدان و مانی و پرگان دین مانی سروده شده‌اند، 4. دعاها و اندیشها.

1. Nyan i Zindagan
کتابنامه

۱. ارانتسکی، ای. م.; مقدمه فقه‌ی زبان فارسی؛ ترجمه کریم کشاورز، تهران: ۱۳۵۸.

۲. بیلی، ه. و.؛ زبان فارسی؛ ترجمه دکتر محمد معین در (میراث ایران)، تهران: ۱۳۵۶.

۳. درسدن، مارک ج.; زبان‌های ایرانی میانه؛ ترجمه احمد تفضلی، ضمیمه مجله بررسی‌های تاریخی، شماره ۶، سال نهم.

۴. معین، محمد.; مبانی زبان فارسی در (مقدمه فرهنگ فارسی معین).

۵. نائل خاتلری، پرویز.; تاریخ زبان فارسی؛ جلد اول، تهران: ۱۳۶۶.

۶. پارشاطر، احسان.; زبان‌ها و لعجه‌های ایرانی (در مقدمه لغت‌نامه دهخدا).

بخش Handbuch der Orientalistik


خط در ایران میانه

غير از خط بلخی، همه خط حبانی که برای نوشتن زبان‌های ایرانی میانه به کار رفته‌اند مستقیم با غیر مستقیم، از خط آرامی امپراطوری گرفته شده‌اند. آرامیان مردمی سامی بوده‌اند که در هزاره دوم پیش از میلاد مسیح در شام و بین النهرین زندگی می‌کرده‌اند؛ آرامیان در سال ۵۳۹ پیش از میلاد مسیح دولت کلده را در بابل تأسیس کرده‌اند؛ این دولت را کورش بزرگ در سال ۵۳۹ پیش از میلاد مسیح برانداخت و بابل را استانی از امپراطوری هخامنشی کرد. در سده‌های هفتم و ششم پیش از میلاد مسیح، زبان آرامی میانه زبان اکدی را گرفت و به منزله زبان بین المللی در منطقه‌ای که امروزه خاورمیانه نامیده می‌شود، رایج گشت. آرامیان زبان خود را به خاطر که از فنی‌های گرفته بودند، نوشتن. زبان آرامی در میان یهود رواج گرفت و جانشین عبری شد. بخشی از عهد عقیق، تلمود بابلی و تلمود اورشلیمی به آرامی نوشته شده است. زبان مسیح و حواریون او آرامی بوده است.

دولت هخامشی زبان آرامی را به عنوان زبان ملی خود به کار گرفت و آن را در تمام دوران حکومت و در همه سرزمین‌های خود به کار برد. زبان آرامی گویش‌های مختلفی داشته است؛ گویشی را به کار می‌برند، مارکورت آرامی امپراطوری نامیده است.

در اواخر دوره مسیحیت آرامی به دو گروه می‌متان از یکدیگر تقسیم شد: ۱. گروه غربی که گویش‌های تدمری، نبطی، فلسطینی مسیحی و آرامی
تاريخ زبان فارسی

پیشکش (زبان تلمود اورشلیمی) را شامل می‌شده است. امروز در چند دهکده از سوریه به آرامی غربی گفتگو می‌کنند.

2. گروه‌های شرقی که سریانی، مسیحیان و آرامی‌های پیشکش (زبان تلمود اورشلیمی) را دربر می‌گرفته است. امروزه آرامی شرقی در میان پیام‌های ایران و عراق و منداییان و مسیحیان نستوری (با آشوری) و کاتولیک (با کلیسایی) رایج است. در جبل سنگار، گویشی از آرامی جدید رایج است که به گویش‌های غربی آرامی نزدیک است.

در سده‌های هفتم میلادی، آرامی رایج در شهر عباسیه و زبان رسمی مسیحیان شد و به سریانی معروف گشت. سریانی به خط خاصی که دگرگون شده‌ای از خط آرامی است و سطرنگیلی نامیده می‌شود، نوشته‌ها می‌شده است.

از سده‌های سوم تا هفتم میلادی، زبان سریانی زبان علمی مهمی بود؛ اما بسیاری از نوشته‌ها از زبان‌های پیشینی به جای آن نوشته باید شد.

در صدر اسلام آثار سریانی به زبان عربی ترجمه شد. مسلمانان نخست به وسیله زبان سریانی با علوم یونانی آشنا شدند.

پس از سقوط خامشکیان زبان آرامی به هستی خود در میان ایرانیان ادامه داد.

در اوایل سده‌های سوم چنین از میلاد مسیح تعداد کسانی که آرامی می‌دانستند و می‌توانستند آن را بپرسند، بسیار کم شده بود؛ از این رو در نواحی مختلف ایران کتیبه‌های نوشته‌های زبان‌های نوآورانه آرامی در مانندند، جمله‌ای یا کلمه‌ای به فارسی میانه‌ای یا پهلوی اشکانی‌ها دیگری نمی‌شد که به کار می‌بردند. مدتی پس از این آرامی نویسی به کلی متوقف شد و به جای آن نوشته باید شد. میانه پهلوی اشکانی و سعیدی و خوارزمی به قلمه‌های مختلف از خط آرامی آغاز گردید؛ اما واژه‌هایی که کاربرد زیادی داشتند، مانند «دانستن» و «رفتن» و «گفت» و «ضمایر» و «حرف»، همچنان به آرامی نوشته می‌شدند. این واژه‌ها را که «هوژوارش» نام گرفتند، به زبان‌های محلی می‌خواندند. قلمه‌های مختلف خط آرامی که برای نوشتن زبان‌های محلی به کار می‌رفتند، در آغاز با هم اختلاف
خط در ایران میانه

اندکی داشتند، اما رفت‌رفت اختلافات زیاد شد، به طوری که بعداً اگر کسی پهلوی اشکانی را می‌آموخت خط فارسی میانه را نمی‌توانست بخواند، بلکه لازم بود این خط را هم بیاموزد.

از تدریج خرابه‌های آن در نزدیکی حمص سوریه قرار دارد کتیبه‌هایی به زبان و خط ارامی از سده اول پیش از میلاد مسیح تا سده‌های سوم میلادی به دست آمده است.

مانند مانند هم‌هده دین آوران، علاقه‌داشت آثارش به سادگی و روشنی در اختری توده‌ی مردم گذاشده شود. خط‌هایی که برای نوشتن فارسی میانه و پهلوی اشکانی ساخته بود، به علت داشتن هزوارش، خوشاست مانند برآورد نمی‌کردند. مانند، برای برآوردن خواسشان، خط تدریجی را با تغییراتی که آن را برای نوشتن زبان فارسی میانه متناسب کرده بود، به کار گرفتند. این خط بعداً برای نوشتن آثار مانند به زبان پهلوی اشکانی و ساخته بود که گرفته شد.

نبطیان قومی عرب بودند که در نبطیه، واقع در جنوب دیرای مروه، زندگی می‌کردند. نزد این قوم خط و زبان ارامی، از حدود سال 150 پیش از میلاد مسیح تا حدود 150 میلادی، رایج بوده است. از خط نبطی خط «سیناپی نو» به وجود آمده که از سده اول پیش از میلاد مسیح تا سده چهارم میلادی در جزیره سینا، رواج داشته است. خط گریفی و خط نسخ از خط سیناپی نو اقتباس شده است. خط‌های رایج در جهان اسلام از نسخ اقتباس شده است.

خوازرم زبان تغییراتی در خط نسخ دادند تا آن را برای نوشتن خوابزرمی متناسب کنند، و آن را برای نوشتن زبان خسوسی به کار بردند. پیش‌بینی از آثار باز مانده از خوابزرمی به خطی که از خط نسخ اقتباس شده، نوشته شده است. در سده‌های بعد، هم‌چنین پیش از میلاد مسیح خط ارامی را بازگیفتند از افراپام سامی به هند پرده و از این خط در هند خط اقتباس شد که به خط «براهمنی» معروف است. هم‌تا خط‌های رایج در هند، به جز خط خروشته، از این خط که نیمه‌زبانی نیمه‌هجایی است، اقتباس شده است.
سرکهای خط برای نوشتن سکایی متناسب می‌کرد.
برای نوشتن آثار خود به کار گرفتند. آثار به دست آمده‌ای از سکایی به سه قلم نوشته شده است، دو قلم آن در آگاه‌بی دست آمده‌ای از ختی و یک قلم آن در نوشته‌های به دست آمده از تمیز و مرطوب به کار رفته است.
پس از آن که نستوری، حدود سده پنجم میلادی، در سرزمین سعد سکی حکمرانی می‌کرد و عده‌ای سعیدیان به مسیحیت گرویدند، خط سرایی به تغییراتی برای نوشتن سعیدی به کار گرفته شد.

خط و زبان آرامی امبراطوری

خط و زبان آرامی امبراطوری

خط و زهرابندهای کتبیه‌های پهلوی

خط و زهرابندهای کتبیه‌های فارسی

خط و زهرابندهای فارسی میانه مسیحی

خط و زهرابندهای فارسی میانه مسیحی

خط و زهرابندهای فارسی میانه زرده‌شته

خط اوسائی و پازند (بدون هزاره)
حرفه‌ای که برای نوشتن فارسی میانه، برخی از نوشته‌های سغدی بودایی به کاربرده می‌شده، برخی گسترشی و برخی پیوسته نوشته می‌شده‌اند. حرفه‌ای که برای نوشتن فارسی میانه زردشتی، برخی از نوشته‌های سغدی بودایی، برخی از نوشته‌های بلخی و نوشته‌های جدید خوارزمی به کاربرده می‌شده، پیوسته نوشته می‌شده‌اند. این بدان معنی است که یک حرف بر حسب محل قرار گرفتن در آغاز و میان و انجام کلمه شکل‌های مختلف داشته است.
القبای آرامی و الفباهایی که از آن گرفته شده

<table>
<thead>
<tr>
<th>خلاصه‌ای‌ی آرامی</th>
<th>الفباهایی</th>
<th>تعداد</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>2</td>
<td>6</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>8</td>
<td>7</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>6</td>
<td>8</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>4,7</td>
<td>9</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>8</td>
<td>8</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>7</td>
<td>7</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>3</td>
<td>8</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>6</td>
<td>6</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>5</td>
<td>5</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>4</td>
<td>4</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>3</td>
<td>3</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>2</td>
<td>2</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>1</td>
<td>1</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>3</td>
<td>3</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>6</td>
<td>6</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>3</td>
<td>3</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>2</td>
<td>2</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>1</td>
<td>1</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>3</td>
<td>3</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>6</td>
<td>6</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>3</td>
<td>3</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>2</td>
<td>2</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>1</td>
<td>1</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>3.5</td>
<td>3.5</td>
<td></td>
</tr>
</tbody>
</table>

الفباهای سغدی مانوی

<table>
<thead>
<tr>
<th>خط نادرست</th>
<th>خط مانوی</th>
<th>خط اسکرینجی</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>a</td>
<td>ăăăăăăăa</td>
<td>ããããããããã</td>
</tr>
<tr>
<td>b</td>
<td>b</td>
<td>b</td>
</tr>
<tr>
<td>g</td>
<td>g</td>
<td>g</td>
</tr>
<tr>
<td>d</td>
<td>d</td>
<td>d</td>
</tr>
<tr>
<td>h</td>
<td>h</td>
<td>h</td>
</tr>
<tr>
<td>w</td>
<td>w</td>
<td>w</td>
</tr>
<tr>
<td>z</td>
<td>z</td>
<td>z</td>
</tr>
<tr>
<td>N</td>
<td>N</td>
<td>N</td>
</tr>
<tr>
<td>t</td>
<td>t</td>
<td>t</td>
</tr>
<tr>
<td>y</td>
<td>y</td>
<td>y</td>
</tr>
<tr>
<td>k</td>
<td>k</td>
<td>k</td>
</tr>
<tr>
<td>l</td>
<td>l</td>
<td>l</td>
</tr>
<tr>
<td>m</td>
<td>m</td>
<td>m</td>
</tr>
<tr>
<td>n</td>
<td>n</td>
<td>n</td>
</tr>
<tr>
<td>s</td>
<td>s</td>
<td>s</td>
</tr>
<tr>
<td>p</td>
<td>p</td>
<td>p</td>
</tr>
<tr>
<td>f</td>
<td>f</td>
<td>f</td>
</tr>
<tr>
<td>ṣ</td>
<td>ṣ</td>
<td>ṣ</td>
</tr>
<tr>
<td>t</td>
<td>t</td>
<td>t</td>
</tr>
</tbody>
</table>

الفبای سغدی

<table>
<thead>
<tr>
<th>خودسزایی</th>
<th>سغددی</th>
<th>سغددی بوشیلی</th>
<th>سغددی بوشیلی</th>
<th>سغددی بوشیلی</th>
<th>سغددی بوشیلی</th>
<th>سغددی بوشیلی</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>a</td>
<td>b</td>
<td>c</td>
<td>d</td>
<td>e</td>
<td>f</td>
<td>g</td>
</tr>
<tr>
<td>h</td>
<td>w</td>
<td>z</td>
<td>h</td>
<td>i</td>
<td>j</td>
<td>k</td>
</tr>
<tr>
<td>l</td>
<td>m</td>
<td>n</td>
<td>o</td>
<td>p</td>
<td>q</td>
<td>r</td>
</tr>
<tr>
<td>s</td>
<td>t</td>
<td>u</td>
<td>v</td>
<td>w</td>
<td>x</td>
<td>y</td>
</tr>
</tbody>
</table>

القبای براهی

<table>
<thead>
<tr>
<th>صامتها</th>
<th>مصوت‌های آغازی</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>ṫha</td>
<td>+ ka</td>
</tr>
<tr>
<td>ḍha</td>
<td>² i</td>
</tr>
<tr>
<td>ḍma</td>
<td>L u</td>
</tr>
<tr>
<td>ṭva</td>
<td>D e</td>
</tr>
<tr>
<td>ṣa</td>
<td>ḍa</td>
</tr>
<tr>
<td>ṣa</td>
<td>ḍa</td>
</tr>
<tr>
<td>ṭap</td>
<td>ḍa</td>
</tr>
<tr>
<td>ṭap</td>
<td>ḍa</td>
</tr>
<tr>
<td>ṭap</td>
<td>ḍa</td>
</tr>
</tbody>
</table>

مصوت‌های مانی:

<table>
<thead>
<tr>
<th>مصوت‌های مانی</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>F kā (+ ka)</td>
</tr>
<tr>
<td>ū ti (ū ta)</td>
</tr>
<tr>
<td>ū ti (ū ta)</td>
</tr>
<tr>
<td>ū tu (ū ta)</td>
</tr>
<tr>
<td>ḍa sū (ū sa)</td>
</tr>
<tr>
<td>Ddhe(D dha)</td>
</tr>
<tr>
<td>ṭro (ū ra)</td>
</tr>
<tr>
<td>ḍvam(ū va)</td>
</tr>
</tbody>
</table>

<table>
<thead>
<tr>
<th>الفبای یونانی</th>
<th>خط بلخی</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>a A</td>
<td>α</td>
</tr>
<tr>
<td>b B</td>
<td>β</td>
</tr>
<tr>
<td>g Γ</td>
<td>γ</td>
</tr>
<tr>
<td>d Δ</td>
<td>δ</td>
</tr>
<tr>
<td>e Ε</td>
<td>ε</td>
</tr>
<tr>
<td>dz ζ</td>
<td>ζ</td>
</tr>
<tr>
<td>ę Η</td>
<td>η</td>
</tr>
<tr>
<td>th Θ</td>
<td>θ θ</td>
</tr>
<tr>
<td>i I</td>
<td>i</td>
</tr>
<tr>
<td>k K</td>
<td>κ κ</td>
</tr>
<tr>
<td>l Λ</td>
<td>λ</td>
</tr>
<tr>
<td>m M</td>
<td>μ μ</td>
</tr>
<tr>
<td>n Ν</td>
<td>ν ν</td>
</tr>
<tr>
<td>ks h</td>
<td>Ξ ξ</td>
</tr>
<tr>
<td>o O</td>
<td>ο</td>
</tr>
<tr>
<td>p π</td>
<td>Π π</td>
</tr>
<tr>
<td>r ρ</td>
<td>P ρ</td>
</tr>
<tr>
<td>s σ</td>
<td>Σ σ</td>
</tr>
<tr>
<td>t τ</td>
<td>T τ</td>
</tr>
<tr>
<td>u υ</td>
<td>Y υ</td>
</tr>
<tr>
<td>ph Φ</td>
<td>Φ φ</td>
</tr>
<tr>
<td>kh Χ</td>
<td>Χ Χ</td>
</tr>
<tr>
<td>ps Ψ</td>
<td>Ψ ψ</td>
</tr>
<tr>
<td>o Ω</td>
<td>ω</td>
</tr>
</tbody>
</table>
کتابنامه

١. بخش اول از جمله: Iranistik


٢. زبانهای ایرانی میانه از جمله:

Osnovy Iranskogo Yazykoznaniya; Moskva: 1981.

٣. دائرةالمعارف ایرانیکا؛ مقاله "آرامی".

٤. ماتسوخ، رودلف؛ "زبان آرامی در دوره هخامنشی"؛ مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال دهم، شماره های ٢ و ٣.


٧. ————; L'araméen D'empire et le Débuts de lécriture en Asie Centrale; in Acta Iranica 2.


ویژگی‌های دستوری زبان‌های ایرانی میانه گربه

فارسی دری - که در این کتاب از تاریخ آن سخن گفته می‌شود - بازمانده‌‌ای فارسی میانه است. با تعداد زیادی لغت از پهلوی اشکانی - که هردو از شاخه‌های ایرانی میانه گربه اند - به همین دلیل، دیگر به شرح خصائص دستوری ایرانی میانه شرقی نمی‌پردازیم.

دستگاه صوتی ایرانی میانه گربه

(پهلوی اشکانی و فارسی میانه)

مصوت‌های ایرانی میانه گربه

کرتهاب: a, i, u
بلند: ो, ॅ, ॆ, े, ै, ॉ مصوت‌های مربوط ۱، ۲، ۳ ایرانی باستان در ایرانی میانه باقی مانده،

مصوت‌های مربوط ۴، ۵ ایرانی باستان در ایرانی میانه غربی بدل به ो، े شده و مصوت‌های مربوط ۶، ۷ ایرانی باستان در ایرانی میانه غربی نرسیده اند. به طور کلی مصوت‌های که در آغاز و میان کلمات ایرانی باستان بوده، در ایرانی میانه غربی باقی مانده، اما مصوت‌های که در پایان لغات ایرانی باستان بوده اند، در ایرانی میانه غربی حذف شده اند (واژه‌ای که در ستون میانه ستون‌های خاص هر زبان نوشته می‌شد، میان هردو زبان مشترک است):
اوستایی

پیشکش

فاشی

زبان فارسی

اطیاف

مانند

فاشی

تاریخ زبان فارسی

ایرانی میانه غربی

صامت‌های ایرانی میانه غربی

<table>
<thead>
<tr>
<th>p</th>
<th>t</th>
<th>č</th>
<th>k</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>b</td>
<td>d</td>
<td>j̄</td>
<td>g</td>
</tr>
<tr>
<td>f</td>
<td>s</td>
<td>š</td>
<td>x</td>
</tr>
<tr>
<td>z</td>
<td>ž</td>
<td>ẓ</td>
<td>v</td>
</tr>
<tr>
<td>m</td>
<td>n</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>w</td>
<td>rl</td>
<td>y</td>
<td></td>
</tr>
</tbody>
</table>

1. Chr. Bartholomae 2. D. N. Mackenzie
و ۸ در فارسی میانه در لغات دخیل آمده‌اند. فارسی میانه و پهلوی اشکانی، غیر از فارسی میانه ترفانی و پهلوی اشکانی ترفانی صامت را هم داشته‌اند.

و در میانی آ ظاهر آ و h تلفظ می‌شده‌اند. صامت xv اواستایی به فارسی میانه رسیده بوده است. برخی آن را که در خط با x و نشان داده می‌شده، برخی xw و برخی دیگر xw آوانوسی می‌کنند. صامت xv اواستایی در پهلوی اشکانی ترفانی شده بوده است. معلوم نیست wx چگونه تلفظ می‌شده است.

میانی ایرانی باستان در ایرانی میانه غربی بدل به b شده، در غیر آن صورت p باقی مانده است:

اوستایی فارسی باستان پهلوی اشکانی ترفانی: فارسی میانه ترفانی:  

- بای (pāy) pād pāda-  
- آب (āb) āb āpi- āp-  
- شب (šab) xšap xšap  
- (همه) wisp vispa-
- اسب (همه) asp asp aspa-  

میانی ایرانی باستان، در ایرانی میانه غربی به d بدل شده، در غیر آن صورت t باقی مانده است:

اوستایی فارسی باستان پهلوی اشکانی ترفانی: 

- تن (tan) tan tanū- tanū-  
- دست (dast) dast dasta- zasta-  
- پدر (pidar) pidar pitar- pitar-  
- صد (sad) sad sata- sata-  

میانی ایرانی باستان، در فارسی میانه ترفانی به t، و در پهلوی اشکانی ترفانی 1. postvocalic
<table>
<thead>
<tr>
<th>پیشکش</th>
<th>ز. م.</th>
<th>تبرسدن به <a href="http://www.tabarestan.info">www.tabarestan.info</a></th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>az</td>
<td>až</td>
<td>haça</td>
</tr>
<tr>
<td>čašm</td>
<td>čašm</td>
<td>čašman-ζ</td>
</tr>
<tr>
<td>čerť</td>
<td>čerman-ζ</td>
<td>čarđman-ζ</td>
</tr>
<tr>
<td>panz</td>
<td>panž</td>
<td>panča-ζ</td>
</tr>
</tbody>
</table>

<table>
<thead>
<tr>
<th>میانی ایرانی باستان</th>
<th>در ایرانی میانه غربی به w</th>
<th>پیشکش به <a href="http://www.tabarestan.info">www.tabarestan.info</a></th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>b</td>
<td>b</td>
<td></td>
</tr>
</tbody>
</table>

<table>
<thead>
<tr>
<th>میانی ایرانی باستان</th>
<th>در ایرانی میانه غربی به h</th>
<th>پیشکش به <a href="http://www.tabarestan.info">www.tabarestan.info</a></th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>d</td>
<td>d</td>
<td></td>
</tr>
</tbody>
</table>

<table>
<thead>
<tr>
<th>میانی ایرانی باستان</th>
<th>در پهلوی اشکانی ترکی</th>
<th>پیشکش به <a href="http://www.tabarestan.info">www.tabarestan.info</a></th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>e</td>
<td>e</td>
<td></td>
</tr>
</tbody>
</table>

<table>
<thead>
<tr>
<th>پیشکش</th>
<th>ز. م.</th>
<th>تبرسدن به <a href="http://www.tabarestan.info">www.tabarestan.info</a></th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>xöy</td>
<td>xōd</td>
<td>xaudā-ζ</td>
</tr>
</tbody>
</table>
اوستایی فارسی باستان، در پهلوی اشکانی ترفنی فارسی میانه ترفنی فارسی دری

泽 zan Ḷan یانی-

hanzaman anjamان یانی-

mande انجمن

میانه ایرانی باستان، در پهلوی اشکانی ترفنی به ی بدل شده و در فارسی میانه g ترفنی به y بدل شده گیر میانه ایرانی باستان در ایرانی میانه غربی باقی مانده است:

اوستایی فارسی باستان پهلوی اشکانی ترفنی فارسی میانه ترفنی فارسی دری

bay ba یا-

niyoš یا-

gūš یا-

یا-

مانده اند.

آغازی ایرانی باستان در پهلوی اشکانی ترفنی باقی مانده، در فارسی میانه ترفنی به ی بدل شده است. y میانه ایرانی باستان، در ایرانی میانه غربی باقی مانده است:

اوستایی فارسی باستان پهلوی اشکانی ترفنی فارسی میانه ترفنی فارسی دری

Jamīg ya یا-

yask یا-

مانده است.

آن صورت ir گردده است:

اوستایی فارسی باستان پهلوی اشکانی ترفنی فارسی میانه ترفنی فارسی دری

br purr یا-

br burd یا-

br burd یا-

br گرد (ماده ماضی گرد)

کرد (ماده ماضی کرد)

آن آغازی فارسی باستان، در فارسی میانه ترفنی بدل به s شده، θ میانی
فارسی باستان در فارسی میانه ترفنی بدل به 

فارسی دری sār

θard-

mahist[ag] (برگیری)

مهمت (برگیری) تلفظ:

ux

waژ. لقب در راهکاهی ترفنی

ویژهی ترفنی هر یک دارند (فمضرعبوم شخصمند).

شده است:

گروه ایرانی باستان، در ایرانی میانه غربی گرفته شده است:

اوستایی فارسی باستان به‌لوا اشکانی ترفنی فارسی دری dāred
dārayati dārayaiti

گروه ایرانی باستان، در ایرانی میانه غربی گرفته شده است:

اوستایی فارسی باستان به‌لوا اشکانی ترفنی فارسی دری

pōst

pōsta[ag] pawastā-

گروه ایرانی باستان، در ایرانی میانه غربی گرفته شده است:

اوستایی فارسی باستان به‌لوا اشکانی ترفنی فارسی دری

šahr

šahr xšaθra-

گروه ایرانی باستان، در ایرانی میانه غربی گرفته شده است:

اوستایی فارسی باستان به‌لوا اشکانی ترفنی فارسی دری

pušt

pušt pṛṣṭa-

گروه ایرانی باستان، در بهلوی اشکانی ترفنی و در فارسی میانه āwaya گرفته شده است:

اوستایی به‌لوا اشکانی ترفنی فارسی دری

srāy srāw-
srāvaya-

تاریخ زبان فارسی

۱۷۰
گروه ایرانی باستان، در پهلوا اشکانی ترکی ترکیت باقی مانده، در فارسی میانه
شده است:

اوستایی فارسی باستان پهلوا اشکانی ترکی ترکیت فارسی میانه ترکیت
۱- شهر

به

پور، پس (پر)

پیشکش

ز

م

متأین

و

پهلوا اشکانی ترکی ترکیت دری

شده است:

اوستایی فارسی باستان پهلوا اشکانی ترکیت فارسی میانه ترکیت

مهمت

mahist[ag

masišt

mäisišta

masišta

گروه ایرانی باستان، در پهلوا اشکانی ترکیت باقی مانده، در فارسی میانه

ترکیت به

ن

شده است:

اوستایی فارسی باستان پهلوا اشکانی ترکیت فارسی میانه ترکیت

بند

bannag

bandag

bandaka-

گروه ایرانی باستان، در ایرانی میانه غربی

rr

شده است:

اوستایی پهلوا اشکانی ترکیت فارسی میانه ترکیت

پر

purr

پر

گروه ایرانی باستان، در پهلوا اشکانی ترکیت باقی مانده، در فارسی

مانه ترکیت به

l/r

شده است:

اوستایی فارسی باستان پهلوا اشکانی ترکیت فارسی میانه ترکیت

بلند

buland

buland

burzind

*byrdant-

bæræzant-

سال

säl

sär

*ærd-

særd-

دلم

dil

dil

zirð

*drð-

zærð-

(تلفظ:

xw

گروه ایرانی باستان که در اوستایی

xv

گردیده در فارسی میانه

hw

(شاید

xwx

تلفظ می‌شده) نوشته شده است:

اوستایی فارسی باستان پهلوا اشکانی ترکیت فارسی میانه ترکیت

خواهر

xwâhar

xwâr

wxâr

hwahar

xvâr̥har-
گردش مصوتها. در ایرانی میانه غربی گردش مصوتها متروک شده است. در ایرانی میانه غربی، لغاتی و وجود دارد که باز مانده صورت‌های ضعیف و افزوده و بالانده یک لغت از لغات ایرانی باستان هستند. در میان فعل‌های ایرانی میانه غربی، فعل‌هایی و وجود دارند که بازمانده صورت‌های بالانده و فعل‌هایی که بازمانده صورت‌های افزوده فعل‌های ایرانی باستان هستند. فعل‌های بازمانده از صورت افزوده، لازم آن صورت‌های متعهد هستند و فعل‌های بازمانده از صورت افزوده، لازم آن صورت‌های متعهد هستند:

فارسی میانه زردوشتبندی

فعن (لازم): گرم شدن
taftan
تافت (متعدد): گرم کردن
tāftan
نشستن (لازم)
nišastan
نشستن (متعدد)
nišāstan

تکیه

ظاهراً در ایرانی میانه غربی تکیه، تکیه شدند، تکیه است.

صرف

اسم

حالات در ایرانی میانه غربی اسم صرف نمی‌شود. به نظر می‌رسد که در دورهٔ میان دوره باستان و دورهٔ میانه، اسم در ایرانی میانه غربی صرف می‌شده و دو حالت داشته است:

1. حالت فاعل
2. حالت غير فاعل

در ایرانی میانه غربی، برای نشان دادن حالت‌های غیر فاعل، غیر از حالت

1. Casus Rectus  2. Casus Obliquus
اضافی و نداشتن، از حرف فته‌ای اضافه استفاده می‌شده است. در ایرانی میانه غربی حرف‌های اضافه هم پیش از اسم می‌آمده اند و هم پس از آن. حرف اضافه در فارسی میانه همیشه پس از اسم می‌آمده است.

در ایرانی میانه غربی میادا به یکی از راههای زیر مشخص می‌شده است:

1. منادا نشانه‌ای نداشته است؟
2. پیش از منادا حرف ندا آوردم می‌شده است؟
3. در آخر منادا ا‌آوردم می‌شده است.

در فارسی میانه، میان مضاف و مضاف آلی قرار می‌گرفته است. علاوه بر این، در فارسی میانه ترفاتی اهمیت میان مضاف و مضاف آلی قرار می‌گرفته است.

جنس در ایرانی میانه غربی جنس وجود نداشته است. جنس در صورت لزوم به دو راه نشان داده می‌شده است:

1. اسم، خود بر «ن» یا «ماده» دلالت می‌کرده است؛ فارسی میانه ترفاتی:

   زن
   ماد

   mādar
   pidar

   duxt
   pus

2. اسم را لغاتی که بر مذكر و مؤنث دلالت می‌کرده و صف می‌کرده اند؛ فارسی میانه ترفاتی:

   مذكر
   māyag

   مؤنث
   nar

معرفه و نکره - اسم در ایرانی میانه غربی، با صفت‌های اشاره معرفه، و با یک نکره می‌شده است. یک‌بازمانده ایرانی باستان است که به معنی «یک» بوده است. یک‌که در فارسی میانه زردشته به صورت یک هم می‌آمده در فارسی دری یک نکره شده است.
شمار ۱ در ایرانی میانه غربی اسم دو شمار داشته است: مفرد و جمع. شمار مثنی که در ایرانی باستان وجود داشته، به ایرانی میانه غربی نرسیده است. برای نشان دادن مثنی در ایرانی میانه غربی از عدد du- که در فارسی دری می‌شده است، استفاده می‌شده است.

در ایرانی میانه غربی از مفرد یا پیوستن یکی از نشانه‌های جمع به اننهای آن، جمع ساختمانی می‌شده است. نشانه‌ها جمع در ایرانی میانه غربی عبارت بوده‌اند:

ایرانی باستان نشانه‌های حالت اضافی جمع برای اسم‌های ānām از ān

محتوی به آ؛ مانند:

فارسی میانه ترفنی: mardان (مردان)

فارسی میانه ترفنی: ān (مادان) ۱ - ایرانی باستان، نشانه حالت اضافی جمع برای اسم‌های imīna (ایمینا) ۲ - این نشانه در متن ترفنی به کار رفته است؛ مانند:

پهلیوی اشکانی ترفنی: ān (یا) ۳ - ایرانی باستان، نشانه حالت اضافی جمع برای اسم‌های Thā . ۴ - این نشانه تها در نوشتته‌های مشتخر فارسی میانه زردشتی به کار برده شده است. مانند:

فارسی میانه پسوند قید ساز بوده است؛ مانند:

فارسی میانه زردشتی: šahr (شهر) ۵ - در پهلوی اشکانی ترفنی و فارسی میانه برای ساختن اسم جمع به کار برده می‌شده است؛ مانند:

wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīft (بزرگ) ← wuzurgīf
در فارسی "ز. م" شده است که بیای ساختن اسم از صفت به کار رفته و به آن "یا مصدرا" گفته اند.

صفت

صفت در ایرانی میانه غربی هم پیش از موصوف و هم پس از آن می آمده است. در صورتی که صفت پس از موصوف می آمده میان صفت و موصوف، ig، گی در فارسی میانه زردهشته، یک در فارسی میانه ترفانی ؛ گی در پهلوی اشکاتی ترفانی می آمده است. صفت با موصوف گاه مطابقه می کرده و گاه مطابقه نمی کرده است. صفت اشاره با موصوف خود مطابقت می کرده است.

صفت تفضیلی، در فارسی میانه زردهشته از پیوستن پسوند tar و در فارسی میانه ترفانی از پیوستن پسوند dar به صفت مطلق ساخته می شده است. در یا دار dar (a) dar پسوند ساخته می شده است.

در ایرانی میانه غربی بازماندهٔ برخی از صفت‌های تفضیلی مخزون به ایرانی باستان به عنوان صفت تفضیلی به کار برده شده اند. این گونه صفت‌ها را باید صفات تفضیلی سماعی نامید:

اوستایی فارسی باستان، پهلوی اشکاتی ترفانی فارسی میانه ترفانی دری mih mas *maθyah- masyah-

که kih kas *kaθyah- kasyah-

به صفت‌های تفضیلی سماعی، براز تأکید، پسوندهایی که براز ساختن صفت تفضیلی از صفت مطلق به کار می رفته، پیوسته می شده است.

صفت عالی، در ایرانی میانه، چهی ساخته می شده است:

1. از پیوستن یا باید یا باید می‌تواند، mahist

2. از پیوستن به صفت مطلق:
پهلوی اشکانی: ان. ۳ - برای ساختن صفت عالی از صفت تفضیلی و صفت عالی.
پهلوی اشکانی: ان. ۳ - برای ساختن صفت عالی از صفت تفضیلی و صفت عالی.
پهلوی اشکانی: ابر: فارسی میانه: نخستین.

عدد
عدد اصلی، ایرانی میانه غربی برای اعداد که فارسی دری لغت مفرد دارد، لغت مفرد و برای اعداد که فارسی دری لغت مکب دارد، لغت مکب داشته است:
فارسی دری
یک
پانزده
هفتاد و دو
فارسی میانه ترفنی
فراد: اول
دید: دو
سی: سه

پهلوی اشکانی ترفنی
آفراد: اول
ابیر: دو
میر: سه

ضمیر
در ایرانی میانه غربی، ضمیر صرف می شده و دو حالت داشته است:
۱. حالت فاعل
۲. حالت نفعال
برای حالت فاعل مفرد اول شخص، در فارسی میانه ترفنی an و در پهلوی اشکانی و فارسی میانه زردشتی az به کار می رفته است.
برای حالت غیر فاعلی اول شخص مفرد، در ایرانی میانه غربی به کار man
برده می‌شده است.
برای حالت فاعلی دوم شخص مفرد در ایرانی میانه غربی tu
به کار می‌رود.
برای حالت غیر فاعلی دوم شخص مفرد، در ایرانی میانه غربی taw
به کار برده می‌شده است.

برای حالت فاعلی سوم شخص مفرد در فارسی میانه oy و در پهلوی اشکانی
به کار می‌رود.
برای حالت غیر فاعلی سوم شخص مفرد، در فارسی میانه awē و در پهلوی
اشارزگانی به کار برده می‌شده است.
brای حالت فاعلی و غیر فاعلی اول شخص جمع، در ایرانی میانه غربی
به کار می‌رود.
برای حالت فاعلی و غیر فاعلی دوم شخص جمع، به کار برده
ašmāh
به کار می‌رود.

برای حالت فاعلی سوم شخص جمع، در فارسی میانه
به کار می‌رود.

برای حالت غیر فاعلی سوم شخص جمع، در فارسی میانه
به کار برده می‌شده است.

از ضمایر منفصل شخصی در بخش نحو گفتگوی خواهد بود.

فعل
در ایرانی میانه غربی فعل در ماده دارد:
1. ماده‌های ماضی
2. ماده‌های مضارع

ماده‌های ماضی در ایرانی میانه غربی بازمانده صفت منفوعی و فاعلی گذشته.
برای باستان است. در ایرانی باستان برای بیان فعلی متعددی که در گذشته انجام
می‌گردد دو راه وجود داشته است: راه اول پیوستن سناسه‌های خاص فعل‌های ماضی به ماده فعل بوه و راه دوم به کار بردن صفت مفعولی با اسم و ضمیر منصوب با ضمیر منفصل در حالت اضافی بوه است. راه دوم سبب شده که در ایرانی میانه غربی، ماده ماضی بازمانده صفت مفعولی و صفت فاعلی گذشته ایرانی باستان گردد.

در ایرانی میانه غربی، ماده ماضی دیگری وجود داشته که جعلی نامیده می‌شود و از پیوستن ād در پهلوی اشکاتی ترفاوی و -ist در فارسی میانه ترفاوی به ماده مضارع ساخته می‌شده است.

در ایرانی میانه غربی، ماده ماضی ماده‌های مجهول و ماده‌های متعهد شده با ān و ماده‌های که پازمانده‌های ماده‌های آغازی ایرانی باستان هستند و همچنین ماده‌های مضارع که در اصل اسم بوهد اند به صورت جعل ساخته می‌شود، اند. ماده‌های مضارع ایرانی میانه غربی، دنباله ماده‌های مضارع و آغازی ایرانی باستان هستند. اسم در ایرانی میانه غربی می‌توانست ماده مضارع قرار بگیرد.

فعال‌های زیر از ماده مضارع ساخته می‌شده است:

۱- مضارع اخباری که با شناسه‌های خاص خود ساخته می‌شده است:

<table>
<thead>
<tr>
<th>فارسی میانه ترفاوی</th>
<th>پهلوی اشکاتی ترفاوی</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>-y m = -ēm</td>
<td>-m = -ām</td>
</tr>
<tr>
<td>-y (h) = -ē (h)</td>
<td>-y (y) h = -ē (h)</td>
</tr>
<tr>
<td>-(y) (y) d = ēd</td>
<td>-(y) (y) d = ēd</td>
</tr>
<tr>
<td>-y m = -ēm , -wm = -um</td>
<td>-m = -ām</td>
</tr>
<tr>
<td>-(y) yd = -ēd</td>
<td>-(y) yd = -ēd</td>
</tr>
<tr>
<td>-(y) (y) nd = -ēnd</td>
<td>-(y) (y) nd = -ēnd</td>
</tr>
</tbody>
</table>

۲- فعل امر که با شناسه‌های خاص خود ساخته می‌شده است. شناسه‌های خاص فعل امر عبارتند از:
بهلموی اشکانی ترفنی

فارسی میانه ترفنی

دوم شناسه مفرد

- (y) (y) d = -ėd
- (y) yd = -ėd
- (y) (y) nd = -ėnd
- (y) y (h) = -ē (h)
- ynd (y) y (h) = -ėndē (h)

۳. فعل مضارع تمهیه که فقط سوم شناسه مفرد داشته است. شناسه خاص

فعل تمهیه سوم شناسه مفرد چندین است:

بهلموی اشکانی ترفنی

- (y) (y) d = -ėd
- (y) yd = -ėd
- (y) (y) nd = -ėnd
- (y) y (h) = -ē (h)
- ynd (y) y (h) = -ėndē (h)

۴. فعل مضارع الازمی که با شناسه های خاص خود ساخته می شده است.

شناشی های خاص مضارع الازمی عبارتند از:

بهلموی اشکانی ترفنی

فارسی میانه ترفنی

اول شناسه مفرد

- (ϴ) ॐn = -ān
- (ϴ) ॐy = āy
- (ϴ) ॐd = -ād
- (ϴ) ॐm = -ām
- (ϴ) ॐd = -ād
- ॐnd = -ānd
- ॐnd = -ānd

۵. مادة مجهول که از پیوندن -íh- به مادة مضارع ساخته می شده است.

۶. مادة متعدی که از پیوندن -ín- به مادة مضارع ساخته می شده است.

فعلهای زیر با مادة ماضی ساخته می شده است:

۱. ماضی متعدی که تنها یک صیغه داشته و آن مادة ماضی بوهد است.

شناش و شمار فعل از کننده منطقی فعل که از نظر دستوری مفعول فعل بوهد،

دانش می شده است. کننده منطقی به صورت اسم و ضمير منفصل و ضمير متصل
تاریخ زبان فارسی

۱۸۰

می‌آمده و ممکن بوده که گنده‌منطقی پیش‌پا پس از فعل قرار بگیرد.

۲. ماضی لازم که تنهای یک صبیغه داشته و آن ماده ماضی بوده است. شخص و شمار فعل از صورتهای -ه، مضارع بودن -که با ماده ماضی به کار می‌رفته- دانسته می‌شده است. سوم شخص مفرد ماضی لازم همان ماده ماضی لازم بوده است.

۳. فعل ماضی نقلی که ساخته می‌شده است از ماده ماضی فعل با مضارع.

تیرانی و estadan در فارسی میانه ترلانی و estadan تیرانی و فارسی میانه ترلانی و با ماضی budan و estadan و budan تیرانی.

۴. فعل مضارع اخباری مجهول، ساخته می‌شده است از ماده ماضی فعل budan متعده با صورتهای مختلف -بودن- در فارسی میانه تیرانی و پهلوی اشکانی ترلانی.

۵. فعل مضارع النزاعی مجهول، ساخته می‌شده است از ماده ماضی فعل budan متعده از صورتهای النزاعی از -بودن- در پهلوی اشکانی ترلانی و فارسی میانه ترلانی.

۶. فعل مضارع تمایزی مجهول، ساخته می‌شده است از ماده ماضی فعل budan و نام مذکور از صورتهای تمایزی از -بودن- در پهلوی اشکانی ترلانی و فارسی میانه ترلانی.

۷. فعل مضارع تمایزی مجهول، ساخته می‌شده است از ماده ماضی فعل budan و نام مذکور از صورتهای تمایزی از -بودن- در پهلوی اشکانی ترلانی و فارسی میانه ترلانی.

۸. فعل ماضی اخباری مجهول، ساخته می‌شده است از ماده ماضی فعل budan متعده با صورتهای -ه، مضارع و فارسی میانه ترلانی.

۹. فعل مضارع تمایزی، ساخته می‌شده از ماده ماضی فعل متعده با budan و نام مذکور از صورتهای -ه، مضارع و فارسی میانه ترلانی و پهلوی اشکانی ترلانی.
10. فعل ماضی بعید اخباری مجهول، ساخته می‌شده است از ماده ماضی būdan (بودن)، در فارسی میانه ترفانی و بهلوی اشکانی ترفانی.

در فارسی میانه زردهشته و ba در فارسی میانه ترفانی که در فارسی دری beh هی‌هاش‌ده، بدون داشتن معنی خاصی با فعل به کار می‌رفت از است. در ایرانی میانه غربی نشانه نفع به‌وده است. nē در ایرانی میانه غربی برای نهی به کار می‌رفت از است. ma در بهلوی اشکانی ترفانی و فارسی میانه ترفانی و (w) در فارسی میانه hēb زردهشته با فعل اخباری و تنمایی برابر دلالت بر امر معلاومتی به کار می‌رفت از است. با فعل به کار می‌رفت و بر استمرار عمل دلالت می‌کرد از است. hamē در ایرانی میانه غربی بازمانده پیشونده ایرانی باستانی برخی به صورت مرده و برخی دیگر به صورت زنده به کار رفته‌اند:

- nēšast در فارسی میانه ترفانی از در آمد، و ni در اماده به شمار می‌آیند.
- abr šud در abar از abāz amad در abāz می‌شود، پیشونده زنده به شمار می‌آید.

در ایرانی میانه غربی از ماده ماضی مصدر و صفت فاعلی و صفت مفعولی ساخته می‌شده است:

- tanai از an ایرانی باستان:

1. مصدر با پسوند an ایرانی باستان.

در ایرانی میانه غربی ماده ماضی هم بدون آنکه چنین بدان افزوده شده باشد، ب به عنوان مصدر به کار می‌رفته است. این نوع مصدر را در دستور زبان فارسی مصدر مرکم نامیده‌اند.

2. صفت مفعولی با پسوند -ag/k ایرانی باستان:

aka
در ایرانی میانه غربی از ماده مضاف صفت فاعلی و اسم مصدر ساخته می‌شود:
1. اسم مصدر با پسوند -ag/- ایرانی باستان:
2. اسم مصدر با پسوند -išn - ایرانی باستان:
3. صفت فاعلی با پسوند -aka/- ایرانی باستان:
4. صفت فاعلی با پسوند - ana - ایرانی باستان:
5. صفت فاعلی با پسوند - ant- aka - ایرانی باستان:

قید
در ایرانی میانه غربی علاوه بر لغاتی که همیشه قید به کار رفته اند از صفات هم به عنوان قید استفاده می‌شده است.

حرف اضافه
در ایرانی میانه غربی حرف اضافه هم پیش از معمول خود و هم پس از آن به کار می‌رفته است.

واژه سازی
در ایرانی میانه غربی به راه‌های زیر واژه ساخته می‌شده است:
1. از پیشوند و پسوند با اسم و صفت و ماده افعال.
2. از ترکیب دو اسم، اسم و صفت، صفت و اسم، اسم و ماده افعال.
3. ماده‌های افعال، بدون آن که چیزی بداند افزوده شده باشد، ظاهرتاً با تغییر جای تکیه، به عنوان اسم و صفت به کار برده می‌شده است.
فهرست اشکالی
مواد مضارع = اسم
بند: band
مواد مضامی = صفت
گشاد: guşād

نحو
در ایرانی میانه غربی به طور کلی در جمله خبری، ابتدا فاعل، سپس اجزای دیگر جمله و آنگاه فعال می‌آمده است. صفت هم پیش از موصوف و هم پس از آن می‌آمده است. صفت گاه با موصوف از نظر افراد و جمع مطالبه می‌کرده و گاه مطالبه نمی‌کرده است. مضاف هم پیش از مضاف الیه می‌آمده و هم پس از آن.
در ایرانی میانه غربی ضمیر متصل در جمله یا فاعل منطقی فعل متعددی بوده است یا مفعول و با مضاف الیه. ضمیر متصل پس از هر یک از اجزای جمله قرار می‌گرفته است.

کتابخانه
1. بخش اول از جمله: Iranistik
2. راستوف و. و. س. دستورزبان فارسی میانه؛ ترجمه دکتر و لیلی شادان، تهران: 1347
3. زبان‌های ایرانی از جمله: Osnovy Iranskogo Yazykoznaniya; Moskva: 1981.

برای دیدن نمونه های آن می‌توانید به متن‌هایی که از ایرانی میانه غربی پس از این می آید
مراجعه فرمایید.
واژگان ایرانی میانه غربی

در نوشت های ایرانی میانه غربی، بر اثر ثروت دینی، دو نوع واژه به کار رفته است:

واژه های خاص جهان نیکی و واژه های خاص جهان یکی:

فارسی میانه زرده شتی

فارسی دری، واژه های خاص جهان نیکی و واژه های خاص جهان یکی:

*drāyistan*       *guftan*

* kamāl*       *sar*

در نوشت های ایرانی میانه غربی، بر اثر ارتباط میان ایرانیان و اقوام و ملت های گوناگون، لغاتی از زبان های مختلف به کار رفته است. لغات بیگانه ای که در پهلوی اشکانی به کار رفته، بخش از لغات بیگانه ای است که در فارسی میانه به کار رفته است:

dēdēm  بیوئانتی، پهلوی اشکانی ترفنی و فارسی میانه ترفنی

فارسی دری (دهیم) انگلیسی:  *diadēma*

یونانی، پهلوی اشکانی ترفنی و فارسی میانه ترفنی

*ispēr*  فارسی، *sphaira*  دری (اسبه)#

یونانی، پهلوی اشکانی ترفنی و فارسی میانه ترفنی

*šaman*  سنسکریت، پهلوی اشکانی ترفنی، فارسی دری (شیام)
تاریخ حسابداری

از ایرانیان میانه‌غربی، به ویژه از پهلوی‌اشکانی، به زبان‌های دیگر، لغت وارد شده است:

پهلوی‌اشکانی ترکی، seav، syaw، ارمنی، cirag، فارسی دری، "جراغ".

پهلوی‌اشکانی ترکی، seav، ارمنی، cirag، فارسی دری، "سیاه".

پهلوی‌اشکانی ترکی، آرامی‌شامی، parwānqā، فارسی دری، "پروانه".

پهلوی‌اشکانی ترکی، haddāmā، فارسی، سریانی، "حاضر".

پهلوی‌اشکانی ترکی، hanzaman، فارسی دری، "اندام".

در فارسی میانه زردشتی، بسیاری از اصطلاحات دیگر، از اوتستایی وارد شده‌اند:

اوستایی-ایرویسی: ebrüsrūrīmā، همان یکی از گاه‌ها، از غرب آنگام تا نیمه شب.

اوستایی-ایرویسی: ušahīn، همان یکی از گاه‌ها، از نیمه شب تا بامداد.

در ایرانیان میانه‌غربی لغاتی بی‌گمانه ترجمه‌تحت اللفظ شده‌اند:

به‌پهلوا اشکانی ترکی و فارسی میانه ترکی، logos، Wāxš، بایناسی، عربی.

کلمه طبقه، BNY YMYN، سریانی، dašnežadagēn، "اصحاب الیمنه".
کتابنامه

1. آذرنحوش؛ راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان تازی (بیش از اسلام)؛ تهران: 1354.

2. دائرةالمعارف ایرانی‌ها؛ مقاله «آرامی».


10. Widengren, G.; Mesopotamian Elements in Manichaeism; Upsala: 1946.
حرف نویسی و آوانویسی نوشته‌های ایرانی میانه غربی

امروزه ایرانشناسان، نوشته‌های ایرانی میانه غربی را برای سه‌پنج در امر چابک، حرف نویسی ۱ می کنند و برای نشان دادن تلفظ دقيق وارده‌ها (به سبب انکه حرف‌هایی که برای نوشته‌های ایرانی میانه غربی به کار برده شده‌اند، تلفظ دقیق آنها را نشان نمی‌دهند)، آنها را آوانویسی ۲ می‌کنند. آوانویسی واژه‌های ایرانی میانه غربی باتوجه به صورت مکتوب آنها و صورت‌های آنها در ایرانی باستان و فارسی دری و زبان‌های ایرانی جدید و زبان‌هایی که از ارمنی به این دو زبان‌نامه چون ارمنی که واژه‌های ایرانی میانه غربی در آنها به عاریت گرفته شده‌اند، انجام می‌پذیرد. حرف‌های مانویی تا حدودی زیاد تلفظ دقیق وارده‌ها را نشان می‌دهند، اما حرف‌هایی که برای نوشتن کتبی‌های پهلوی اشکنایی و فارسی میانه، اغا و پهلی و فارسی میانه زردشتی به کار برده‌اند، مانند حرف‌های مانویی نیستند. اکنون برای نشان دادن تلفظ دقیق وارده‌ها به کار رفته در نوشته‌های ایرانی میانه غربی، غیراز وارده‌ها به کار رفته در نوشته‌های مانویی، دو روش متناول است: روش نخست روشی است که کریستیان بارتلماه ۳ در برخوانده و ایرانشناسانی جوان‌ه‌س. نیبرگ ۴، هـ. و. بیلی ۵ از آن پیروی کرده‌اند. روش دیگر، روشی است که د. ن. مکنزی ۶ زیر نفوذ و، ب. هینگس ۷ که از ف. ث. آندریاس ۸ متأثر بوده، پایه‌گذاری کرد، است. در روشی که بارتلماه پایه‌گذاری کرده،

1. transliteration  2. transcription  3. Chr. Bartholomae  4. H. S. Nyberg
حروف نویسی و آوانویسی الفبای پهلوی اشکانی کتیبه‌ای

<table>
<thead>
<tr>
<th>حرف نویسی</th>
<th>حرف آوانویسی</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>ا</td>
<td>د</td>
</tr>
<tr>
<td>ب</td>
<td>ب</td>
</tr>
<tr>
<td>گ</td>
<td>گ</td>
</tr>
<tr>
<td>د</td>
<td>د</td>
</tr>
<tr>
<td>ح</td>
<td>ح</td>
</tr>
</tbody>
</table>

1. E. W. West 2. B. T. Anklesaria
<table>
<thead>
<tr>
<th>حرف نویسی</th>
<th>حرف آوانویسی</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>W</td>
<td>w</td>
</tr>
<tr>
<td>Z</td>
<td>z</td>
</tr>
<tr>
<td>H</td>
<td>h</td>
</tr>
<tr>
<td>T</td>
<td>t</td>
</tr>
<tr>
<td>Y</td>
<td>y</td>
</tr>
<tr>
<td>K</td>
<td>k</td>
</tr>
<tr>
<td>L</td>
<td>l</td>
</tr>
<tr>
<td>M</td>
<td>m</td>
</tr>
<tr>
<td>N</td>
<td>n</td>
</tr>
<tr>
<td>S</td>
<td>s</td>
</tr>
<tr>
<td>c</td>
<td>c</td>
</tr>
<tr>
<td>P</td>
<td>p</td>
</tr>
<tr>
<td>Š</td>
<td>š</td>
</tr>
<tr>
<td>T</td>
<td>t</td>
</tr>
</tbody>
</table>

آوانویسی:

اد : در آغاز واژه برای نشان a و a و در میان برای نشان دادن ā به کار می‌رتفع است.

خ : برای نشان ď به کار می‌رتفع است.

ب : در آغاز کلمه برای نشان دادن ĺ و در میان آن برای نشان g و ľ هر دو به کار می‌رتفع است.
حرف نویسی و آوانویسی الفبای کتابه های فارسی میانه

<table>
<thead>
<tr>
<th>حرف نویسی</th>
<th>در هزارشها</th>
<th>در وازه های فارسی میانه</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>۰</td>
<td>c</td>
<td>d</td>
</tr>
<tr>
<td>B</td>
<td></td>
<td>b</td>
</tr>
<tr>
<td>G</td>
<td></td>
<td>g</td>
</tr>
<tr>
<td>حرف فارسی میانه</td>
<td>حرف نویسی آوانوسی</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>-----------------</td>
<td>------------------</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>D</td>
<td>d</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>H</td>
<td>h</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>W</td>
<td>w</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>Z</td>
<td>z</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>T</td>
<td>t</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>Y</td>
<td>y</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>K</td>
<td>k</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>L</td>
<td>l</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>M</td>
<td>m</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>N</td>
<td>n</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>S</td>
<td>s</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>ꞁ</td>
<td>ꞁ</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>P</td>
<td>ꞁ</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>Š</td>
<td>š</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>Š</td>
<td>š</td>
<td></td>
</tr>
</tbody>
</table>
حرف تها در هزارشها به کار می‌رتفع است.

در آغاز واژه و در غیر آن صورت و و u و نشان می‌داهد است. 

در آغاز واژه با لمل و ۲ نشان داده می‌شده است.

۲: ز را نشان می‌دهد است.

۱: تها در هزارشها به کار می‌رتفع است.

در آغاز واژه y و در غیر آن صورت رو e و ز و را نشان می‌داهد است. و a و ی در آغاز واژه بد و د نشان داده می‌شده است.

8: به ترتیب k، m، l، m، s و را نشان می‌دهند.

۲: تها در هزارشها به کار برده می‌شده است.

در آغاز واژه y و در غیر آن صورت p و f و را نشان می‌داهد است.

۶: در آغاز واژه е و در غیر آن صورت گ و ز و z را نشان می‌داهد است.

۲: به ترتیب ژ و گ نشان می‌داهنده.

۲: برای نشان دادن t و گ کار می‌رتفع است.

حرف y در پایان لغات فارسی میانه کتیبه‌ای می‌آمده، در آوانویسی نادیده انجاگشته می‌شود.

حرف نویسی و آوانویسی الفبای زبور پهلوی

حرف نویسی

در واژه‌های زبور پهلوی

در هزارشها

حرف

ک

ب

گ

د

ه
<table>
<thead>
<tr>
<th>حرف</th>
<th>در واژه‌های زیور به‌پهلی</th>
<th>حرف</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>W</td>
<td>w</td>
<td>t</td>
</tr>
<tr>
<td>Z</td>
<td>z</td>
<td>s</td>
</tr>
<tr>
<td>H</td>
<td>h</td>
<td>c</td>
</tr>
<tr>
<td>Y</td>
<td>y</td>
<td>p</td>
</tr>
<tr>
<td>K</td>
<td>k</td>
<td>Š</td>
</tr>
<tr>
<td>L</td>
<td>l</td>
<td>Š</td>
</tr>
<tr>
<td>M</td>
<td>m</td>
<td>Š</td>
</tr>
<tr>
<td>N</td>
<td>n</td>
<td>Š</td>
</tr>
<tr>
<td>S</td>
<td>s</td>
<td>Š</td>
</tr>
<tr>
<td>t</td>
<td>t</td>
<td>Š</td>
</tr>
</tbody>
</table>

آوانیسی

ل-a در آغاز واژه و q و در غیر آن صورت a را نشان می‌دهد. برای نشان دادن a در غیر آغاز و a نشانه‌ای به کار نمی‌رود.

d- برای نشان دادن b به کار می‌رود.

g- در آغاز و g و در غیر آن صورت g را نشان می‌دهد.

r- در آغاز و r و در غیر آن صورت r را نشان می‌دهد.

u- تنها در هژوارشها به کار برده می‌شود.

w- در آغاز و w و در غیر آن صورت w و o را نشان می‌دهد.
| حرف نویسی | آوانویسی الفبای فارسی میانه زردشته
<table>
<thead>
<tr>
<th></th>
<th></th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>در هزاران های فارسی میانه زردشته</td>
<td>حرف</td>
</tr>
<tr>
<td>0</td>
<td>0</td>
</tr>
<tr>
<td>B</td>
<td>b</td>
</tr>
<tr>
<td>G</td>
<td>g</td>
</tr>
<tr>
<td>D</td>
<td>d</td>
</tr>
<tr>
<td>H</td>
<td>-</td>
</tr>
<tr>
<td>W</td>
<td>w</td>
</tr>
<tr>
<td>Z</td>
<td>z</td>
</tr>
<tr>
<td>حرف فارسی</td>
<td>حرف هزاره</td>
</tr>
<tr>
<td>-----------</td>
<td>-----------</td>
</tr>
<tr>
<td>H</td>
<td>h</td>
</tr>
<tr>
<td>Y</td>
<td>y</td>
</tr>
<tr>
<td>K</td>
<td>k</td>
</tr>
<tr>
<td>L</td>
<td>l</td>
</tr>
<tr>
<td>M</td>
<td>m</td>
</tr>
<tr>
<td>N</td>
<td>n</td>
</tr>
<tr>
<td>S</td>
<td>s</td>
</tr>
<tr>
<td>C</td>
<td>c</td>
</tr>
<tr>
<td>P</td>
<td>p</td>
</tr>
<tr>
<td>(\mathcal{S})</td>
<td>s</td>
</tr>
<tr>
<td>R</td>
<td>r</td>
</tr>
<tr>
<td>(\mathcal{S})</td>
<td>s</td>
</tr>
<tr>
<td>T</td>
<td>t</td>
</tr>
</tbody>
</table>

آوانوسی

مد: برای نشان \(\ddot{a}\) در آغاز واژه و \(\ddot{a}\) در غیر آن به کار می‌رود. در اینجا
داده \(\ddot{a}\) در غیر آغاز واژه نشان دهندهٔ کار نمی‌رود.

\(\mathcal{L}\): برای نشان \(b\) به کار می‌رود.

\(\ddagger\): در آغاز واژه \(g\) در غیر آن صورت \(g\) و \(d\) در غیر آغاز واژه \(d\) و \(d\) در غیر آغاز واژه \(d\) و \(g\) در اینجا می‌رود.

\(\ddagger\): به هزاره‌ای کار می‌رود.

\(\ddagger\): در غیر آغاز واژه \(w\) و \(u\) و \(\ddot{a}\) و \(\ddot{a}\) در غیر آغاز واژه با می‌شود.

\(\ddagger\): برای نشان \(z\) در هزاره‌ای کار می‌رود.
حرف نویسی و آوانویسی الفبای مانوی

<table>
<thead>
<tr>
<th>حرف نویسی</th>
<th>حرف</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>a</td>
<td>ọ</td>
</tr>
<tr>
<td>b</td>
<td>ẹ</td>
</tr>
<tr>
<td>c</td>
<td>ọ</td>
</tr>
<tr>
<td>d</td>
<td>ọ</td>
</tr>
<tr>
<td>e</td>
<td>ọ</td>
</tr>
<tr>
<td>f</td>
<td>ọ</td>
</tr>
<tr>
<td>g</td>
<td>ọ</td>
</tr>
<tr>
<td>h</td>
<td>ọ</td>
</tr>
<tr>
<td>i</td>
<td>ọ</td>
</tr>
<tr>
<td>j</td>
<td>ọ</td>
</tr>
<tr>
<td>k</td>
<td>ọ</td>
</tr>
<tr>
<td>l</td>
<td>ọ</td>
</tr>
<tr>
<td>n</td>
<td>ọ</td>
</tr>
<tr>
<td>m</td>
<td>ọ</td>
</tr>
<tr>
<td>p</td>
<td>ọ</td>
</tr>
<tr>
<td>q</td>
<td>ọ</td>
</tr>
<tr>
<td>r</td>
<td>ọ</td>
</tr>
<tr>
<td>s</td>
<td>ọ</td>
</tr>
<tr>
<td>t</td>
<td>ọ</td>
</tr>
<tr>
<td>u</td>
<td>ọ</td>
</tr>
<tr>
<td>v</td>
<td>ọ</td>
</tr>
<tr>
<td>w</td>
<td>ọ</td>
</tr>
<tr>
<td>x</td>
<td>ọ</td>
</tr>
<tr>
<td>y</td>
<td>ọ</td>
</tr>
</tbody>
</table>

در جدول فوق، حروف نویسی از سمت چپ به راست و حروف آوانویسی از سمت راست به چپ قرار گرفته‌اند.
حرف نویسی

w
u
z
ž
h
t
y
k
x
l
δ
m
n
s
с
p
f
c
j
q
r
š
š
č
t
آوانوسی

برای نشان دادن a و b در آغاز واژه و c در غیر آن صورت به کار می‌رتفعه است. در
آغاز و در غیر آن صورت c با d و c هم نشان داده می‌شده است. a در میان
واژه نشانه‌ای نداشته است.

۶: b را نشان می‌داده است.
۷: v را نشان می‌داده است.
۸: g را در آغاز واژه و g و را در غیر آن صورت نشان می‌داده است.
۹: r را نشان می‌داده است.
۱۰: d را در آغاز واژه و d و r را در غیر آن صورت نشان می‌داده است.
۱۱: h را نشان می‌داده است.
۱۲: w را در آغاز واژه و w و t را در غیر آن صورت نشان می‌داده است.
۱۳: u و t را در آغاز واژه با u و ی نشان می‌دادند. گاهی به جای یک یک دو

۹۹ نوشته‌هایی می‌شده است.
به‌جای: u = wد به کار می‌رتفعه است.
۸: ™ را نشان می‌داده است.
۷: ™ را نشان می‌داده است.
۶: ™ را نشان می‌داده است.
۵: ™ و گاهی هم d را نشان می‌دادند.
۴: ™ و ™ در آغاز واژه و ™ و ™ در غیر آن صورت نشان می‌دادند.
۳: ™ و ™ در آغاز واژه با ™ و ™ نشان داده می‌شدند.
۲: ™ در ترتیب ™ و ™ را نشان می‌داد.
۱: ™ را نشان می‌داد.
۰: ™ در ترتیب ™ و ™ را نشان می‌داد.

کتابنامه

1. ه. س. نیبرگ در:

نمونه هایی از نوشته‌های ایرانی میانه غربی

الف) پهلوی اشکانی

کتابه اردشیر در نقش رستم

یکی از صحنه‌های نقش رستم، واقع در زندگی تخت جمشید، صحنه‌ای است که دونفر سوار برای نشان می‌دهند، یکی از آن دونفر امور مزداست که نشانه پادشاهی را که حلقه‌ای است که به اردشیر پادشاهی می‌دهد بر سیستم ابزار اردشیر، کتابه‌ای به زبان‌های پهلوی و فارسی میانه و پهلوی اشکانی نوشته شده است.

روایت پهلوی اشکانی کتابه اردشیر پادشاه:

1. ملک‌رخ راهی ملک‌رخ
2. ملک‌رخ ملک‌رخ
3. ملک‌رخ ملک‌رخ

نقل از ص ۸۵ کتاب وبکولی، تالیف مرستدلی:

حرف نویسی

1. ptkr ZNH mzdyzn ꞌLH ꞌrthʃtr
2. MLkYN MLk ꞌry ꞌMNW ꞌyhr MN y ꞌztn
3. BRY ꞌLH ꞌpk MLk

آوانویسی

1. Patkar im mazdyazn bay artaxšaθr
2. شاهین شاه اریان که رادخی حراص یزدان
3. پر از بار پالتی شاه.

شرح وزه‌ها
فارسی باستان - patkar
پیکر
اوستایی - im
پهلوی اشکانی ترفانی: این، فارسی دری ام در
امروز، امشب، اعمال
mazdyasn اوموشی، فارسی میانه زرتشتی mazda, yasna
مزردپست است. اوستایی این کلمه - mazda, yasna
مرکب است از mazda - که ظاهرآ حکیم معنی می داده است. +
yasna - سنا، مرام استاپی اسم از ریشه yaz
در فارسی دری جشن شده است.

اوستایی - bav
پهلوی اشکانی ترفاشی: مولا، خداوندگار
ارتا از artaxšaēr، فارسی باستان - arta-xšaēr
داد + xšaēr، xšaēr، xšaēr
کشور، حکومت دادارای حکومت عدل.
xšaēr- صفت از xšāyaya- جمع شاه
ماهی از xša(y)- حکومت کردن + پسند
صورت بالاندازی xšāy- xšāyaya- نشانه جمع است
شده است - xšāyaya- tyay-
که در ایرانی باستان نشانه حالت اضافی جمع بوده است برای
اسم‌هایی که آپاسان می پذیرفتند.
اوستایی - airyana
نامی است که ایرانیان خود را بدانان
فارسی دری - یران
فارسی میانه - که
که: فارسی دری کی، که:
پهلوی اشکانی ترفاشی: ātār، فارسی دری چهر.
نمونه‌هایی از نوشته‌های ایرانی...

اوستایی‌ها hač، فارسی دری "از".
پهلوی اشکانی ترفانی دز، جمع yazatān، اوستایی yazat، پهلوی اشکانی ترفانی yazd، صفت yazāta.

مفهوم آبی‌هایی از ریشه yaz، سطون ata، پسوند -ān، نشانه جمع است.

از ایرانی باستانی که نشانه جمع بوده است برای اسم‌هایی که به گمانه می‌پذیرفته اند.

اوستایی puhr، پهلوی اشکانی puhr، فارسی دری از پهلوی puhr، اشکانی "پوره".

ترجمه
این پیکر خداوندگار مزدیسن اردشیر، شاهان شاه ایران، که [ش] چهره از ارزدان، پور خداوندگار بابک شاه [است].

درخت آشوریک
بندهای ۲ و ۳۰۲ از درخت آشوریک، نقل از ص ۴۰۰ کتاب درخت آشوریک، چاپ ماهیار نویابی، تهران ۱۳۴۶.

واژه‌های...

۱. شماغ - سپر می‌گیرد.
۲. نیش - علیه سپر.
۳. چپ - علیه سپر.
۴. چپ - شماغ سپری.
۲۰۶
تاریخ زبان فارسی

حرف نویسی

PWN ŞM Y yzd³n

1. dlht³y lwst³yst

LCDr¹ ³w'ştr³swlyk

2. bwnš hwšk³yst

slš³YT¹ LCDr¹

3. šylyn' b³l YHYTYWNYt

²NSWTo ³n' wsn²d

آوانویسی

pad nâm î yazdân

1. draxt- ē rust ast

tar o šaør āsûrîk

2. bunaš hušk ast

saraš ast tar

3. šîrîn bâr āwarît

martôhmân wasnâd

شرح وازه‌ها

: اوستایی، فارسی دری، (به، فارسی دریه، وابه) (در، بدان، بدو، بدن، بذلیشان).

: اوستایی و فارسی باستان، nâm، فارسی دری، فارسی دریه، فارسی دریه، فارسی دریه.

: این کلمه که در فارسی دری مفرد به شمار می‌آید، در ایرانی میانه غربی، yazdân یازد بیشتر است، برای بیشتری به معنی (یازد).

: این واژه در حرف نویسی برخی از کلمه‌های فارسی میانه زدنشتی می‌آید، جانشین حرف ۱۳ است که به طور زاید در پایان برخی از کلمه‌های فارسی میانه زدنشتی می‌آید. ثابت
نمونه‌هایی از نوشته‌های ایرانی...


drast: پهلولو اشکانی ترفنایی، فارسی دری گردخت.

اواستایی: õ

اواستایی: õ

اراد: صفت فاعل گذشته از ترفنایی ایرانی باستان

در پهلولو اشکانی ترفنایی و فارسی میانه ترفنایی، صورت ضعیف ریشه یا ترفنایی باستان.

راوید: صورت سردید، در فارسی دری ماده ضعیف "رست" است.

است: در ترفنایی باستان با پسر می‌رود.

نوشته‌می شد یا به صورت یا یک

زاپاد باشد، چون با فعل ماضی لازم به کار نمی‌رود.

اراد: متنم تلفظی است؛ يعني نشان می‌دهد که این واژه به یک دیگر

تار: tar

اوستایی: õ

اوستایی: õ

اواستایی: õ

اوستایی: õ

اوستایی: õ

اوستایی: õ

اوستایی: õ

با یک نام یا اسم از xšaθra، اواستایی

به معنی "کشور": اسم از xšaθra، اواستایی

رهنه - ظریف چنین یک پسر

در پهلولو اشکانی کتابی ای

در پهلولو اشکانی کتابی ای

در فارسی دری "سورستان" بر "عراق"

اراد: متنم شده است.

بناش: از اواستایی، پهلولو اشکانی ترفنایی و فارسی میانه ترفنایی

بناش: aš- ضمیر متصول سوم شخص مفرد، فارسی دری "اش".

بناش: اواستایی، فارسی دری "خشک".

بناش: اواستایی، پهلولو اشکانی ترفنایی و فارسی میانه ترفنایی
تاريخ زبان فارسی

208

به نام یزدان
درختی رسته است
بر شهر آشوری
بتش خشک است
سرش هست تر
شيرین بار آورد
مردم را.

از نوشته‌های مانویان

جملات زیر، که از کتاب، ج.9 دانش ثبوت دارد که اکتا ایرانی‌ها نقل می‌شود، گزارش‌هایی است از مراکز مانی، مانند آموخته است که هنگامی که یک شخص نیک‌کار از تن بیرون می‌رود از نظر دیگری به ترکیب او می‌آید که سه سرنوشت می‌آید او با کمک جامه ای یا دیگری دیگری در دست دارد. یک شخص نیک‌کار جامه و درهم و پُسک (نیک گل) را می‌گیرد و از راه که‌کشان به ماه و از آنجا به خورشید و از خورشید به بخشید نو می‌رود و در آنجا می‌ماند تا پاپان جهان. در پاپان جهان بهشت نو بهشت قدم متشکل می‌شود.

حرف نویسی
cw^3gwn šhrd^r, ky zyn ^2wd pdmwcn fr^3mwcyd ^2wd ^9nc š^2hw^2r pdmwcn pdmwc^2d, ^2w^3gwn fryštgrwšn fr^2mwxtnb^2r b^2rg rzng ^2hyg, ^2wd nšt pd n^3w rwsn, ^2wd pdrgrft bg^nyc pdmwcn, dydym rwsn, ^2wd pwsg hwcyhr. ^2wd pd wzrg š^2dyft, ^2d bg^2n rwsn^2n ky ^2c dšn ^2wd hwy swynd, pd šng ^2wd srwd cy š^2dyft frwšt pd wrc bg^nyc, cw^3gwn wrwc tyr^2d dydn nys^2g, nydfwrடg, ^2w b^2mysţwn šyb糨 rwsn, ^2wd m^2h wrdwyń, ^2m^rđn bg^nyc.

آوانویسی
cawâyôn šahrdâr, kē zên ud padmôžan frâmôžêd ud anêz šâhwâr padmôžan * padmôžêd, awâyôn frêštagrîšn frâmôxť tanbâr bârag razmghâhîg, ud ništâd pad nāw rôšn, ud padyrîft bayânîg padmôžan.
تاریخ زبان فارسی

dedem rosh, ud pusag hujihr. ud pad wzurg sadift, aab beyan roshnan, ke az dasn ud hoy sawend, pad sang ud srud ce sadift frawašt pad warz beyanig, cawayon wiriz tiry ud didan nisag nidfurdaq, o bamistun sebah rosh, ud mab wardyin, amwardan beyanig.

شرح واژه‌ها

cawayon: فارسی میانه ترفنایی، فارسی دری چون

z. م: ایرانی باستان- xsha(ya) اسم از ریشه- xsha-ra-dara صفت از دار- darya و -tha صورت بالانده

sahrdar: حکومت کردن + پسند - sah dar - dar - dar - a. در برابر پهلوی اشکانی ترفنایی

sahyar: در فارسی میانه ترفنایی آمده که در فارسی دری چشمه پارسر شده است.

khe: فارسی میانه ترفنایی، فارسی دری چون، که، اولین و اخیرین، اولین و اخیرین

zoon: اولین و اخیرین

zaena: فارسی میانه عرب- zoon:

ud: اولین و اخیرین, فارسی میانه ترفنایی, فارسی دری قوی

ud: اسم از - padmowzan

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed

mawakan: ماده مضارع از ایرانی باستان- fra mozhed
نمونه‌هایی از نوشته‌های ایرانی…

گاونا - از: awa- + awagauna - awâyôn
فریستا - از: frêştag - rošn + frêştag از: frêştagrošn
صفت مفعولی که از پشوند Fraësta- صورت ضعیف ریشه fraësta-
و پسوندی با معنی فرستاده است. در فارسی دری از پهلوی اشکالی و
فارسی میانه: فرشته، فرسته، فرشته، فرشته، فرشته.
اسم است به معنی فروشنی از ایستایی و
www.tabarestan.info

لبق مانی است به معنی فرستاده جهان روشنه.

فَرمُکت

عمل ماضی سوم شخص مفرد که خود‌ماده‌مایستی است. از ایرانی
پسوندی باستان- fra- از: främöxt,
که از فعل مطلق صفت مفعولی که ساخته‌است. در ایرانی باستان
k

ماده مضارع främöxt- بدل می‌شود اند: x

باین سبک. نام: tanwar.

باغ: bârâq.

مرکب است از razmگاه، razmgâhig

از: razmgâhig razmگاه دری

فرسی دری razmگاه.

فرد: razmgâhig razmگاه دری

فرسی دری razmgâhig razmگاه.

باغ رازمگاهی: bârâq razmgâhig

می‌دانسته که بدی و نکی در آن نبود می‌کنند.

فعل ماضی سوم شخص مفرد که برای است با ماده‌مایستی از ایرانی nişast
باستان‌ از پیشوند nișasta- میانه غربی پیشوند مربوط به شمار می آید + ریشه "نشستن" در ایرانی -ta- باستان h پس از t به بدل شده و d پیش از t به f بدل می شده است. پسوندی است که از فعل لازم، صفت فاعلی گذشته می ساخته است. ماده از پیشوند nišadna- باستان nišīn- مضاف nišast می شده است. مضاف nišīn- باستان nišast که پس از t به بدل شده + نشانه ای که برای ساختن ماده nišast مضاف به کار برده می شده است. مضاف به کار برده می شده است، در فارسی میانه به گذشته تبدیل شده "nišīn- به nišadna- و "نشین- به شده است.

فارسی میانه ترفانی، اوستایی، فارسی باستان، فارسی pad دری به "حرف اضافه" در فارسی دری به جای "پیش از "اوا"، "این"، آن "یا "صوت "بید" هم می آید که بازمانده است. pad دری در ایرانی باستان nāw فارسی دری ناوا "کشی". nāw از پیشوند patigfta- فارسی میانه ترفانی، ایرانی باستان padrift مضاف به "حرف ضعیف" ریشه "گرفتن"، پیش از t به f بدل شده است + تا- پسوندی که از فعل مغت zob می ساخته ماده padrift دری در ایرانی طولانی ترفانی، padrift مضاف به "حرف ضعیف" grb + pati در فارسی میانه ترفانی padrift مضاف به "حرف ضعیف" ایرانی باستان از پیشوند grbya- + pati ریشه "گرفتن" + نشانه ای که در ساخت ماده مضاف به کار برده padrift مضاف به "حرف ضعیف" ایرانی میانه ترفانی، در فارسی دری "بید"، و padrift فارسی میانه ترفانی، در فارسی "بید" دری شده است.

باستان - این پیشوند که به معنی فرو هم در ایرانی مناسب است. مناسبی که به معنی "بید" در فارسی است. مناسب پسوند نسبت به بوته است. bavānīg dēdēm مناسب به "بید" در پهلوی اشکانی، پسوند نسبت به بوته است. bavānīg dēdēm مناسب به "بید" در پهلوی اشکانی، پسوند نسبت به بوته است. bavānīg dēdēm مناسب به "بید" در پهلوی اشکانی، پسوند نسبت به بوته است. bavānīg dēdēm
نمونه‌هایی از نوشته‌های ایرانی...

pusag، فارسی میانه ترکمانی، pusag

تاج، تاج گل

چهره، چهره

روی هم: (زنبیا)

است.

میانه در فارسی دری "ز" شده که "یا" مصدقاتی نامیده می‌شود.

hadā: حرف اضافه است به معنی "آ"، اوتستی و فارسی باستان

bayan rošnaan: صفت و موصوف به هم مطابق کرده‌اند.

hača: حرف اضافه است به معنی "از"، اوتستی و فارسی باستان

داشنا (dašin) dašn: فارسی میانه، فارسی دری "از"، اوتستی 

هاوی، اوتستی، høy: فارسی میانه، اوتستی

سافته: فعل مضارع اختباره سوم شخص جمع از افراد، ماده ماضی او ریش، سافته ایرانی باستان، ترکمان و فارسی میانه ترکمانی است که از سافته ایرانی باستان می‌آید و آن sūta- است که از ریشه فعال گذشته از sū صوت ضعیف ریشه + sūf در پهلوی صوت ضعیف آن، صفت پاسخگویی گذشته می‌ساخته است. 

سادا در فارسی دری "شده" است.

-شناشی فعل مضارع اختباره سوم شخص جمع.

sang، فارسی میانه زردشتی (آلت موسيقی).

sraota، اوستایی، فارسی دری "سرود" 

در پهلوی اشکانی برابر است با آن ترکمانی ترکمانی. ترکمانی ترکمانی.
میانه ترفنی در فارسی دری (کسره اضافه) شده است. فعال ماضی سوم شخص مفرد لازم که همان ماده ماضی است. frawaşت که waš به معنی frawašta از frawaşت ایرانی باستان. است به معنی وزیدن و ز پیش از t به گذشته. صورت اصلی آن - waz است به معنی پسوندی که از ریشه فعل لازم، معمولاً صورت ضعیف آن، صفت فاعل frawašت ماده مضارع. این فعل به معنی waz- آدمه است. پرواز کردن؛ بوده است. وزیدن، فارسی دری از ریشه- آدمه است.

فتوان، فارسی دری (ورج). warz

تیز. tivra-، اوستایی- tīr

درخشن. didan

نیساغ. nisāg

ندفرد+ag از nidfurdag

ماده ماضی است و پسوندی است که در ایرانی میانه غربی از ماده nidfurd ماضی فعل لازم، صفت فاعل گذشته می‌ساخته و در فارسی دری گذشته است.

پسوندی است که از ریشه ضعیف آن، صفت فاعل گذشته می‌ساخته است. ni-owar- است که از nidfurd شناخته می‌شود و صورت بالانده.

شیب درخشن تیز رو. didan nisāg nidfurdag

به‌مانند: bāma- ایرانی باستان bām. bām-istūn bāmistūn istūn از ابام به معنی درخشن و داده به معنی هنگام ساخته شده است. اوتایی و فارسی باستان آن- است، در فارسی دری stūnā- است. در لغت ستون درخشن و در اصطلاح کهکشان معنی می‌داهد است.
ترجمه
چنان شهربانی، که سلاح و جامه از تن به در کند و دیگر جامه‌شاهرهار بیوضد، آنسان فسرداری جهان روشنی جامه‌رزمگاهی از تن به در کرد و نشسته به ناوار از نور و پذیرفت جامه، دهه‌ی نور و پساک زبب، و با شادی سپار، با ایرانیان روشن، که از راست و چپ شوند، یا جنگ و سرود شادی پراز وردان به اعجاز ایزدی، چنان برقی تندرو و شهابی درخشان و نیزرو، به سوی راه روشید کهکشان و گردوده ماه و خورشید و انجمن ایزدی.

ب) فارسی میانه
۱. کتیبه‌های شابور دوم و سوم در تاق بستان
تاق بستان در شمال شرقی کرمانشاه واقع است. در اینجا به دستور شاهی اکثراً

۱. در صفحه ۱۱۲ کتاب "ولدنامه" تألیف بهاءالدین محمد ولد (تصحیح جلال الدين همایی)
تهران: ۱۳۱۶) از قول شیخ صالح الدين آمده است:
نقشی کنده‌اند که شابور سوم و پدرش شابور دوم را نشان می‌دهند که هر دو دسته‌ای خود را بر روی دسته‌شماره‌ای خود نهاده‌اند و نزد هر یک از پدر و پسر کتیبه‌ای است که آنها را معرفی می‌کنند.

نقل از کتاب پاپکولی تألیف ارزمست هرتسلد، صص 132

حرف‌نویسی

1. ptkly ZNH
2. mzdys n ṢRHY ATEGORIES
3. Ṣhpwhry MLK n
4. MLK Ṣyl n W nyl n MNW
5. ctly MN yzd n BRH mzdysn
6. ṢRHY ṢWhrmzdy MLk n
7. MLK Ṣyl n W nyl n MNW

شیخ فرمود: در جنازه من
سوی گورم بیدر رقص کنان
تا بدانند کاولیای خدا
دهل آرید و کوس با دف زن
خوش رشادان ومست ودست افغان
شاد و خندان روند سوی لقای

شیخ فرمود: در جنازه من
سوی گورم بیدر رقص کنان
تا بدانند کاولیای خدا
دهل آرید و کوس با دف زن
خوش رشادان ومست ودست افغان
شاد و خندان روند سوی لقای
1. patkar ēn
2. mazdyasn bay
3. şâhpûhr şâhân
4. şâh ērân ut anērân kē
5. čîr haç yazdân pus mazdyasn
6. bay ōhrmazd şâhân
7. şâh ērân ut anērân kē
8. čîr haç yazdân nap bay
9. narsah şâhân şâh

شرح واژه‌ها

patikara: فارسی میانه ترفسانی
dari pahikar: فارسی دری

patkar: فارسی میانه ترفسانی، ان کلمه درک است از mazda. yasna.

mazdyasn: اونستاى - مزدا پرست. این کلمه درک است از mazdâh - که ظاهر حکیم معمولی می داده.

yasna: "سانتی"، "مراسم ستایش" اسم از ریشه yaz - به معنی "ستون".

baga: فارسی میانه ترفسانی

Bay: این کلمه از دو جزئی ساخته شده است.

şâhpûhr: این کلمه از صفت ماضی از xşâya- xşâyâyâ - صوت xşây - مادی xşâh.
تاریخ زبان فارسی

218

بالاندی ریشه xša(y) و حکومت کردن پسند -θ- یا xša(y) در فارسی

دری گرما، است.

2. پهلوی اشکانی است که وارد فارسی میانه شده است، اوستایی

puhr، فارسی باستان puča، فارسی میانه puča دری پس

انام: جمع است. این شما جمع است از ایرانی باستان

ساسانیان

نام: که اضافی جمع برای اسمهایی که به آن ختم می‌شود اند.

فارسی دری ایران، کلمه مرکب است از پشوند -ان-، انرئان

و: ایران، روی هم "جز ایران".

که: فارسی میانه ترکانی، فارسی دری که، که.

تیر: فارسی میانه ترکانی، تیر، اوستایی، فارسی دری تیر.

دیپوت: فارسی میانه ترکانی، دیپوت، فارسی باستان دیپوت.

هاچ: فارسی میانه ترکانی، az، فارسی باستان هاچ.

یازدان: جمع است، فارسی میانه ترکانی، اوستایی، یازد

یا از مفعولی آبده از ریشه یاز، یاز. صفت مفعولی آبده از ریشه یاز.

اهورم زد: اوستایی، ahura-mazdāh، فارسی باستان اهورم زد.

به معنی "مولای" و "آمر"، "مادر" و "هرمز" شده است.

فارسی دری "هرمز"، "آمر"، "مادر"، "هرمز" شده است.

nap: اوستایی، فارسی دری نو.

نارس: پهلوی اشکانی ترکانی، narsa، نام ازدی است، فارسی میانه ترکانی

نارسای: نام ازدی است، فارسی دری، نام شخص، فارسی میانه naryösang، زردشتی دخیل از اوستایی، نام شخص و نام ازدی، اوستایی

ناریوسان: نام ازدی است.

ترجمه

1. این پیکر

2. مزدیسن خداوندگار
کتاب راهبرد سوم در تاق بستان

نقل از کتاب "پایکولی"، ص ٤٢

حرف نویسی

1. ptkly
2. ZNH mzdyn
3. ³RHY³
1. patkar
2. ēn mazdyasn
3. bay
4. sāhpurh
5. sāhān sāh
6. ērān ut anērān
7. kē čiōr hač yazdān
8. pus mazdyasn bay
9. sāhpurh sāhān
10. sāh ērān ut anērān
11. kē čiōr hač yazdān nap
12. bay ōhrmazd
13. sāhān sāh.
ترجمه

1 و 2. این پیکر مزدیسَن
3. خداوندگار
4. شاهپور
5. شاهان شاه
6. ایران و ایران
7. ک[ش] [چهر از ایزدان
8. پُس مزدیسخداوندگار
9. شاهپور شاهان
10. شاه ایران و ایران
11. ک[ش] [چهر از ایزدان نوه
12. خداوندگار هرمز
13. شاهان شاه[است]

چند جمله ای از زبور ۱۲۸

ورزش روم و میزان سرخ زده ای که گفت و گو می‌کنه.

دست نوروز، سیبیم [نوروز] سیبیم ای
سیب به سیب‌وکه. شیره [نوروز] شیره ای
سیب بهپرده که لیوانه، نمی‌داند لد صوصوم علله.

میزبان مشاهه ول ۰ مسول ونسه. مسیح خوئه له
پیش ازیرپیشیم.


۱. لغات این متن، در متن قبلی توضیح داده شده است.
تاریخ زبان فارسی

تصویر دستنویس چند جمله از زبور ۱۲۸

نقل از:

حرف نوبیسی

KBYRm bwty HWHnd ʰwšʰpykly MN lsykyhy ʰyw gwbyt ʰdyly ʰȘMHN klpkly wⁿg ZYmn swtyklyhy ʰPmn NTLWN MN bckly. KBYRm bwty HWHnd ʰwšʰpkly MN lsykyhy ʰPmyʃn L² tᵈyt zwly QDMšn pwšty kltý pʰtwplʰsy ʰPšn QDM LY dgly kltý nzbwtyhy.

آوانپیسی

wasam büt hênd öštäpkar hač rasîkîh, ēw gôwët ʰdyly: šnaw kir-pakkar wâng îmân sütkarîh, umâñ páy hač bazakkar. wasam büt hênd öštäpkar hač rasîkîh, umîsân nê tâyît zûr. aparşân pušt kart pûtufrás, ušân apar man dâyr kart nižburîh.
شرح وازوهای فارسی دری (بس) و ضمیر متصل اول شخص مفرد، wasام

فارسی دری (بـم) - فارسی دری (بـد)، ایرانی باستان;

بُت (بُت): فارسی میانه ترفنی، میانه ترفنی 

بُت (بُت): صفت فاعل غذشته از صورت ضعیف ریشه - bُت/a+ baw- پسوندی که از ریشه فعل لازم، غالباً صورت ضعیف آن، صفت فاعل غذشته می‌ساخته است. ماده مضارع bُت/d می‌شده که در فارسی bُت/d دری اب و باشنگرده است.

بُت (بُت): فارسی میانه ترفنی، فکری ایرانی باستان که صورت افزوده - آن، بوده است. در فارسی میانه بایا از خود ماده ماضی ندارد.

بُت (بُت): فعل ماضی لازم اخباری سوم شخص جمع از بودند.

hَند (هَند): فارسی میانه ترفنی، فکری ایرانی باستان 

hَند (هَند): صفت از ریشه - hَن- به است. در فارسی دری گرگ/دری ایرانی باستان 

کار (کار): فارسی میانه ترفنی، فکری ایرانی باستان 

rahیک (راهیک): فارسی میانه ترفنی، فکری ایرانی باستان 

ew (یوا): فعل مضارع اخباری سوم شخص مفرد از گوئت/گوئد که از صفت، اسم می‌ساخته و در فارسی دری گرگ/بای جامع) شده است.

ew (یوا): نشانه فعل تمثالی بوده است برای آن در فارسی میانه ترفنی
پیش از آن به f بدل شده است +-پسوندی که از ریشه متعدد، غالباً صورت ضعیف آن، صفت معقولی گذشته می‌ساخته است. 
- فارسی میانه ترکیه 
- فارسی دری دری د/ذ، شناسنامه فعال مضاف اضافه کریک جمعت سوم شخص مفرد.

- عرفانی www.tabarestan.info
- تلفظ این کلمه معلوم نیست. در اصل سریانی نیست. آمده است. برای این کلمه در عربی (عسرا،) است.
- xšnaw: فارسی میانه ترکیه xšnaw در فارسی، سیون و در فارسی xšnūd ماده مخصوص xšnaw در (1) سیون است، از ایرانی باستان xšnūd-از xšnūtā- ریشه xšnaw-پسوندی که از ریشه فعل متعدد، غالباً صورت ضعیف آن، صفت معقولی گذشته می‌ساخته است.

- kirpakkar: فارسی میانه ترکیه kirpak kar: این کلمه از xšnaw ساخته شده است. در فارسی میانه ترکیه، صورت کلمه، در غیر از پیش از kirbag،-kar می‌باشد که در فارسی دری کرکه شده است.

- wāng: فارسی میانه زرتشتی و ترکیه، فارسی دری (بانگ) wāng، wāng، wāng

- imān: از یگ، imān در فارسی دری (کسره اضافه) شده است. ضمیر مفصل نهایی شخص جمع در فارسی دری مان

- sūthkarīḥ: شاید از فارسی باستان sūt، sūt + kar از sūtkar-īh sūtkar-īh به معنی نیاپش، اوسانیاčutay- اسم از srū-tay, rasīkīḥ ← -īh, -ōštāpkar ← -kar سروند: sārav-

- umān: از u، ut صورتی از ut u، ut -mān از umān

- Imān ← -mān

- فعال امر درم شخص مفرد که همان ماده ضروری است، فارسی میانه ترکیه pāy ماده ماضی در pād

- فارسی دری: pāy
باین، بادن: حفظ کردن.

کار: فارسی میانه ترفنی.

بارز: فارسی میانه ترفنی است رقیت پیش از کیرپکار

می آید، در عین صورت است بزاغ

راهیگ: کودک، فارسی میانه ترفنی.

ارهی: کودک.

ومنی: از i + umān

وقتی که پیش از آنها صامت می‌باشد + -m

ضمیر مفصل اول شخص مفرد فارسی

شان + -m در اینجا مشابه آلمانی است. +

ضمیر مفصل سوم tāyīت اینجاست.

شخص مجمع فارسی دری فرمان.

اوستایی، فارسی دری فرمان، اینه، فرمانه.

نی: فعل ماضی، سوم شخص جمع که همان ماهی ماضی است، کننده مفعولی آن

tāwāیک - tāyیت است. ماهی مفعولی است از tāyیت - šāن

ایرانی باستان از -taw- صوت بالاندشه ریشه - طوئستن + -a ya- نشانه ای

که برای ساختن ماهی مضارع از صوت بالاندسه ریشه، به کار می‌رود. گروه

ایرانی باستانی در فارسی میانه آی و در پهلوی اشکانی می‌شود. āw- ایرانی باستانی در فارسی میانه، پهلوی اشکانی ترفنی، zōr- zāwar، اوستایی - zōr

فارسی میانه (فارسی)

ابار، فارسی میانه ترفنی، این جزایرب، حرف

ابار از aparsān

اضافه + -šāن در اینجا کننده منطقی (کلمه دوم بعدی

dر متن) است.

کارت: فارسی میانه و دردشته و ترفنی.

پوست: فارسی میانه ترفنی، فارسی دری کرده است.

کارت: فارسی میانه ترفنی است در فارسی دری کرده است از ایرانی باستان

کارد دری کرده است. در فارسی دری کرده است از ایرانی باستان
تاریخ زبان فارسی

۲۲۶

کارت-کیر، کارت، کیر- کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کارت کار...
دانا و معنوی خرد، و با زیانی ماده است. معنوی خرد همیشه مطالبی را که یک
زردشکی پایه بداند در پردازد. این کتاب را دکتر احمد تفضیل به فارسی ترجمه
کرده و در سال ۱۳۵۴ منتشر نموده است.

هامیشان، زینبی ای که گذاده به سه
سرو می‌گردد، چنان‌که رسم آمده باشد
نیازهای؟

هماندیه سرائیع، و اجرای
علی‌الله والوئل،
ا تبیین می‌کند.

ا حمبوه مسولیتی

و سرورکردی

شیری اورونو-و اورونو (۷) روسیه‌ها ۳، ۷۰۰ نام دارد، ۱۰۰۰ کاما
سیاهی، ۲۱۰ وسیله-سربازی
سروه نارنجی، و اورونو سه سرسپیل ۱، ۲۰۰۰ کاما وسیله-

دستی‌ها و چوب‌های خشکی ۱، ۵۰۰ نام دارد، ۵۰۰ کاما وسیله-

سایزه سرخ‌پوش، و اورونو ۲، ۵۰۰ نام دارد، ۵۰۰ کاما وسیله-

۱۰۰۰ کاما نزدیک، ۱۰۰۰ نام دارد، ۱۰۰۰ کاما وسیله-

نتیجه‌گیری، و بررسی، سربازی

فرهنگ و اسیریال، روسیه‌ها اورونو

نانمار، در جمع‌بندی خود، اورونو و اورونو

۱۰۰۰ کاما سرخ‌پوش، و اورونو ۲، ۵۰۰ نام دارد، ۵۰۰ کاما وسیله-

سایزه سرخ‌پوش، و اورونو ۲، ۵۰۰ نام دارد، ۵۰۰ کاما وسیله-

۱۰۰۰ کاما نزدیک، ۱۰۰۰ نام دارد، ۱۰۰۰ کاما وسیله-

نتیجه‌گیری، و بررسی، سربازی
در این جمله تایپ شده نیست.
حرف توضیح

pwrst' d^3 n^3 k c L mynwgr Y hlt' ^3 YK ^3 NŠT ^3 n' PWN cnd 1^3 s W bh^3 n' Y krpk' c L whšt' wyš YHMTWNd?
mynwgr Y hlt' pshw kt' ^3 YK pltwm krpk' l^3 tyh.
W dtyk l ^3 styh.
W stykl sp^3 sd^3 lyh.
W ch^3 lwm hwnsndyh.
prcwrm nywkyh krt'n' <W> ^3 p'yyt'n' Y PWN ŠPYL ^3 n' W dwst YtWWWNtn' Y c L KR ^3 ^3 YŠ.
ššwn PWN ZNH ^3 pygwm^3 n' YtWWWNtn' ^3 YK ^3 s'm ^3 n zmyk W KR ^3 nywkyh Y gytydyy W mynwgr MN d^3 t^3 1 ^3 whmzd.
hptwn ^3 pygwm^3 nyh Y PWN ZNH ^3 YK hm^3 k ^3 n^3 kyh W pytyd^3 l'k' MN ^3 hlmn Y dlwnd Y geystk'.
hštwn ^3 pygwm^3 nyh Y PWN lyst^3 hyc W tn' Y psyn'.
nhwm MNW lwb^3 n' dwš^3 lm 1 d hwytwkd^3 t' cBYDWNyt'.
dhwm MNW stwlh 1 ^3 dynyt'.
Ilwm MNW pl^3 lwn' twš^3 kyh cBYDWNyt'.
dwb^3 cdhwm MNW PWN ZNH ^3 pyck wyhdyn Y mzdyst^3 n' ^3 pygwm^3 n.
sycdhwm MNW PWN hwnl W ^3 pž^3 l Y KR ^3 ^3 YŠ hwcšm YĦWWWNyt'.
شیفتمنی MNW الحقیقم Y شپیلم ب YBWNYت W بیبیشن PWN 
شپیلم Y BYN شپیلم HZYTWNYت الحقیقم YBWNYت.
شیفتمنی MNW دوشین Y شپیلم ب YBWNYت.
شیفتمنی MNW کن W وتدوشی ایمه MN مینسن LHYK YHSNNYت.
همتی MNW یلیشک پویین LBYLNYت.
هیستی MNW وین کمکی LBYDNNYت.
نوازی MNW نوشته LWTY یش LBYDNNYت.
ویستی MNW PWN مدن Y ویل W پویه BYBLNYت.
21 WMN هسم کL تن LBYBWNYت.
22 WMN ننگ یود ونی LBYDNNYت.
23 WMN یشگیاری نیاپ یود بوشک سپ کمک L ویلی.
24 WMN PWN یژنگ پیوگامن.
25 WMN PWN یثنی Y ویش W ویلی Y PWN لوبن W 
یهی Y PWN ویش W نکی Y PWN ویلی یپویه پیوگامن.
26 WMN MN ضیاگی W پسی یلیشک نپسی تن پویلی.
27 WMN BNPYSY نویکی یBYDNNYت W کL یش L BYDNNYت Y 
نویک YHBWNYت.
28 WMN شپیلم ندبیل W سیلی همین LBYWNYت.
29 WMN MN پیپ W ویدلسی نپسیتن پویلی.
30 WMN لیب W نکیس L YMRWNYت.
31 WMN MN متر لیدلسی نپسیتن شت پویلی.
32 WMN نت W نویکی Y نپسی BYHWNSی تن لود MN نکی Y 
یش کیل یBYDNNYت.
33 WMN WYM نیاپ W لیمیست ن W کینگ لود ونکین یBYDNNYت.
آوانوسی
سطر اول به پیربی از پیروی از آن را بیان کرده است.

pursīt dānāk ʾō mēnōg ʾī xrat ku.
pursīd dānāg ʾō mēnōg ʾī xrad ku.

martomān pat ċand rās ut bahān ē kirpak.
mardomān pad ċand rāh ud bahān ē kirbag.

ʾō wahīšt wēš rasēnd?
ʾō wahīšt wēš rasēnd?

mēnōg ʾī xrat passaxv kart ku.
mēnōg ʾī xrad passux kard ku.

fratum kirpak rātīh.
fradum kirbag rādīh.

ut ditīkar rāstīh.
ud dudīgar rāstīh.

ut sitīkar spāsdārīh.
ud sidīgar spāsdārīh.

ut ċahārum xvansandīh.
ud ċahārum hunsandīh.
panğum newakīh kartan <ut> apāyītan ī
panğum nēkīh kardan <ud> abāyīdan ī

pat wēhān ut dōst būtan ī
pad wēhān ud dōst būdan ī

ō har kas.
ō har kas.

šāsum pat ēn apēgumān
šāsum pad ēn abēgumān

būtan ku āsmān damīk ut
budan ku āsmān zamīg ud

har nēwakīh ī gētī ut mēnōg
har nēkīh ī gētīg ud mēnōg

hač dātār ōhrmazd.
az dādār ōhrmazd.

haftum apēgumānīh ī pat ēn
haftum abēgumānīh ī pad ēn

ku hamāk anākīh ut paityārak hač
نومنه هایی از نوشته‌های ایرانی...

ku hamāg anāghīh ud pīyārag az

ahramān ī drwānd ī gīzistak.
ahramān ī drwānd ī gīzistag.

haštum apēgumānīh ī pat rīstāxēz
haštum abēgumānīh ī pad rīstāxēz

ut tan ī pasēn.
ud tan ī pasēn.

nuhum kē ruwān dōšārm rād
nuhum kē ruwān dōšārm rāy

xᵛētdāt kunēt.
xwēdōdah kunēd.

dahum kē stūrīh rāyēnēt.
dahum kē stūrīh rāyēnēd.

yāzdahum kē frārōn tuxšākīh
yāzdahum kē frārōn tuxšāgīh

kunēt.
kunēd.
duwāzdahum kē pat ēn
duwāzdahum kē pad ēn

apēčak wēhdēn ī mazdyasnān
abēzag wēhdēn ī mazdyasnān

apēgumān.
abēgumān.

sīzdahum kē pat hunar ut apzār
sīzdahum kē pad hunar ud abzār

ī har kas hučašm bawēt.
ī har kas hučašm bawēd.

čahārdahum kē hučašmīh ī wēhān
čahārdahum kē hučašmīh ī wēhān

xvāhēt ut xvātič pat wēhīh
xwāhēd ud xwadiz pad wēhīh

ī andar wēhān wēnēt hučašm
ī andar wēhān wēnēd hučašm

bawēt.
بواهد.

پانزدهم که دو‌ارم ی وَهان
پانزدهم که دو‌ارم ی وَهان

خواه‌ها.

خواهد.

سانزدهم که کن ی ت وادو‌ارمیه
سانزدهم که کن ی ت وادو‌ارمیه

حک مینیون دور دارهت.

از مینیون دور دارهد.

هافتدهم که آریش [ی] آورن نه بهره.

هافتدهم که آریش [ی] آورن نه بهره.

هاستدهم که وارن کَماکیه نه کونه.

هاستدهم که وارن کَماگیه نه کوند.

نوزدهم که ان‌اَستیه اپاک کس نه

نوزدهم که ان‌اَستیه اباغ کس نه

کونه.

کوند.
wîstum kê pat tîs î witart
wîstum kê pad tîs î widard

ut uzît bêş nê barêt.
ud uzîd bêş nê barêd.

wîst ut yâkum kê hêşm û tan nê hilêt,
wîst ud yâkum kê xêşm û tan nê hilêd.

wîst ut duum kê nang râd wînas nê kunêt.
wîst ud duum kê nang rây wînah nê kunêd.

wîst ut sîum kê aşghiânîh râd bûşasp kâmak<îh>
wîst ut sîum kê aşghiânîh rây bûşasp kâmag<îh>

nê warzêt.
nê warzêd.

wîst ut çahârum kê pat yazdân apêgumân.
wîst ud çahârum kê pad yazdân abêgumân.

wîst ut panjum kê pat astîh î wahişt ut
wîst ud panjum kê pad astîh î wahişt ud

dôsaxv ut âmår î pat ruwân ut xêrîh
نمونه‌هایی از نوشته‌های ایرانی...

dušux ud āmrā i pad ruwān ud xwārīh

ī pat wahišt ut anākīh ī pat dōsaxv
ī pad wahišt ud anāgīh ī pad dušux

apēgumān.
abēgumān.

wīst ut šāsum kē hač spāzgīh ut čašm āriškīh
wīst ud šāsum kē az spazgīh ud čašm āriškīh

xvēštan pahrēčēt.
xwēštan pahrēzēd.

wīst ut haftum kē xvāt nēwakīh
wīst ud haftum kē xwad nēkīh

kunēt ut ō kasān āfrās
kunēd ud ō kasān āfrāh

ī nēwak dahēt.
ī nēk dahēd.

wīst ut haštum kē wēhān hayyār ut
wīst ud haštum kē wēhān hayyār ud
watān hamēmāl bawēt.
wadān hamēmāl bawēd.

wīst ut nuhum kē hač frēp ut xᵛatdōšīh
wīst ud nuhum kē az frēb ud xwddōšīh

xᵛēštan pahrēčēt.
xwēštan pahrēzēd.

sīum kē drōw ut anāst nē gōbēt.
sīum kē drōw ut anāst nē gōwēd.

sī ut yakum kē hač mīrōdrujīh
sī ud yakum kē az mīrōdrujīh

xᵛēštan saxt pahrēčēt.
xwēštan saxt pahrēzēd.

sī ut duum kē sūt ut nēwakīh i
sī ud duum kē süd ud nēkīh i

xᵛēš xᵛāstan rādī hač
xwēš xwāstan rāy az

anākīh kasān pahrēc kunēt.
شرح واژه‌ها:
• pursîت: فعل ماضی سوم شخص مفرد، ماده ماضی آن است. فارسی میانه ترفانی، purs، pursî، pursîد
• danâک: صفت فاعلی dâنâگ، دانگ دری دانه. 
• mëنëگ: از ایرانی باستان، mëنëگ دری مینو شده است.
• xrad، xratav، xrat: حرف ربط فارسی دری خرد.
تاریخ زبان فارسی

240

فاصله میانه ترافایی mardōhm، martōm در جهت martōmān

فارسی دری می‌گوید شده مرکب از دو جزء است: mard از فارسی باستان

dōhm؛ فارسی دری تخم؛

روی هم معنی واژه آدمی زاده است.

pad؛ حرکت اضافه، فارسی میانه ترافایی، فارسی دری به ویژه از ضمایر

pati؛ این، و آن و این و ایشان، به صورت دید می‌آید، فارسی باستان

cand؛ فارسی میانه ترافایی، قند، فارسی دری چند.

rās؛ فارسی میانه ترافایی، راه، فارسی دری راه.

uta؛ حرکت به‌میانه، فارسی میانه ترافایی، فارسی باستان

wahānak، صورت جدید، و wahān، صورت دیگر وازه است که برای آن

wahānag در فارسی میانه ترافایی و در فارسی دری به‌میانه است.

kirbag؛ فارسی میانه ترافایی، کرهاه، فارسی دری کرفاه هر سه به معنی

و ثواب، و نبیک است.

wahišt؛ فارسی میانه ترافایی، فارسی دری بهشت، ایرانی باستان

išta- + wahav-، صفت عالی از تلفظ و wahištā-wahištā- ahav، صفت عالی می‌ساخته است.

است به معنی بهترین زندگی.

wēš؛ فارسی میانه ترافایی، wēš فارسی دری لیت.

rasēnd؛ فعل مضارع اختصار سوم شخص جمع از ایرانی باستان

ras آزمایش است به معنی آمدند، نشانه‌ای است که از ریشه، ماده آغازی می‌ساخته ra

است، a برای ساخته ماهه به کار می‌رفته است. ماده‌مایه این فعل در فارسی

و در فارسی میانه ترافایی rasīd است که همگی جعلی هستند.

passaxv؛ فارسی میانه ترافایی، passəx، فارسی دری باکسر، کرد.

kṛta-، karta-، فارسی دری کردا، فارسی باستان

kart.
صفت مفعولی گذشته از ریشه که از ریشه فعل متشکل، غالبًا از صورت ضعیف آن، صفت مفعولی گذشته می‌ساخته است. ماده kunaw- محض این فعل در فارسی میانه و کن- در فارسی دری است از kar- صورت ضعیف ریشه kř-nav- و نشان ای است که برای ساخت ماده از ریشه به کار می‌رود است.

پیش از n بدل به u شده است.

fratama- فارسی میانه ترفنی fratum- نخست». فارسی باستان fratum
صفت عالی از - پیش + tama- عالی می‌ساخته است. frā- در فارسی باستان به معنی «سردرسته» به کار برده شده است.

rātīh فارسی میانه ترفنی rādī، از rādī و ثأت است در th.ث.ث + rāt/d.

fārsī میانه زرتشتی که برابر آن در فارسی میانه ترفنی تاثیث و ثأت و در فارسی دری «ی»: یای مصدر.

rāstīh فارسی میانه ترفنی rāstīh، از rast-th، فارسی دری «رامی».

sidīg فارسی میانه ترفنی sidīg، از rast-th، فارسی دری «سیگر».

fārsī میانه ترفنی spās، فارسی میانه ترفنی spās، از spās- dār-، اسم از dār، فارسی میانه ترفنی dār-، فارسی دری دار-.

fārsī میانه ترفنی čahār، فارسی دری «چهار».

fārsī میانه ترفنی čahār، فارسی دری «چهار».

fārsī دری از خورستان čahār، فارسی میانه ترفنی خورستان، اسم از čahār، فارسی میانه ترفنی خورستان، میانه اصلی «خورستان» در فارسی دری «قانع» است ولغت فارسی میانه هم به معنی «قانع» بوده است.

fārsī دری panz، پهلوی اشکانی ترفنی، panz، فارسی دری یا «پنج».

fārsī دری panjum، فارسی دری «پنج».

fārsī دری panj.
فارسی میانه ترفاً، فارسی دری یکی».

nēwakīh

فارسی میانه ترفاً، فارسی دری یکی».

kārtan

 مصدر از کاران + ماده ماضی، پسوندی که از ماده ماضی، مصدر می ساخته و داری از دو مرحله شده و به همان منظور به کار می رود. افزوده apāyītan به معنی (و) است که نیبرگ آن را پس از kārtan و پیش از ut است، ولی به وجود نمی نیست.

apāyītan

فصل ضعیف شود و apāyīt به معنی (و) است که نیبرگ آن را پس از ut است، ولی به وجود نمی نیست.

wēh

فارسی میانه ترفاً، فارسی دری یکی».

dōst

فارسی میانه ترفاً، فارسی دری یکی».

būtan

ایرانی باستان، فارسی دری یکی».

har

فارسی میانه ترفاً، فارسی دری یکی».

kas

بیان ضعیف منی از kas تا panjum عبارت است از: "panjum nēwakīh kārtan apāyīt pat wēhān ut dōst būtan o har kas".
نمونه‌هایی از نوشته‌های ایرانی...

و معنی آن چنین است: «به‌جماعت نیکی کردن یا یاد به نیکان و دوست‌بودن به هر کس». xšvaš, šašum: عدد ترتیبی از، فارسی دری «شش»، اوستایی – en: فارسی میانه ترفنانی، فارسی دری «این». abē-، «ابه»، اریمه‌ای ترفنانی - فارسی دری 

apēgumān: بی گمانان، از پیش‌وند - فارسی میانه ترفنانی, فارسی دری 
gumān, فارسی دری گمانان. 

asman-، اریمه‌ای ترفنانی، فارسی دری اسمان - آسمان. 

zamīg: فارسی میانه ترفنانی، فارسی دری (زمین)، ن در (زمین) 

زاید است. 

gētī: فارسی میانه ترفنانی، فارسی دری (گیتی). 

gētī: در اینجا به معنی «دنبال روح» است، در برابر mēnōg: 

hač: فارسی میانه ترفنانی، فارسی دری az، فارسی باستان - ماده مقصود. 

dāt-ār: ماده مقصود است ماده مضارع - dāt-ār: ماده مقصود است ماده ماضی. 

mazdāh: مولا و از، موصی است، حکیم، روي هم: «مولای حکیم». 

haft: عدد ترتیبی از، فارسی میانه ترفنانی، فارسی دری «هفت»، 

hapta-، اوستایی - apēgumanīh: اسم از، فارسی دری «بی گمانی».
تاريخ زبان فارسی

فارسی میانه ترکانی، ahraman ایرانی باستان، پروردگار، روی هم گرفته‌اند.

درافت: drvand، اوستایی، صورت جدید درافت: که از اسم صفت می‌ساخته ایست، روی هم دروغ‌میند می‌داشته ولقب اهریمن بوده ویره پایان و هم اطلاق می‌شده است، فارسی دری دروند.

ملعفل: gizistak

بالغ: ašta، اوستایی، haš، hašum

فارسی دری رستاخیز:

برخاستن، رستاخیز روی هم به معنی برخاستن مرگ‌گان بوده است.

تانا: tan

بیسن: pasēn

تندی که جهنام و جهنامیان پس از رستاخیز به خو بناهند گرفته.

نهم: nuhum

فارسی دری رووان، ایرانی باستان رووان

اوستایی، urvan-

بیشتر: dōšārm

فارسی میانه ترکانی، ray فارسی باستان، رادی، خرفا، اضافی بوده که پس از معمول خودم آمده و به معنی برای بوده است. در متن متأخر زرتشتی نشانه مفعول صریح هم شده بوده است. در فارسی دری را هم به معنی برای به کار رفته و هم نشانه مفعول صریح است.

(صوئر مکتوب) xᵛetōdāh، (xᵛetōdāt)
نمونه هایی از نوشته های ایرانی... 245

اوستایی: x̡yaetvadaθa- با پاآدر، مادر با پسر.

کارت: kunet

فعل مضارع اخباری سوم شخص مفرد از فارسی میانه ترفنایی، فارسی دری، dahum، عدد ترتیبی از اوداθa-

dasa- اوداθa- باستان- sturīh

اسم از "قیم"، "سرپرست".

راینیت: rāyenīt

فعل مضارع اخباری سوم شخص مفرد از فارسی میانه ترفنایی، rāyen- از ریشه- rāy- از rāyen- راین- نشانه ای که برای ساختن ماده مضارع متعددی از ماده مضارع ولزم به کار می رفته است، برای آن در فارسی دری "دان-ا" است. ماده ماضی اینگونه ماده های مضارع هم در فارسی میانه، در فارسی دری جعلی است.

ریزدان: rāyenītan

عدد ترتیبی از "پازده".

یزداهم: yāzdahum

نیک و خوب.

فرارون: frarōn

صفت از tuxšāk/g: tuxšāgī- اسم از tuxšākīh

فارسی میانه ترفنایی، کوشیدن از ایرانی باستان- tuxšāk- میانه ترفنایی، ساخته ماضی tuxšāk- در فارسی میانه tuxšāk- در "کوشیدن" و در فارسی میانه "کوشیدن" است. پسندیدی که از tuxšišt میانه ترفنایی، صفت می ساخته و در فارسی دری "دا-ا" شده است. در فارسی دری از ماده مضارع صفت می سازد "دا-ا"، در فارسی دری tuxšāk- است.

تخشخ بازماند.

دوزده: duwāzdahum

عدد ترتیبی از "دووزده".

ابزاغ: abēzag

فارسی میانه ترفنایی، فارسی دری "اویژه"، "ویژه"، هر سه به معنی "پاک و بازیگر".

دین: daēnā- و اوستایی- den- wēh- از "به" و "به دین"، از "به" و "دهد"، "به دین"، "به دین" لقب این است که زنده شیان به دین خود داده اند.
٢٤٦

تاریخ زبان فارسی

: mzdysn³n' = mzdyst³n' باید n³ محدوده ی می شد.

عدد ترتیبی از: sızdahum

sızdah: فارسی میانه ترتفانی، فارسی دری هنر، هرسه به معنی (فسیله‌ی).

hunar: فارسی میانه ترتفانی، فارسی دری افزراز، افزراز، اوزار.

apzár: به معنی (خوهر و یکه) به فارسی دری hu-časm. پیشوند hu-، به معنی در (خور) در (خسرو) و (خه) در (هر) دیده می شود. časm در (خه) و (خه) در فارسی دری، پیشوند مرده به شمار می آید. اوستایی hučasm، فارسی دری چشم، časm در (خه) نظر، (غیر حسود).

: cahādahum

cahārdahum: عرف ترتیبی از: cahādeh.

xwāh- xvāh: فعل مضارع سوم شخص مفرد از xvāh در فارسی میانه ترتفانی xwād- xvat- xvat-، از صورت افزوده ریشه- xwāst/xvāst در فارسی میانه xwāh-/ xvāh- است. فارسی دری (خواست)، و xwād-ta- از (خواست) باستان. ماده ماضی فعل xwād- xvat- از (خواست) باستان. در فارسی بسته از t به می شده است.

: andar

andar: فارسی میانه ترتفانی، فارسی دری (آندر)، در.

wēnēt: فعل مضارع سوم شخص مفرد از wēn- فارسی میانه ترتفانی wēn-، ماده ماضی (wainā- wainā- در فارسی میانه) زردنشتی و در فارسی میانه ترتفانی البته و در فارسی دری (دید) است.

فرزند، آمده که صفت مفعولی گذشت به از - dita-، دید است.
فعل «دیدن» در فارسی از دو ریشه آمده است. فعال‌های زیر هم از دو ریشه آمده‌اند:

امده‌اند:

ماضی

\[ \text{ah} \rightarrow \text{baw} \] 

دتست

\[ a + \text{ay} \rightarrow \text{a} + \text{gam} \]

اید

دیگر افعال فارسی دری، همه از یک ریشه آمده‌اند.

: عدد ترتیبی از "پانزده". 

: عدد ترتیبی از "شانزده".

: فارسی میانه ترفنی، فارسی دری و "کین"، اوسطی.

: فارسی میانه ترفنی. wat, wat - dōşārmīh

: فارسی دری "بلد".

: اسم مصدر از "اندیشیدن. فارسی میانه mēnītan".

: اسم مصدر از "مخدش. فارسی میانه mēnišn ترفنی، فارسی دری من- (در "منش"), از ریشه-"دار" باستان. پسوندی که از مادة مضارع، اسم مصدر می‌سازد و در فارسی دری "شده و از مادة مضارع افعال، اسم مصدر می‌سازد".

: دار، فارسی میانه ترفنی، فارسی باستان- "دار"، فارسی دری "دور".

: فعل مضارع سوم شخص مفرد از "دار" فارسی میانه ترفنی، فارسی dāret

: دری "دار", ایرانی باستان, صورت بالاندیده ریشه-"دار". داشتن. مادة ماضی - در فارسی میانه dāst داشته و در فارسی دری "داشت" است.

: حفظ و افزوده شده است. از "کار"، با قیاس س. dār-ş-ta- از dašt

: عدد ترتیبی از "هفده".

: فارسی میانه ترفنی، فارسی دری "رشک".

: اریشک
تاریخ زبان فارسی

فراوین: apārōn

بالت: barēt

بردن: bar- در فارسی میانه ترکیه، و در فارسی دری: burt، در فارسی میانه ترکیه، و در فارسی دری: burt-ta- + bar- بناهی: از صورت ضعیف ریشه bήta- صفت مفعولی گذشته از صورت ضعیف ریشه پسوندی که از ریشه فعل متعبدی، غالباً از صورت ضعیف آن، صفت مفعولی گذشته می‌ساخته است.

عدد ترتیبی از: haštdahum

شکوت: waran، از: warankāmakhi

اوستایی: varana-، اولیه: kāma-، اوستایی: فارسی دری (کامه)، (کام).

عدد ترتیبی از: nūzdahum

پیش از مصوت و در غیر آن صورت: an-، an-āštih

به فارسی دری نرسیده، به صورت مرده در "ناهید" (nāhī it) دیهدی می‌شود. در پهلوی اشکاتی - به جای - به کار می‌رتفعه است. ظاهراً همین - است که در فارسی دری "فانه" شده است.

axštay-: فارسی میانه ترکیه، فارسی دری (افشته)، اوستایی - apāk

اباغ: فارسی میانه ترکیه، فارسی دری (ابا)، (بابا).

عدد ترتیبی از: wīstum

بیست: wīst

فارسی میانه ترکیه: tis

چیز: این کلمه به فارسی دری نرسیده است.

i: موصول است به معنی (که)، (چه)

فعل ماضی سوم شخص مفرد که خود ماده ماضی است. ماده مضارع آن بوده است. ماده ماضی از ایرانی باستان آمده و در فارسی wi-tar-ta- ریشه به معنی (گذشته)، دری "گذرده" شده است.

پسوندی که از ریشه فعل لازم، غالباً از صورت ضعیف آن (ابنگا صورت...
 nhịوته هایی از نوشته‌های ایرانی...

ریشه، صورت انزوهد است، صفت فاعلی گذشته می‌ساخته است. ماده wi-tar از مکاعار در فارسی دری گذر شده است. 

ماده مکاعار از یکه، یکه به معنی حرکت بیرون می‌رود. ماده مکاعار از یکه، یکه به معنی حرکت بیرون می‌رود.

واسطاء bēš، فارسی میانه ترنافانی www.tabarestan.info

عکس www.tabarestan.info
تاريخ زبان فارسی

فعال مضارع سوم شخص مفرد از warzēt دری ورژ. ماده ماضی - warzēt در فارسی میانه جمله است "ورژید".

yazd: ج از فرشتگان اطلاق می شده که پس از مشاسپندان قرار داشته اند، در فارسی دری، "یزدان" مفرد به شمار می آید و برای "الله" اسلام هم به کار برده شده است.

warzēt: فارسی میانه ترفنی، فارسی دری میانه "هستی". اسم است از astīh صنعتی است که اصل فعال مضارع سوم شخص مفرد است.

āmār: فارسی دری "آمار".

xvārīh: فارسی دری "خواری": "آسانی".

ispagžīh: فارسی میانه ترفنی، فارسی دری "خوشی".

spazgīh: فارسی میانه ترفنی، فارسی دری "خوشی".

xwēš, xwēbaš, xvēš, xvēš-tan: از xvēštan، فارسی دری "خوشی"، فارسی میانه ترفنی، اکستایی، xvēštan، xvaēpaiōya.

xvēštan، xvaēpaiōya: از xvēštan، اکستایی، xvēštan، xvaēpaiōya.

tanav: فارسی میانه ترفنی، xvāt، فارسی دری "تن"، اکستایی، xvāt.

pahrēcēt: جمله "خوشی"، فارسی دری "پرهیز"، فارسی میانه ترفنی، اکستایی، xvāt، اکستایی، xvāt، xvāt.

pahrēcēt: جمله "خوشی"، فارسی دری "پرهیز"، فارسی میانه ترفنی، اکستایی، xvāt، اکستایی، xvāt، xvāt.

pahrēcēt: جمله "خوشی"، فارسی دری "پرهیز"، فارسی میانه ترفنی، اکستایی، xvāt، اکستایی، xvāt، xvāt.

pahrēcēt: جمله "خوشی"، فارسی دری "پرهیز"، فارسی میانه ترفنی، اکستایی، xvāt، اکستایی، xvāt، xvāt.

pahrēcēt: جمله "خوشی"، فارسی دری "پرهیز"، فارسی میانه ترفنی، اکستایی، xvāt، اکستایی، xvāt، xvāt.

pahrēcēt: جمله "خوشی"، فارسی دری "پرهیز"، فارسی میانه ترفنی، اکستایی، xvāt، اکستایی، xvāt، xvāt.

pahrēcēt: جمله "خوشی"، فارسی دری "پرهیز"، فارسی میانه ترفنی، اکستایی، xvāt، اکستایی، xvāt، xvāt.

pahrēcēt: جمله "خوشی"، فارسی دری "پرهیز"، فارسی میانه ترفنی، اکستایی، xvāt، اکستایی، xvāt، xvāt.
چند نمونه هایی از نوشته‌های ایرانی... ۲۵۱

عدد ترتیبی از آی: «اسی».
sium

فرارسی میانه ترکمان دری، دروی، پهلوی اشکانی، دروی
anāst dra nga

فرارسی باستان: nē، فارسی دری، نیه، نیه.

نفعل مضارع سوم شخص مفرد از- gōbet باستان: gōbēt ماده‌ی ماضی «گو (ی)» در فارسی دری، گفت است و در gub از ایرانی باستان: guft صفت معقولی گذشته از صورت ضعیف ریشه که b پیش از f بدل شده و پسوندی که از ریشه فعال متعدد، غالباً صورت ضعیف آن، صفت معقولی گذشته می‌ساخته است.

اسم از: miếro.drujih که به ایزدمر درون می‌گوید، پیمان شکن.

saxt

sūt

sūd فارسی میانه ترکمان دری، سود

xvāstan

xvāh-، فارسی دری، خوامی، خوانی

آسمه است. xwād- صورت افزوده‌ی xwād-ta- صورت اصلی فارسی باستان است. xvāsta-

wēmār، فارسی میانه ترکمان wēmār ج: wēmārān

armaē-sta-، از کارافا اد، اوستایی armaēstān ج: armēstān

kārdāg، فارسی میانه ترکمان kārdākān ج: kārdākān
rād در اینجا نشانه مفعول صریح است.

spīnjānahī

ترجمه

پرسید دانا مینوی خرد را که مردمان به چند راه و بهانه‌ی کره به بهشت بیش رسند.
252 تاریخ زبان فارسی

منوی خرد پاسخ کرد که:
نخست کره‌ها رادی,
و دیگر راستی,
و سدیگر سپاسدیاری,
و چهارم خرسندی;
پنج‌مین نکی گرد باشد به نیکان و دوستى بودن به هرکس. 
ششم به این بی‌گمان بودن که آسمان، زمین و هر نیکی گیری و منو، از دادار هرمزد [است].
هنگام بی‌گمانی به این که همه پلیدیها و پیتاره‌ها از اهریمن دروند ناخجسته [است].

ششم بی‌گمانی به رستاخیر و تن پسین [است].
* نهم آن که دوستى روان را، "خووه دوده" کند.
دهم آن که سرپرستی کند [یک سرپرستان را].
یازدهم آن که تخشایی نیک کند.
دوازدهم آن که به این به دین ویژه مزدیستان بی‌گمان [بود].
سیزدهم آن که به هر و افزار هرکس پاک نظر بود.
چهاردهم آن که پاک نظری نیکان خواهد و خود نیز به نیکی ای که اندرو نیکان
بیند پاک نظر بود.
پانزدهم آن که دوستی نیکان خواهد.
شانزدهم آن که کین و نادوستی را از منش [خود] دور دارد.
هفدهم آن که رشک که بد [است] نبرد.
هؤدهم آن که شهرت پرستی نکند.
نوزدهم آن که دشمنی با کسی نکند.
pیستم آن که نسبت به چیزی که گذشت و رفت غم نخورد.
pیست و یکم آن که خشم به تن نهاد.
پیشکش و دوست آن که نگه را گناه نکند.
پیشتم و سوم آن که تنبلی را خواب دوستی نوروزد.
پیست و چهارم آن که به ایزدان پی گمان [بود]
پیست و پنجم آن که به هستی بهشت و دوزخ و رسدیگی به حساب روان و
خواری به بهشت و پلیدی به دوزخ پی گمان [بود]
پیست و ششم آن که از افتراق و خساوت، خویشتن را دور نگهدارد.
پیست و هفتم آن که خود نیکی کند و به کسان آموزش نیک دهد.
پیست و هشتم آن که پار نیکان و دشمن بی‌بیان بود.
پیست و نهم آن که از فربی و خود خواهی خویشتن دور دارد.
سی ام آن که دروغ و نادرست نگوید.
سی و یکم آن که از پیمان شکی خویشتن سخت دور دارد.
سی و دوم آن که سرود و نیکی خویش خواستنم را از بدی کردن به دیگران
پرهیز کند.
سی و سوم آن که پیمانان و از کارافشادگان و از خان و مان دور شدگان را
پرستاری کند.
*بررسی از جهت ایست و از پاسخ نهم به بعد، به کسی پاسخ داده نشد است.
در شا‌نامه ارجاع مول، ج7، ص200 آمده است:
ده‌گفت کاتدر خردمند مرد
بی‌پنداه در گاند آهوی خویش
که آید خردمند را زو پسنده
ندراد غم‌آن که زو پدگرد
چنین گفت کان کو خرد پرورد
پازند پرسش 37 مینوی خرد

هرام‌په، و سیاه، و خاوه، و لکه، و سیاه‌پر، و خلدر.
سپسون، لمس د، لاسپور، و واورت، و اسپور، و فام، و لاسپور، و خروم، و سیاه‌پر، و دهم، و سیاه‌پر، و سیاه...
پیشکش ر.م تبرستن به
www.tabarestan.info
نمودن هایی از نوشت های ایرانی ... 255

سالنده. ادرس و سیدم. رعیه، مسجد و سیلار. فرنگی. ولایت، سیام. لاهیجان، ارباب. سیاهizzle. و کمرب. سیاه، کمرب. سیاه، رودسر. سیاه، رودسر. سیاه، رودسر. سیاه‌واری. و سیاه، رودسر. سیاه، رودسر. سیاه، رودسر. سیاه، سیاه، و سیاه، سیاهی، سیاهی، سیاهی، سیاه. سیاه، سیاه، سیاه، سیاه، سیاه، سیاه، سیاه، سیاه، سیاه، سیاه، سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیاه، و سیا

pa vēh Dīn avīn pētā, ku: Aūhrmazd bālēstī, pa harvispākāsīh ā vēhīh, zamān-ī akenāra andar Rōshnīh, hama būt. Ān Rōshnīh gās ā jāk-ī Aūhrmazd... Ahēman, andar tārīkīh, pa pasdānīšnīh ā zatārkāmākīh zōrpāya būt... vashān miyān Tōhīgīh būt.

آوانویسی به روش مکنزی pad dēn ōwōn paydāg ku őhrmazd bālīstīg pad harvispāgāhīh ud wehīh zamān i akenārag andar rōshnīh hamē būd. Ān rōshnīh gāh ud gyāg őhrmazd ... ahēman andar tārīkīh pad pasdānīšnīh ud zadārkāmagīh zufrpāyag būd... ušān mayān tuhīgīh būd.

ترجمه

به دین اینگونه پیداست که هرمزد در بالا، با آگاهی به همه چیز و به خرد، زمان بی کرانه در روشنی همی بود. آن روشنی گاه و جای هرمزد [است]... اهریمن اندار تاریکی، با پس آگاهی و زدآرکامگی 1 در پایین بود... و میانشان تهیگی بود.

5- چند جمله از گزیده‌های زادسپرم

گزیده‌های زادسپرم، منتخباتی است از متن‌های زادسپرم که زادسپرم موبیزد شده‌اند. سوم هر یک از کتاب‌های زادسپرم گردآوری کرده است. برای گزیده‌های زادسپرم، دکتر مهرداد بهار و ایسه‌نامه تهیه کرده و در سال 1351 به طبع رسنده است. دکتر راشد کتاب گزیده‌ها را به فارسی ترجمه کرده و در سال 1366 چاپ کرده است. متن و آوانویسی آن از دکتر هواست؛ است که از کتاب زیر نقل می‌شود:

1. علاقه داشتن به نابود کردن
آوانیسی

پاوان دن‌های آن‌گون پس‌انکو آق‌ه: روشان‌ی اجبار و تاریکی‌ه ازیر، افشا‌ن اکو‌نکو-ی کول‌ا زیاد شاکی‌ه یه‌حی.

آوانیسی به روشنی مکنیزی

پاد دن‌های ادغام که روشنی‌ه ازبار و تاریکی‌ه اذیر، عسان میان‌نگ ی‌ه هار دو وی‌سادگی‌ه بود.

ترجمه

به دین این‌گونه پیدای آست که روشنی زیر و تاریکی زیر، و میانه هر دوشان گشادگی بود.

اثر نوشته‌های منویان

نقل از ص ۸۸ چ ۹ اکتا ایرانیکا

%wd d³n³g³n ³wd wcydd³dyst³n³n ³s³m³n ³wd ²zm³n ³wd ²gwmyq nykyh ³y whyst pd s³m³nwmd ³wd zm³nwmd ³wd gwmyxtg nykyh ³y gytyg ³³dwg hynd ³šn³xtn

³wd hmgwng ³s³g ³wd ³s³m³n ³n³gyh ³y dwśwx ³z s³gwmd ³wd s³m³nwmd ³n³gyh ³y pd gytyg wynyhyd, d³hyyd kw ³st.
آمیخته از ایرانی باستان، از ریشه - ماگ و در فارسی دری آمیخته آمده است؛ فعل آمیختن آمیزه فارسی دری آمده است از ریشه ماگ + پیشوند آمده است.

نکیه = نیکی

موجود

بهشت = whyšt

پاد

این دری از پیشوند، فارسی دری

سامان از پیشوند: سامان‌ومانند = س می.نوند

-مانت

-متد، -متد أوستای

جیمیتک که از ریشه فعل متعدد، ماگ + پیشوند، صفت از پیشوند، وی- ماگ-تا از گمیتک: گمیتک‌تا = گمیتک‌تیگ
نمونه‌هایی از نوشته‌های ایرانی...

گالب‌ااصورت ضعیف آن، صفت مفعولی گذشته می‌ساخته است. پسوندی
است که از ماده‌ماندی، صفت مفعولی می‌ساخته و در فارسی دری در پایان
و ارگ حذف شده، اما در میان آن باقی مانده است.

\[
\text{gētīg} = \text{gytīg}
\]

\[
\text{ādūg} = 3^3 \text{dwg}
\]

\[
būd = \text{hynd}
\]

\[
\text{hēnd} = \text{hynd}
\]

\[
išnāxtan = \text{šn}^3 \text{txn}
\]

\[
\text{īsnnās} = \text{šnās} - \text{است}
\]

\[
\text{hamgōnag} = \text{hmngnag}
\]

\[
\text{sāg} + a- = \text{asāg} = 3^3 \text{g}
\]

\[
\text{anāgh} = 3^n \text{gyh}
\]

\[
\text{dušux} = \text{dwšwx}
\]

\[
\text{az} = 3^z
\]

\[
wēn = \text{wēnhēd} = \text{wynyhēd}
\]

\[
\text{bīn} + -\text{نشنایه‌ای که بی ماده‌مضراع فعال متعادی پوسته می‌شهد و آن}
\]

\[
\text{را مجهول می‌کرد است + شناسایه فعل مضراع سوم شخص مفرد}
\]

\[
dān-\text{hēd} = \text{dēnyhēd}
\]

\[
dānihēd: \text{d}^3 \text{nyhēd}
\]

\[
\text{dānist:} \text{d}^3 \text{nyhēd}
\]

\[
\text{ku} = \text{kw}
\]

\[
\text{ast} = 3^3 \text{st}
\]

ترجمه

و دانایان و ممیزان نیکی بی‌کران و بی زمان و ناامیدیت به‌هست را در برابر نیکی
کران مجد و زمان مند و آمیدیت گیتی توانایند شناختن.

وهم گونه: پلیدی بی شمار و بی‌کران دوزخ از پلیدی شمار مند و کران مند که
بی‌گیتی [است]، دیده می‌شود، دانسته می‌شود که هست.

۷. بند اول اول از ۴۶ کتاب دستنویس م/و ۲۷ (Mu ۲۷) از انتشارات مؤسسه آسیایی (نقل از ص ۴۶ کتاب دستنویس م/و ۲۷) (Mu ۲۷)

شیراز، شیراز ۱۳۵۵.

بخشی از دستنویس که هر مذکرشت زادنی می‌گردد در روز شهریور ماه مهر ۱۱۹۶ یزدگرده کتابت شده است).

سر سهند پنجمه، لر ۵۰۰ کوز ۰ که، خورشیدی ۵ ژرمن

۵۴۴۴۴۴۴ ۰ رسل سهند دیعه، لیر سهند ۴۶۴۴

سکره ۹۵ سهند ۵ سچند ۵ که، زهار و دود. فرید و لیر

سر سهند پنجمه، لر ۵۰۰ کوز ۰ که، خورشیدی ۵ ژرمن

سر سهند پنجمه، لر ۵۰۰ کوز ۰ که، خورشیدی ۵ ژرمن
پیشکش
ز.م.
TABERSTEAN

آوانویسی فارسی میانه به روش مکنزی است:

۱. در دستورالعمل‌های پهلوی؛ 

d = i گاهی جایی که باید نوشته شود، نوشته نمی‌شود و 

gاهی جایی که باید نوشته نشود، نوشته می‌شود، جایی که لازم بود و د را اضافه کردم و 

یکی که لازم نبود و د را حذف کردم. 

اصتات

۲. صورت درست astvaitinam

۳. صورت درست amavastom
ترجمه

هرمز دیشیش بازند. آن که برایش نوشته می‌شود، خوب فراموش باد.


از سخن مقدس کدام نبرومندتن است؟ از سخن مقدس کدام نبرومندتن است?

در مورد که آن را گفته است (خوانند است): پس بدون شکوه بیش است.

از سخن مقدس] کدام پیروز گرفتین است؟ [از سخن مقدس] کدام پیروز گرفتین است?

از سخن مقدس] کدام فرهمندتن است؟ [از سخن مقدس] کدام فرهمندتن است?

و مفیدتن است.

از سخن مقدس] کدام روز و پسین را مؤثرین است?

از سخن مقدس] کدام کارکردارین است؟ موردی که آن را گفته است

خوانند است] کار و اندیشه بهتر دانند کردن.

کتابیت

1. بهار، مهرداد؛ و از هنرخانه بلدیه‌های تهران: ۱۳۵۵.
2. __________؛ و از هنرخانه گزیده‌های زادسرم؛ تهران: ۱۳۵۱.
3. تفضیلی، احمد؛ و از هنرخانه مینوی خرداد؛ تهران: ۱۳۴۸.
4. مینوی خرداد؛ ترجمه احمد تفضیلی؛ تهران: ۱۳۵۴.

شعر در ایرانی میانه غربی

میان ایرانی‌نشناسان در اساس نظم شعرهای ایرانی میانه غربی اختلاف است. برخی اساس نظم اشعار ایرانی میانه غربی را هجازی و برخی دیگر ضریبی دانسته اند. در این خصوص به نوشته‌های زیر می توان مراجعه کرد:

6. Tafazzoli, A.; Studia Iranica 1, 2; 1972, p.207f.

درخت آشوریک؛ ترجمه با حواشی و تعلیقات از دکتر ماهیار نوابی، تهران: ۱۳۴۶.

۱ در نظم هجازی تعداد هجاها، بدون در نظر گرفتن کوتاهی و بلندی و نظم ضریبی آنها اساس نظم و در شعر ضریبی تعداد تکیه‌ها مبنای نظم ترار می‌گردد.
شاعری از پهلوی اشکانی
نقل از ص ۱۵۴ کتاب ذیل:


\[
\begin{align*}
s^2h \ tw \ gy^2n \\
w^2d \ ms \ m^3 \ tyrs^2h \\
mrn \ kft \ h^2z \\
w^2d \ ywbhr \ bnft \\
w^2d \ bsyst \ pdm^2n \\
\ cy \ rwc^3n \ yw^2stg \\
w^2s^2g \ csp^2w \\
pdmg^3n \ dwryyn \\
s^2h \ tw \ gy^2n \\
w^2d \ fr^2c \ c^3m^2h \\
w^2d \ m^3 \ bw^2h \ wrjwg \\
br \ kdg \ dyjw^ryft \\
ky \ hmg \ bn^2s \\
w^2d \ njwgyft \ cy \ mwrt \\
w^2d \ wxd \ wynw^2d \ yy \\
c^2 \ tw \ bwn \ r^3m \\
w^2d \ hryn \ trng
\end{align*}
\]
شرح واژه ها

ایسا: از یاس + اح: فعل التزامی دوم شخص مفرد از ایرانی.

اسا = سه: فرمان به کار می‌رود. از یاس + یاه: ضعیف ریشه از ایسایان باستان آمده است.

تا: فرمان از یاس + یاه: ضعیف ریشه از ایسایان باستان آمده است.

تو: فرمان از یاس + یاه: فرمان از یاس + یاه: ضعیف ریشه از ایسایان باستان آمده است.

۲۶۷

cy tw wmd pd nrh
frh h hw wd r d
s c hs s w d s c n wx
ms s wr s h
pd s dyft s by zryq
wd hw r m m sy h
 pd m ryn m r m
m o czw r t o wd w yn h
tnb ryn cynhng
cy synd pd dyjw r
hwyn d sy rg mg n.

فرسنده: ۲۶۷

باستان از یاس + یاه: ضعیف ریشه از یاس + یاه: ضعیف ریشه از ایسایان باستان آمده است.

ف.
میانه، فارسی میانه ترفانی، فارسی دری (م) » ۲۶۸

dیگر، فارسی میانه ترفانی، فارسی دری (م) » mas = ms

میانه ترفانی، فارسی میانه زردشتی، فارسی دری (م) » tirsah = tyrs3h

میانه ترفانی، فارسی میانه ترفانی و فارسی میانه ترفانی است. در tirsad بله، اشکالی ترفانی دخیل از بله، اشکالی ترفانی است. در ād به جای app می‌باشد. در فارسی میانه ترفانی -1d به جای ād به کار می‌رفته است. در فارسی دری (م) » مارن = mrm

مرگ

فعل ماضی سوم شخص مفرد: kaft ahāz = kft3h3z

ایرانی باستان: kafte- صفت فعلی گذشته از ریشه: افتاد + kaf: افتادن گذشته می‌باشد. اپسندی که از ریشه فعل لازم، غالباً از صورت ضعیف آن، صفت فعلی از ahād به جای ahāz است. در می‌باشد. kaf- می‌باشد. نشانه ای که از فعل ماضی مفرد جمله می‌باشد. kaft ahāz که فعل ماضی عبید سوم شخص مفرد است، در اینجا به عنوان فعل ماضی می‌باشد به کار برده شده است.

به‌پیماری.

فعل ماضی سوم شخص مفرد که خود ماده ماضی است، ماده: yōbahr = ywbhr

می‌باشد.

فعل ماضی سوم شخص مفرد که خود ماده ماضی است، ماده: abnaft = bbnft

می‌باشد.

فعل ماضی سوم شخص مفرد که خود ماده ماضی است، ماده: absist = bsyst

می‌باشد.

فلسفه به رهای absist در آثار بازنده به کار نرفته است. پایان بافت. فارسی میانه ترفانی: padmān = pdm3n

فیلمان.

رابطه‌مضاف و مضافی به راه نشان می‌داهد. در فارسی میانه (م) به کار

برده می‌شده است که در فارسی به کسره‌ای اضافه (و) بدل شده است.

جمع rož فارسی میانه ترفانی rož فارسی دری (م) » rōzan = rwc3n
شاعر در ایرانی میانه غربی

۲۶۹

مواد ماضی ایوَش: ایوَش + ag طبیعی گذشت از z یوُش: یوُش + yuz است و تیرش، لازم از صورت ضعیف، ریشه: ایوُش-تا یوُش-تا: اشکانی پسوندی که از ریشه فعل لازم، غالبًا از صورت ضعیف، طبیعی گذشت. می ساخته است. ماده مضارع یوز-است از یوز-پسوندی که در ایرانی میانه غربی از ماده ماضی فعل لازم، صفت فاعلی گذشت می ساخته است. فارسی دری ایها (ه) به به پیش همچون داده می شود و هایی غیر مفلوذ و هایی بیان حرکت نامیده می شود) بازماده ایها. در میان وارد باقی مانند است:

فارسی میانه ترفنی

بسته

بستگی

بستگان

←bastag

←bastagīh

←bastagān

مفرد فارسی دری-اش، (که) ش. ud از صورت یوُش: یوُش = یوُش

gata: فعل ماضی صورت شخص مفرد که همان ماده ماضی است. از ایرانی باستان، صفت فاعلی گذشت از صورت ضعیف، ریشه: ایها آمدن gam-تا یوُش-تا: ایها که از ریشه فعل لازم، غالباً صورت ضعیف، آن، صفت فاعلی گذشت می ساخته است. ماده مضارع یوُش-است که در بالا گذشت. که ترس و وحشت. ispāw = cspcw

جمع فارسی دری «میغ»: ابر. mērān = mygn

-ēn + است: از ایرانی باستان، ایها، مینه آدر: یوُش-تا یوُش-تا: ایها که در فارسی دری از فارسی باستان. فارسی میانه ترفنی: fraż = frå

. cēm + āh از صورت ضعیف، مفرد در معنی امر از چمام = cmmēh
تاریخ زبان فارسی

: čam- ماده مضاعف از čâm- ایرانی باستان، صورت بالاندازه، ریشه čam- دویدن. در پهلوی اشکانی ترفنی به معنی (دویدن) از ایرانی čam- ریشه čam- دویدن.

: āsāh - āh - احیا، است. در فارسی دری چمید.

: mā = m³ فارسی دری مم، مه، نشانه فعل نهی، فارسی باستان و اوستایی:

: bawāh = bw³h فعال التزامی دوم شخص مفرد در معنی امر از.

: abar = br  

: kadag = kdg

: diżwārift = dyjw³ryft فارسی دری دوشواری، صورت دیگر پیشوند. است. در فارسی دری دز، به کسر و ضم دال هر دو و دش، آمده است. ظاهر مخفف است.

: hamag = hmg هم اسم است و هم ماده مضاعف از ایرانی:

: abnās = bn³s ویرانگری.

: nas- پیشوند فعلی است، صورت بالاندازه ریشه، باستان:

: apa- اپاناس- به معنی تأیید شدن است.

: anjūgif = njwgyft رنگ.

: murt = mwrt مرگ.

: xwd = w xd فارسی میانه ترفنی، فارسی دری خود.

: winawād ē = wynw³d ریشه به معنی حرکت کردن، فعال مضاعف، دوم شخص مفرد وابسته به:

: naw- پیشوند فعلی و ریشه به معنی بودن.
شعر در ایرانی میانه غربی

فاوستی میانه ترکمن، فارسی دری «از»، فارسی باستان

بناه: فارسی میانه، بارسی دری «بن»، اوستایی

بناه: آرامه

حالات غیرفعالی ضمیر دوم شخص منفرد:

تبار: فارسی میانه زردشتی، فارسی دری «هر»

harw، harwēn  hrwyn

harwa- فارسی باستان

تارگی

 langue: tyng

wimād = wmd

فعال ماضی دوم شخص مفرد که خود مادة ماضی است

wimād = wmd

شبمار و شخص فعل از معلوم شده است). از ایرانی

wi-mā-ta- معلوم شده است. از

باستان. پشند فعلی، ریشه: اندازه گرفتن، -ta- پشندی که از

ریشه فعال متعده، غالباً از صورت ضعیف آن، مخفف مفعولی گذشته

می ساخته است. و: ویمادان

wimādan، می‌گویند: ویمادان

باستان، فارسی دری «به»

pati، pad = pd

بابد. (پیش از ضمایری که با مصوت شروع می‌شوند).

narah = nrh

حرف اضافه است به معنی «برای»، «به این»

frahāh : frh3h

حالات شخص دوم شخص منفرد:

hau = hw

hau: معلوم شده است

فعال ماضی دوم شخص مفرد (شبمار و شخص فعل از ایرانی

widārād = wdr3d

معلوم شده است). از ایرانی

widārād: ماده ماضی جعلی است از ایرانی

باستان. پشند فعلی است. صورت بالاندازه ریشه: است

بی معنی «گذشتن»، در فارسی میانه ترکمن، و در فارسی «گذران» از

باستان. ایرانی

wi-tār

آغاز، ابتدای

has = hs

آغاز، ابتدای

nux = nwx


ترجمه

بیای توای دل
و دیگر مترس
مرگ سرنگون شد
و اندوزه‌گریخت
و پایان یافته دورانِ
روزهای آشفته
و ترسش رفت
در میان میگهای آذرین
بیا، توا ادل
و فراز چم
و مباد آرزو
بر کده دشواری
که همه ویرانگری
و رنگ مارگ [است]
و خود رانده شدی
از چاپگاه اصلی ات
و هر تنگی ای
که تو تحمل کردن به دوزخ
بدان سبب تحمل کردن
از آغاز و ابتدا
دبیر اینجا بیا
به شادی، به زاری
و خوشحال مخواب
به چاپگاه مارگ
برمگرد و مبین
جهله مادی را
که خوابیده اند به دشواری
آنان و یاران [شان]
پیام‌شک "ز. م " په‌ترستان

www.tabarestan.info
بخش سوم

دوره نو
ایران جدید

در سال ۳۱ هجری زدگرد دسوم، پادشاه سامانی به قتل رسید، با قتل او دولت ساسانی سرنگون شد و ایران، جزئی از دولت اسلام گشته.

در سال ۲۵۲ هجری عقیق لیث صفار، دولت مستقل ایران را در شهر زرند تأسیس کرد و زبان فارسی دری را زبان رسمی کرد که این رسمیت تاکنون ادامه دارد.

در سال ۲۴۸ هجری، نصرالله اسماعیل ولی سامانی دولت سامانی را در شرق ایران تأسیس کرد؛ غزنویان دولت سامانی را که تا سال ۳۸۹ هجری دوام داشتند سرنگون کردند.

در سال ۳۱۶ هجری سردار زیا دوم دوست زیاری را در گرگان و طبرستان تأسیس کرد؛ دولت زیاری تا سال ۴۴۴ دوام پایت، در این سال غزنویان آن را برانداختند.

در سال ۳۲۰ هجری پسران بیوه دلهمی، علی و احمد و حسن دولت آل بویه را که تا سال ۴۴۷ هجری دوام آورده تأسیس کردند. علی، عماد الدوله، دولت آل بویه فارس را تأسیس کرد. احمد، معزالدوله، دولت آل بویه عراق و اهواز و کرمان را بتناهی نمود و حسن، رکن الدوله، دولت آل بویه ری و همدان و اصفهان را. دولت آل بویه را غزنویان و سلجوقیان سرنگون کردند.

در سال ۳۵۱ هجری البگیجه دولت غزنوی را که تا سال ۵۸۲ دوام آورده در غزنو تأسیس کرد. سبکتگین غلام و داماد البگیجه حوزه حکومتی دولت غزنوی را
گسترش داد؛ محمود غنی‌پور سبک‌تگین به‌خیال از هندوستان را ضمیمه حکومت خود کرد.

در سال ۴۲۹ هجری قمری، چهار بیک و برادرش طغرل بیک دولت سلجوقی را که تا سال ۵۵۲ هجری دوام آورده و در این سال به‌دلت خوارزم‌نشین سرنگون شد، تأسیس کردند؛ سلجوقیان بر منطقه وسیعی از آسیا از جمله آسیای صغری سلطنت یافته بودند.

پس از مرگ ملکشاه، سومین پادشاه سلجوقی، میان جانشینان او اختلاف افتاد و شعبه‌های مختلف سلجوقی، در گرمان و شام و عراق و آسیای صغری، دولت مستقل تشكیل دادند. سنجر فرزند ملکشاه تنهآ به خراسان حکومت می‌کرد؛ پس از مرگ او خراسان به دست انسی خوارزم‌نشین افتاد.

در آسیای صغری دولت سلجوقی روم که در سال ۴۷۰ هجری تأسیس شده بود، تا سال ۶۹۹ هجری دوام آورده. این دولت را عثمان سرنگون کرد و دولت عثمانی را به چای آن برقرار کرد. فرزندان عثمان به تدریج بر بخش‌های وسیعی از اروپا و آسیا و آفریقا سلطنت یافتند. دولت عثمانی تا سال ۱۳۴۲ هجری قمری دوام آورد و در این سال دولت جمهوری ترکیه به‌جای آن برقرار گردید.

در سال ۵۳۱ هجری شمسی، این‌الذیگ دولت اتابکان آذربایجان را تأسیس کرد؛ این دولت را در سال ۶۲۷ هجری، خوارزم‌نشین سرنگون کردند.

در سال ۵۴۲ هـ. ق. سنقر بن مودود، دولت سلگریان یا اتابکان فارس را بنبال نهاد؛ این دولت را در سال ۶۸۶ هـ. ق. مغولان برانداختند.

در سال ۵۴۳ هـ. ق. ابوطارخیب بن محمد دولت اتابکان لرستان را تأسیس کرد؛ این دولت را سلطان ابراهیم بن شاهرخ تیموری در سال ۲۷۲ هـ. ق. سرنگون کرد.

حدود سال ۴۷۰ هجری اندیشه‌گران دولت خوارزم‌نشین را در خوارزم تأسیس کرد؛ دولت خوارزم‌نشین به همت انسی، (۴۳۱-۵۵۱) و تکش (۴۵۸-۵۵۸) و محمد (۵۹۹-۵۹۶) و غدرافارس که در سال اتابکان فارس، و لرستان که در سال اتابکان لرستان بود، به تدریج بر هم ایران مسلط شد.
در سال هجری ۶۲۸، ایران جزء دولت مغول شد. در سال هجری ۶۵۴، هولاکو دولت ایلخانان ایران را تأسیس کرد که تا سال ۷۴۵ هجری دوام آورد. پس از ایلخانان دولت‌های محلی بر ایران حکومت کردن. در سال هجری ۷۴۶، شیخ حسن پرزو، رئیس طایفه جلاییر، دولت جلاییر را در عراق بنیاد نهاد؛ دولت جلاییر را دولت قره قویونلو در سال ۸۱۶ هـ ق. سرنگون کردند.

در سال هجری ۷۱۳، امیر مظفر دولت مظفری را در فارس و کرمان و کردستان تأسیس کرد؛ دولت مظفری تا سال ۷۹۵ هجری دوام آورد. در سال ۷۳۷ هـ ق. عبد الرزاق باشته‌نی دولت سربداران را در خراسان بنیاد نهاد؛ این دولت تا سال ۷۸۲ هجری دوام آورد؛ در این سال تیمور لنگ آن را براکندخت. در سال ۶۴۳ هـ ق.، شمس الدین اول، دولت کرد را در هرات تأسیس کرد؛ این دولت در سال ۷۹۱ از میان رفت.

در سال ۷۸۰ هـ ق. قرآمحمد دولت قره قویونلو را در آذربایجان تأسیس کرد. این دولت را اوزن حسن از امراه‌آق قویونلو در سال ۷۷۴ سرنگون کرد. دولت آق قویونلو را که در سال ۷۸۰ در آذربایجان تأسیس شده بود، اسامی‌بودن صفوی براکندخت.

در سال ۷۸۲، تیمور لنگ که در سال ۷۷۱ در موارد النهر، دولتی تشکیل داده بود، به ایران حمله کرد و به تدریج بر هما مسلمانان شد. پس از مرگ تیمور لنگ امپراطوری او که در دویای خوارزم تا خلیج فارس و از دهلی تا دمشق وسعت داشت، به بخشهای مختلف تجزیه شد.

در سال هجری ۹۳۲، ابراهیم باقر به سمت ولیعصر بیابانیان می‌رسید. بر لاهور مسلط شد و دولت مغولی هند را تأسیس کرد. دولت مغولی هند تا سال ۱۲۷۵ هجری دوام داشت. در این سال انگلستان آن را براکندخت.

در سال ۱۹۴۷ میلادی هندوستان مستقل شد و از آن، دو کشور به وجود آمد. در بخش مسلمان‌نشین، پاکستان و در بخشی که غالب ساکنان آن را هندو
تشکیل می‌دهند، هندوستان به وجود آمد. از دو بخش پاکستان که یکی در غرب هندوستان و دیگری در شرق آن بود، در سال 1971 میلادی بخش شرقی جدا شد و بین‌المللی به وجود آمد.

در سال 907 هجری، اسماعیل صفوی دستور صفوی را تأسیس کرد؛ این دولت را که برخی از ایران امروزی و بخش‌هایی از کشورهای همسود حکومت می‌کرد، شوریشان افغانی در سال 1135 هجری سرگون کردند و خود تأسیس 1142 هجری بر ایران حکم رانندند.

در سال 1148 نادر افشار، زمام امور ایران را به دست گرفت و سلسله افشار را تأسیس کرد و در سال 1163 کریم خان زند آن سلسله را منقرض کرد و حکومت زندیها را انباشته.

در سال 1193 هجری تاجاریه بر ایران مسلط شدند. دولت قاجاریه در سال 1344 هجری سرگون شد و دولت یهودی به جای آن برقرار شد که در سال 1399 هجری (1357 هجری شمسی)، این سلسله نیز براثر انقلاب اسلامی سرگون شد و حکومت شاهنشاهی پایان یافت و به جای آن دولت جمهوری اسلامی برقرار گردید.

احمدشاه دومی، از سرداران نادرشاه افشار، در سال 1160 هجری (1747 میلادی)، افغانستان را تأسیس کرد. افغانستان تا سال 1919 به عمل دخل‌های برجسته و روسیه‌ها که هریک قصد تسلط بر آن را داشتند، دستلمی قدرت نمی‌آمد.

در نیمه‌های دوم دشت میلادی روسیه بر بخشی از آسیای میانه مسلط شد و ترکستان روس را تأسیس کرد. پس از انقلاب بلشویکی، در سال 1929 میلادی، فارسی‌زبانان ترکستان روس، کشور جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان را به عنوان یکی از 15 جمهوری اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سابق) تأسیس کردند.

ایران اسلامی تا زمان مغول بر مذهب اهل سنت و جمعت بود. مذاهب
ایران جدید

ایبوحنیفه و شافعی مذاهب رایج در ایران بود. مذهب احمد حنبل هم پروانی در ایران داشته است. در دوره مغول و تیموریان مذهب تشیع امکان گسترش یافته و اسامی صفوی، مذهب تشیع را مذهب رسمی ایران کرد و از آن پس تشیع، مذهب رسمی ایران گردید. مذهب شافعی در ایران غربی و مذهب ابوحنیفه در ایران شرقی هنوز هم رایج است.

در ایران اسلامی، ادیان مسیحی و زرتشتی و یهودی، پروانی داشته و دارند. آینه‌های مانند و مزدک در سده‌های نخستین اسلامی در میان ایرانیان پروانی داشت، اما به تدریج آینه‌های مزبور در ایران متروک شدند. در جهان اسلام فرقه‌های مختلفی از اسلامی و متأثر به اسلام رواج پیدا کردند و از ایرانیان کسانی در همه آن فرقه‌ها داخل شدند. از فرقه‌های اسلامی مختاره و اعتراف و مادریده و شیخیه، و از فرقه‌های متأثر به اسلام خوارج و اسامی‌هایی را می‌توان نام برد.

کسانی هم مانند محمد زکریای رازی بوده‌اند که از عقاید صابیین حرازی پروری می‌کردند. همچنین کسانی چون ابن سینا و بابا‌افضل کاشانی بوده‌اند که پیرو آرا ویلیس فیلوسوفان یونان بوده‌اند.

مفهوم فرقه، ازنظر تأثیر عمیقی که بر زبان و ادیبات فارسی گذاشته، فرقه‌ صوفیه و مذهب تشیع است که بر زبان و ادیبات فارسی، تأثیر گذاشته است. آیوبیه متأثر به تشیع بودند، اما پادشاهان آل‌بویه ویژگان دولت آنان موجب زبان و ادیبات عربی بودند. عضد الدولة، پسر حسن رکن الدولة، به عربی شعر می‌سروند و از متنی شاعر عرب حمایت می‌کرد. ابن عمدی، وزیر رکن الدولة و صاحب بن عباود وزیر مؤید الدولة و فخرالدوله، پسران رکن الدولة، موجب زبان و ادیبات عربی بودند.

از زمان فکاریه که میان ایران و دنیای غرب ارتباط بقرار گردد، افکار و عقاید غربی در ایران طرفداران پیدا کرده است.
کتاب‌نامه

1. بوسورت، جی. آی. ؛ سلسله‌های اسلامی؛ ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: 1349.

2. تاریخ ایران، از دوران باستان تا پایان سده هجدهم؛ تأليف چندنفر از خاورشناسان شوروی؛ ۳ جلد، ترجمه کریم کشاورز، تهران: 1346.

3. اه، هرمان؛ تاریخ ادبیات ایران؛ ترجمه دکتر رضازاده شفق، تهران: 1337.

4. حیبی، عبدالحسین؛ تاریخ مختصر افغانستان؛ ۲ جلد، کابل: ۱۳۴۶-۱۳۴۹.

5. رضازاده شفق؛ تاریخ ادبیات ایران؛ تهران: ۱۳۵۲.

6. شیرین نعمتی؛ شعرالعجم؛ ترجمه فخرالدین گیلانی، ۵ جلد، تهران: ۱۳۲۷-۱۳۳۷.

7. لین بول، استانلی؛ طبقات سلاطین اسلام؛ ترجمه عباس اقبال، تهران: ۱۳۶۳.

8. هرمن پال؛ ایران بعد از اسلام؛ ترجمه دکتر رضازاده شفق، تهران: ۱۳۴۳.


زبان‌های ایرانی جدید

در دوره جدید که از سال ۲۵۴ شروع می‌شود، از رواج زبان‌های متعددی اطلاع داریم که مهم‌ترین آنها پشتو و کردی و آقی و بلوجی و فارسی دری است.

زبان پشتو

زبان پشتو (به فتح و ضم اول) یا پختو (به فتح اول) یا افغانی یکی از زبان‌های شرقی است که در شرق افغانستان و شمال پاکستان رایج است. پشتو دو گویش اصلی دارد، گویش جنوبی که «ش» و «ژ» باستانی را حفظ نموده و گویش شمالی که در آن «ش» باستانی به جای «خ» و «ژ» باستانی به جای «غ» خوانده می‌شود. حرفه‌ای که پشتیبان نوشته می‌شود، خط فارسی است که در آن تغییراتی داده شده تا با زبان پشتو متناسب گردد. و از زبان پشتو زیر نفوذ هندی و فارسی و عربی است. قدیمی‌ترین اثر زبان پشتو، از سده سیزدهم میلادی است. تا سال ۱۳۶۴ زبان فارسی دری زبان رسمی افغانستان بود. از آن سال زبان پشتو به عنوان زبان رسمی افغانستان اعلام گردید و فارسی دری به درجه دوم اهمیت تقلیل کرد. از پشتو در دوره میانه و باستان اثری بر جای نیست.

زبان کردنی

کردنی یکی از زبان‌های ایرانی غربی است که در ایران و ترکیه و عراق و ارمنستان و سوریه رایج است. کردنی گویش‌های مختلفی دارد که مهم‌ترین آنها گویش کرمانجی
است. در سال 1897 برای نخستین بار روزنامه‌ای به نام کردستان به زبان کردی در قاهره منتشر شد. در ایران و عراق، کردی به خصوصی که از عربی گرفته شده، نوشته‌شده بود. در سوریه به خصوصی نوشته‌شده بود در سال 1930 از خط لاتینی گرفته شده است. در ارمنستان کردی به خصوصی نوشته‌شده بود در سال 1945 از خط روسی گرفته شده است. وارزگان کردی زیر فاوند فارسی و عربی و ترکی و روسی است. البته نفوذ فارسی و عربی بیشتر از ترکی و هر سه بیش از روسی است. از کرده در دوره میانه و پاسنان اثری به جای نمانده است.

زبان آسی

زبان آسی از زبان‌های ایرانی شرقی است که در شمال قفقاز رواج دارد. زبان آسی درگویش دارد، گویش شرقی که ایرانی و گویش غربی که دیگری نامیده می‌شود. اکثریت آسیا به گویش ایرانی گفته می‌شود. البته به تغییراتی که آن را برای نوشته‌شده می‌کند، الهام‌بری سه به این می‌شود. است که به خط روسی نوشته شده است. البته به تغییراتی که آن را برای نوشته‌شده می‌کند، الهام‌بری سه به این می‌شود. است که به خط روسی نوشته شده است. البته به تغییراتی که آن را برای نوشته‌شده می‌کند، الهام‌بری سه به این می‌شود. است که به خط روسی نوشته شده است. البته به تغییراتی که آن را برای نوشته‌شده می‌کند، الهام‌بری سه به این می‌شود. است که به خط روسی نوشته شده است. البته به تغییراتی که آن را برای نوشته‌شده می‌کند، الهام‌بری سه به این می‌شود. است که به خط روسی نوشته شده است. البته به تغییراتی که آن را برای نوشته‌شده می‌کند، الهام‌بری سه به این می‌شود. است که به خط روسی نوشته شده است. البته به تغییراتی که آن را برای نوشته‌شده می‌کند، الهام‌بری سه به این می‌شود. است که به خط روسی نوشته شده است. البته به تغییراتی که آن را برای نوشته‌شده می‌کند، الهام‌بری سه به این می‌شود. است که به خط روسی نوشته شده است. البته به تغییراتی که آن را برای نوشته‌شده می‌کند، الهام‌بری سه به این می‌شود. است که به خط روسی نوشته شده است. البته به تغییراتی که آن را برای نوشته‌شده می‌کند، الهام‌بری سه به این می‌شود. است که به خط روسی نوشته شده است. البته به تغییراتی که آن را برای نوشته‌شده می‌کند، الهام‌بری سه به این می‌شود. است که به خط روسی نوشته شده است. البته به تغییراتی که آن را برای نوشته‌شده می‌کند، الهام‌بری سه به این می‌شود.
زبان فارسی

زبان فارسی، یا فارسی دری یعنی رسمی، دنباله فارسی میانه زرتشتی است. این زبان که از زمانی یا عقوب لیث صفی زبان سومی ایرانیان مسلمان شده، بدریج جانشین دیگر زبان‌های ایرانی یعنی سغدی و سکا و خوارزمی و بلخی گردید. و در منطقه وسیعی از جهان، از هندوستان تا اروپا و از دریای خوارزم تا خلیج فارس رایج شد.

در فاصله میان سقوط ساسانیان و روزی کارآمدان صفاریان، زبان علمی زرتشتیان ایران فارسی میانه زرتشتی، و زبان علمی مانیان فارسی میانه مانوی و پهلوی اشکانی مانوی و سغدی مانوی، و زبان علمی ایرانیان مسلمان عربی بود.

دولت ساسانی به رواج زبان فارسی علاقه مند بود و دولت غزنوی فارسی را در هندوستان رایج کرد. زبان فارسی در دربار مغولی هند، زبان رسومی بود.

روایت فارسی در هند سبب شد زبانی به وجود آید به نام "اردو" که زبان رسومی دولت پاکستان شد و به خطی که از خط فارسی گرفته شده، نوشته می‌شود. زبانی که در هند، "هندوستانی" می‌نامند، به خطی که از خط سنسکریت گرفته شده، نوشته می‌شود، با اردو یک منشاً دارد.

سلجوق‌بانی زبان فارسی را در آسیای کوچک رایج کردند. در دولت عثمانی زبان فارسی رایج بود. برخی از سلطانان عثمانی، محمد فاتح و سلیم اول به فارسی شعر سروده‌اند.

تسلط استعمار بر کشورهای شرق سپر شد که از رواج فارسی کاسته شود.

فارسی دری اروپزه در افغانستان و تاجیکستان رایج است. در هر سه کشور از اوایل قرن بیستم مسیحی، وضعی برای زبان فارسی پیش آمده که باعث شده است فارسی رایج در هر یک از ایران و تاجیکستان و افغانستان به راهی بی‌عنف‌کند که به تدریج آنها را از هم جدا خواهد کرد. در فارسی رایج در تاجیکستان که اکنون به خط روسی نوشته می‌شود، لغات زیادی از روسی وارد شده است. در زبان فارسی رایج در افغانستان و از هزاران زبان از پشته وارد گردیده است. در فارسی
راجح در ایران از زبان فرانسوی لغات زیادی آمده است. در ایران و افغانستان و تاجیکستان لغاتی برای بیان منفی‌های جدید وضع گردیده که باهم تفاوت دارند. وجود لغاتی از زبان‌های مختلف و اصطلاحات مختلف برای بیان یک مفهوم در فارسی ایران و تاجیکستان و افغانستان، سبب می‌شود که ارتباط زبانی میان ایرانیان و تاجیکان و افغانان دشوار و حتی ناممکن شود.

کلمه پهلوی و پهلواوی که پیش از اسلام به زبان اشکانیان اطلاق می‌شد، پس از اسلام بر فارسی میانه اطلاق شد و به تدریج گروه‌های محلی هم اطلاق گردید. کلمه «فهلیات» که جمع «فهلیه» است در فارسی دری بر ادبیات و اطلاعات گردیده که به زبانی غیر از فارسی دری نوشته شده بوده است.

در دوره اسلامی، در آذربایجان زبانی رایج بوده که آذری نامیده می‌شد. است. بر اثر تسلط اتامکان و ایلخانان و قره‌قویونلو و آق‌قویونلو به آذربایجان، از زبان ترکی و فارسی و آذری زبانی به وجود آمد که «ترکی آذری» نامیده می‌شد. این زبان به تدریج تا زمان صفویه جای زبان آذری را که زبانی ایرانی بوده، گرفت.

کتابنامه

١. ابو القاسمی، محسن؛ درباره زبان آسیا؛ تهران: ١٣٤٨.
٢. ارانتسکی، ای. م.; مقدمه به‌لغه‌ایرانی؛ ترجمه کریم کشاورز، تهران: ١٣٥٨.
٣. تورسونوف، اکبر؛ احیای عجم؛ دوشنبه: ١٩٨٩.
٤. ریاحی، محمد امین، زبان و ادب فارسی در قرن‌های عشماری ؛ تهران: ١٣٥٩.
٥. فرخزاده، محمد علی؛ احوال و آثار میرزا اسدالله خان غالبی؛ راولپندی.
٦. کسروی، احمد؛ آذری باستان آذربایجان؛ تهران: ١٣٥٢.
٧. کلابسی، ایران؛ گروه کردی مهاباد؛ تهران: ١٣٥٢.
ويژگی‌های دستوری فارسی دری

دستگاه صوتی فارسی دری مصوت‌های فارسی دری فارسی میانه هشت مصوت داشته، سه مصوت کوتاه: و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و و и
در افغانستان و تاجیکستان به جای e همان a ra تلفظ می کنند.

در فارسی دری از در پایان کلمه نیامده و u در پایان چند کلمه آمده است.

ا۱ در پایان کلمه نسیم آمده اند. در فارسی میانه a جز در پایان ma (م نهی) و و ka در پایان کلمه با گرامی که و (اما) در پایان کلمه دیگری نیامده است. در فارسی دری a پایان کلمه با زمان‌نامه -ak/g - فارسی میانه است و ð پایانی فارسی دری، که امروزه u شده، bøy و ð - göw - 56 (سیو) و ð- ð - 56 (سیگ) و ð - ð/b - 67 (پو) پایانی فارسی میانه است.

صامت‌های فارسی دری

در فارسی دری صامت‌های فارسی میانه باقی مانده اند. صامت هم‌زه از زبان عربی وارد زبان فارسی شده است؛ هم‌زه در کلمات عربی دخیل که هم‌زه یا عین دارند تلفظ می شود.

ت، ح، ص، ض، ط، ظ عربی به ترتیب در فارسی دری س، هد، س، ز، و ت، ز تلفظ می شده و امروزه هم تلفظ می شوند.

غ و Q عربی غ فارسی میانه، در فارسی رسمی امروز ایران ق تلفظ می شوند، اما در بعضی نقاط ایران، هرسه هنوز تلفظ می شوند.

ذ عربی در فارسی دری ذ تلفظ می شده، اما چون امروزه ذ فارسی دری به د بدل شده، ذ عربی ذ تلفظ می شود.

فارسی میانه که در فارسی دری باقی مانده بوده، امروزه از صامت‌های x7 فارسی به شمار نمی آید. در فارسی امروز ایران x7a و x7e x7a و x7e ترتیب به x7 و x7a و x7 اند.

w فارسی دری، امروزه در ایران v تلفظ می شود.

در برخی از گویش‌های فارسی دری صامتی بوده که به صورت ف نشان داده می شده و بدان فا اعوجی گفته می شده است. در دیگر گویش‌های فارسی دری
به جای فاصله اعجوبه که $v$ است ب یاف می آمده است. از اینجاست که در فارسی دری ابزار، اوزارت ($→$) و افزار، اورنگ ($→$) و افرنگ و ایگندن ($→$) افرنگ نیز و ایگندن داریم.

در حالتی که مصوت‌های آغازی و میانی و پایانی فارسی میانه، به طور کلی بدون دگرگونی به فارسی دری وارد شده‌اند، صامت‌های فارسی میانه در جاهای مختلف در فارسی دری به صامت‌های دیگر بدل شده و یا حذف شده‌اند، از جمله:

آغازی فارسی میانه، در فارسی دری به $b$ بدل شده است:

<table>
<thead>
<tr>
<th>فارسی میانه ترفنی</th>
<th>دری</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>wād</td>
<td>wad</td>
</tr>
</tbody>
</table>

آغازی فارسی میانه، در فارسی دری به $g$ بدل شده است:

<table>
<thead>
<tr>
<th>فارسی میانه ترفنی</th>
<th>دری</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>āwād</td>
<td>āwad</td>
</tr>
</tbody>
</table>

پسوند $k$ یا پایان فارسی میانه ترفنی، در صورتی که $g$ بازمانده باشد در فارسی دری به ترتیب به صورت $k$ و $reve{k}$ و $ç$، $ç$ در آمده است:

<table>
<thead>
<tr>
<th>فارسی میانه ترفنی</th>
<th>دری</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>dānāg</td>
<td>dānāg</td>
</tr>
<tr>
<td>nāmag</td>
<td>nāmag</td>
</tr>
<tr>
<td>zamīg</td>
<td>zamīg</td>
</tr>
<tr>
<td>zānūg</td>
<td>zānūg</td>
</tr>
<tr>
<td>āwarzōg</td>
<td>āwarzōg</td>
</tr>
</tbody>
</table>
تکیه در فارسی دری تکیه موسیقایی است که با اندکی شدت همراه است.

صف

اسم

در فارسی دری منادا به یکی از راههای زیر مشخص می‌شود:

1. منادا نشانه‌ای ندارد.
2. یکی از حرکاتی که بهترین می‌باشد.
3. در آخر منادا (ا) می‌آید.

در منادای نوع اول و دوم تکیه کلیه بر هر دوی یک منادا واقع می‌شود.

در فارسی میانه برعهده شیوه برای منادا ساختن اسم رایج بوده است، اما

دریازهٔ جای تکیه، به قطع سختی نمی‌توان گفت.

در فارسی میانه رابطهٔ میان مضاعف و مضاف الیه با ((g)) نشان داده می‌شده است.

در فارسی دری علاوه بر کسره‌ای اضافه، (از) و (را) هم برای نشان دادن رابطه‌

مضاف و مضاف الیه به کار می‌روند. تاریخ بلعمی ۳، پس جوان ابراهیم به آتش رسد آن سلسله‌ها را همه بترکانید و یک تار موهی از

وی (یک تار موهی) نیازدرا.

در بیت زیر که از انوری است، "ناموس... قضا را" به جای "نامرس قضا".

رجوع شود به:

1. خانلری، وزن شعر فارسی؛ تهران: ۱۳۴۵، ص ۱۴۸.
2. وزن شعر فارسی؛ ص ۱۵۲.
3. تاریخ بلعمی؛ تصحیح ملک الشماری بهار؛ به کوشش محمد پریون گنابادی، تهران: ۱۳۴۱، ص ۱۹۱.
4. دیوان انوری؛ چاپ مدرس رضوی؛ تهران: ۱۳۴۷، ج ۱، ص ۵.
آمده است:
ازتیغ توای بقیه‌ای دولت ناموس‌ب‌ه‌شود قضا‌را
در فارسی میانه از حرجه‌ی اضافه برای نشان دادن نقش اسم در جمله استفاده
می شده است. این روش در فارسی دری هم به کار گرفته شده است. در فارسی
میانه حرجه‌ی اضافه هم پیش از اسم می آمده اند و هم پس از آن، این روش در
فارسی دری ادامه یافته است.
اسم در فارسی میانه با صفت‌های اشاره، که با موصوف خود مطابقه می‌کرده،
mعرف می شده و با $e$ تکره می‌گردد است. در فارسی دری اسم با صفت‌های
اشاره، که با موصوف خود مطابقه نمی کنند، معرفی می‌شود و با 'یکی'، 'یکه'
و $e$ تکره می‌گردد. در فارسی دری ممکن است اسم که با 'یکی' و یا
'یکه' تکره شده با 'یدی' هم تکره شود. در بیت زیر که از فردوسی است، 'آتش'
با 'یکه' و 'یدی' تکره شده است:
زخاش‌الک وز خار و شاخ درخت یکی آتشی بر فره‌وزید سخت
هنگامی که اسم صفتِ داشته باشد، 'یدی' گاه به اسم متصل می‌شود و گاه به
صفت: مردی نیک، مرد نیکی.
فارسی میانه، شمار مشتی نداشت است. اسم یا به صورت مفرد به کار می رفته
است و یا به صورت جمع.
عربي، شمار مشتی دارد. اسم در حالت رفع با 'این' و در حالت نصب و جر
بتین مشتی می‌شود. در فارسی اسم‌های عربي به شیوه‌ی عربي مشتی می‌شوند. در
نثر با 'این‌های' در نظم با 'این‌ها' و 'این‌های' منوچهری:
ولیکن شوود تری این فرزون چو تابنده بیش اندرا نیک‌ران؟
نشانه‌های جمع در فارسی میانه -ان و -ان- بنده است. تنها به-
-ان های دری سری‌های است. در فارسی میانه -یه - از صفت قید می‌ساخته است.

1. شاهنامه؛ چاپ مسکو، ج۲، ص ۱۷۱.
2. دیوان منوچهری؛ چاپ دبیرستانی، تهران: ۱۳۲۶، ص ۶۱.
تاریخ زبان فارسی

294

در متن من‌آخر فارسی میان‌های زرده‌نشی برای ساختن جمع از مفرد به کار برده شده است. در فارسی دری به صورت "-ها" در آمده و برای ساختن جمع از مفرد به کار می‌رود. تنها در کلمه "تنها" است که "-ها" در ساخت قید به کار رفته است.

در بالا دیده که پایانی فارسی میان‌های ترفنی در فارسی دری به صورت ag در آمده است. اما ag پیش از پسوند -ه- و نشانه جمع -ان در آمده است. این نشانه که در فارسی دری اسم مختوم به های غیرمنفوع به جای "-ان" با "-گان" به صورت جمع در می‌آید و اسم مصدر به جای "-ی" با "-گی" ساخته می‌شود. اسم‌های عربی که تای مدرّد ندارند، اگر تای مدرّد آن کلمه‌ها، در فارسی، تلفظ شود، در جمع به جای "-ان" با "-گان" به صورت جمع در آمده و اسم مصدریان به جای "-ی" با "-گی" ساخته شده است:

<table>
<thead>
<tr>
<th>اسم مصدر</th>
<th>جمع</th>
<th>معشوقگان</th>
<th>معشوق</th>
<th>طلا و گل‌ها</th>
<th>نخ و قیف</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>مفرض</td>
<td></td>
<td>معشوقگان</td>
<td>معشوق</td>
<td>طلا و گل‌ها</td>
<td>نخ و قیف</td>
</tr>
</tbody>
</table>

در فارسی دری اسم‌های عربی به شیوه‌ای که در عربی رایج است، به صورت جمع در می‌آیند. در عربی دو شیوه در ساخت جمع از مفرد به کار می‌رود:

1. در فارسی دری اسم‌های عربی که ایکه دارند به صورت تلفظ شده‌اند، یکی بدون "ت" و دیگری با "ت":

<table>
<thead>
<tr>
<th>محله</th>
<th>مشاوره</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>محله</td>
<td>مشاوره</td>
</tr>
</tbody>
</table>

دو صورت مختلف یک اسم عربی در فارسی به یک معنی به کار رفته، اما گاهی میان دو صورت مختلف، اختلاف معنی پیدا شده است. مثلاً در فارسی امروز "اراده" و "فاراده"، "قروه" و "قره") باهم اختلاف معنی دارند.
الف) شیوه‌ای که صورت مفرد دگرگونی شود:

- جمع
- مفرد
- علماء
- رجل
- مصالحه
- سبل
- کاسب
- کبک

به جمع‌هايي که از دگرگون شدن صورت مفرد به دست مي آيند، جمع مكسر ى (مکسیر) يعني جمع شکسته مي گويدند.

ب) شیوه‌ای که صورت مفرد دگرگون نمي شود. در این شیوه به مفرد نشانه‌های زیر انرژوده می شود:

1. یا یات برابر جمع بستن اسمهاي مؤنث. یا یات عربی برابر جمع بستن اسم فارسي هم به کار رفته است. اگر اسم فارسي به (امروزی) فارسي دري ) و (امروزی) a فارسي دري )، یا جات به چای یا یات برابر جمع بستن به کار مي رود:

- جمع
- مفرد
- ترشی جات
- نوشتی جات

عوام از یا یات و یا یات عربی مورد به جمع بستن اسمهاي فارسي استفاده مي كنند.

2. یا یا در حالت رفع و یا یا در حالت نصب و جر. در فارسي از یا یا برابر جمع اسمهاي عربی كه به (ِ) ختم شده باشند استفاده مي شود و در ديگر موارد یا یا به کار می رود.

به جمع‌هايي که صورت مفرد آنها دگرگون نمي شود جمع سالم مي گويدند.

برخی از جمع‌هاي مکسر عربی در فارسي دري مفرد به شمار آمدان:
طلا به: جمع طالب، عمله: جمع عامل، فعله: جمع فاعل.
در فارسی دری برخی از اسمهای جمع مکسر عربی برای مبالغه، دوباره با
-
-های جمع بسته شده اند. منچهری 1:
- بیابان درنورد و کوه بگذار
- منازلها بکوب و راه بگسل
در فارسی دری برخی از اسمهای مکسر عربی گاه مفرد و گاه جمع به شمار
آمده اند. از بیت‌های زیب که از منطق‌های است، «عجب‌ای» مفرد به شمار آمده
است:
- یافته مردی گورکن عمری دراز
- چه عجب‌ای دیده‌ای در زیر خالک
کین سگ نفسم همی هفته‌سال
یک دم پرما نیک طاعت نبرد
- صفت
در فارسی دری، همچون فارسی میانه، صفت هم پیش از موصوف می‌آید و هم
پس از آن؛ در صورتی که صفت پس از موصوف بیاید، میان صفت و موصوف
- فاصله می‌شود.
- در فارسی میانه، صفت از لحاظ افراد و جمع، گاه با موصوف مطابقه می‌کرده
و گاه مطابقه نمی‌کرده است؛ اما صفت اشاره که پیش از موصوف خود می‌آمده با
آن مطابقه نمی‌کرده است. در فارسی دری برای موصوف جمع غالباً صفت مفرد
آورده می‌شود. در فارسی دری صفت اشاره با موصوف خود مطابقه نمی‌کند.
- در فارسی دری برای اسمهای مؤنث عربی گاه صفت مؤنث آورده شده است:
- صفت عظمی: قرون خالیه
در فارسی دری نوع صفت تفضیلی وجود دارد:
1. دیوان منچهری، جام جبری، دیبیرسیا، تهران: 1326، ص 52.
2. منطقِطوره، جام دکتر گوهبی، تهران: 1365، ص 11.
1. صفت تفضیلی قیاسی. صفت تفضیلی قیاسی بر صفت‌های اطلاق می‌شود.
2. صفت تفضیلی سماعی. صفت تفضیلی سماعی بر صفت‌های اطلاق می‌شود.

با هدایت و به کمک طاق از اینگونه که در فارسی میانه ترفندی گفته شده، هم به عنوان صفت تفضیلی سماعی به کار برده شده است.

در فارسی دو صفت تفضیلی های معدود و غیرمعدود می‌باشد که دیگر آن ۹۷/۶ بیان شده‌اند.

در ایرانی مینه‌گذاری، صفت علی‌الی از صفت مطلق با پسوندهای -en- و -išt‌- ساخته می‌شود و از صفت تفضیلی و علی‌الی با پسوندهای -eš- و -išt‌- ساخته می‌شود. در فارسی دوی ساخت صفت علی‌الی با پسوندهای -en- و -išt‌- است.

1. سفرنامه ناصر خسرو، چابک دکتر دیبیسایی، تهران: ۱۳۵۵، ص ۱۴، ص ۱۱۵.
پیشکش

اریخ زبان فارسی

298

در فارسی دری صفت عالی از صفت تفضیلی با 
پسوند «-en» که بازمانده اریای میانهی نسبی است، ساخته می‌شود.
در فارسی دری «-dum» و «-išt» با صورت مرسد در بهشت و 
مهست و نخست و «افلام» (ابد) دیده می‌شود.

عدد

در فارسی دری عدد ترتیبی از عدد اصلی با پسوند «-um» (فارسی میانه)
ساخته می‌شود. میانه «دو» و «سه» و پسوند «-e» در فارسی دری «www» 
امروزه «-77» تلفظ می‌شود (دوم، سوم)، و با «77» برای سهولت تلفظ آمده
است (دویم، سیم) در فارسی دری به جای «نخست» و «نخستین» کلمه «اول»
عرفی هم به کار برده شده است.

در هدایای المعلمنین فی الطب، «دیگر» به جای «دیگر» و «سیدیگرام» به جای
«سیدیگر» هم آمد است.

زوج نخستین از مهره نخستین روید... زوج دیگری از مهره دیگر... و 
زوج سیدیگرام بیرون آید از گرد آمدن مهره سیدیگرم.

ضریب

در فارسی میانه ضمیر متفصل شخصی صرف می‌شده و دو حالت داشته است:

1. حالت فاعلی 2. حالت غیرفاعلی.

در فارسی دری ضمیر شخصی صرف نمی‌شود.

من بازمانده است و آن در فارسی میانه ضمیر اول شخص مفرد در 
حالات غیرفاعلی است.

تو بازمانده است و آن در فارسی میانه ضمیر دوم شخص مفرد در حالت 
فاعلی است.

---------------------------------------------------
1. چاپ دکتر متینی، مشهد: 1344، ص 53.
او بازمانده‌ی است و آن در فارسی میانه ضمیمر سوم شخص مفرد در حال فاعلی است.
فوی بازمانده‌ی اَوَه است و آن در فارسی میانه ضمیمر سوم شخص مفرد در حال غیرفاعلی است.

ما و شُما به ترتیب بازمانده‌ی ašmāh و amāh است. در فارسی میانه است و آن در فارسی میانه ضمیمر سوم شخص جمع در حال فاعلی است.

اَیِشان بازمانده‌ی oṣān است و آن ضمیمر سوم شخص جمع در حال غیرفاعلی است.

از ضمایر متصل شخصی در بخش نحو گفتگو خواهد شد.

فعل
در فارسی میانه کلیه افعال از دو ماده ماضی و مضارع ساخته می‌شوند. در فارسی دری هم همه افعال از همان دو ماده ساخته می‌شوند. ماده‌های مضارع فارسی دری همان ماده‌های مضارع فارسی میانه اند که گاه باه‌های اختلاف تلفظی جزئی دارند. در فارسی میانه ممکن است ماده ماضی و اسم، ماده مضارع در سرعت فرود شود. این روش در فارسی دری هم رایج است. فعل‌های زیر از ماده مقامار ساخته می‌شوند:

1. مضارع اختباری که باشندگان های خاص خود ساخته می‌شوند. شناسه‌های خاص مضارع اختباری همان شناسه‌های فارسی میانه اند با تغییرات تلفظی:

<table>
<thead>
<tr>
<th>فارسی دری</th>
<th>فارسی میانه تلفظی</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>اول شخص مفرد</td>
<td>œm</td>
</tr>
<tr>
<td>دوم شخص مفرد</td>
<td>ṣe(h)</td>
</tr>
</tbody>
</table>

1. فرهنگ تاريخی زبان فارسی؛ تهران: ۱۳۵۷، ج. ۱.
حفظ‌الزبان فارسی

سوم شخص مفرد
- ـد
اول شخص جمع
- ـم
دوم شخص مفرد
- ـد
دوم شخص جمع
- ـد
سوم شخص مفرد
- ـد
سوم شخص جمع

فعل امر که با شخص‌های خاص خود ساخته می‌شود. شناسه‌های وابستگان

فعل امر همان شناسه‌های فارسی میانه‌اند با تغییرات تلفظی:

فارسی میانه ترفانی
- دوم شخص مفرد
- ـد
سوم شخص مفرد
- ـد
دوم شخص جمع
- ـد
سوم شخص جمع

فعل دعایی؛ در فارسی میانه، مضارع التزامی از ماده مضارع و شناسه‌های خاص فعل التزامی ساخته می‌شده است. در فارسی دری فعل منضروب التزامی همان مضارع اخباری است. از کاربرد فعل می‌فهمیم که فعل به کار رفته، مضارع اخباری است با التزامی.

از صیغه‌های مختلف فعل التزامی تنها صیغه سوم شخص آن به فارسی دری رسیده و برای بیان دعا و آن‌هایی که کار برده می‌شود فی از شعر سعدی:

پیکتی به منت‌های اسد برساند و جشم به مرسماد
مثال از شعر ایرج میرزا:

دشتی که روز راهیت قهر تو آنجا ها حشر نرویاد دگر مهن کیاب
در فارسی دری، فعل دعایی سوم شخص مفرد، ماده دعایی فرض شده و از آن فعل دعایی دوم شخص مفرد ساخته شده است؛ مثال از شعر خاقانی:

1. کلیات سعدی؛ پای دو، تهران: ۱۳۶۳، ص ۴۶۷.
2. دیوان ایرج میرزا؛ پای دکتر سجادی، تهران: ۱۳۸۹، ص ۱۸۹.
3. دیوان خاقانی؛ پای دکتر سجادی، تهران: ۱۳۸۸، ص ۳۵۰.
بادی به چهار فصل خیرم بادی به هزار عفیض شبانه در فارسی میانه مضارع تمامی، فقط صیغه‌ای برای سوم شخص مفرد داشته و آن از ماده‌ مضارع و شناسه (h) و ساختمه می‌شده است. (3- فارسی میانه در فارسی دری به صورت ۷-۵) در آمده و برای ساختمان فعل تمامی از هر صیغه‌ای از وجه اخباری به کار رفته است. فعل تمامی در فارسی دری در موارد زیر به کار برده شده است:

1. برای بیان امری که در خواب گذشته‌های در این مورد تنها آن فعل تمامی به کار می‌رود که از فعل ماضی ساختمه شده است؛ مثل آن از شعر حافظ:

2. برای بیان شک، مثل آن از شعر رودکی:

3. در جمله شرط و جزای شرط؛ مثل آن از شعر سعدی:

4. برای بیان آرزو و تنمی؛ مثل آن از شعر حافظ:

5. برای رفت‌پار سفر کرده می‌رسد، ای کاج هرچه زودتر از درآمدی یا فعل ماضی فعلی می‌سازد که دلالته می‌کند بر اینکه امری در گذشته بطور عادت انجام می‌گرفته است:

«ظالمی را حکایت کنند که هیزم درویشان خریدی به حیف و توانگران را دادی به طرح»

__________________________
1. دیوان حافظ؛ چاب گزینی، ص ۲۰۶.
2. دیوان رودکی؛ چاب براگینسکی؛ مسکو: ۱۹۶۴؛ ص ۱۰۶.
3. کلیات سعدی؛ ص ۲۷۳.
4. دیوان حافظ؛ ص ۳۰۶.
5. کلیات سعدی؛ ص ۶۰.
در فارسی دری روش مجهول ساختن فارسی میانه، متروک شده و روش دیگری که در صفحات آینده خواهد آمد رایج شده است.

در فارسی میانه فلز لازم با پیوستن به ماده مضرات، متعود می شده، در فارسی دری "آن"، و گاهی "آن"، به چاپ این به ماده مضرات فعل لازم پیوسته می شود و آن را متعودی می کند:

خوابیدن به جای خوابانیدن؛ مثال از شعر فردوسی:

سیمی می‌خواهد فلزدان از کاتیشتری به جای کاتیشتری. نمونه از هدایت‌المنابعی در الطب:

خراج تبلیغانه را خیابان ... حاضر آید به کاتیشتری از پس آن که ضمادهای پزشکی بر نهاده بود ... والی باعث کاتیشتری و کاتیشتری تاریم پیرون آید.

فارسی میانه دو نوع ماده ماضی دارد: ۱. اصلی ۲. جعلی که از -ist و -ist تولید می شود.

اسم و ماده مضرات وماضی ساخته می شود.

ماده‌های ماضی فارسی دری همان ماده‌های ماضی فارسی میانه اند که گاه در تلفظ باهم اختلاف جزئی دارند.

در فارسی دری یکم - ص بوده به صورت مدرسه باقی مانده، اما - یکم -ص زندگانی بوده و برای ساختن ماده ماضی جعلی از ماده مضرات به کار برده می شود: آورده = آورد. در حالی که ماده ماضی ماده مضرات اصلی، ممکن است جعلی باشد، ماده‌های ماضی ماده‌های مضرات زیر همیشه جعلی اند:

۱. ماده مضرات متعود شده با آن. ممکن است "آن" (آن + آن)

تخلف پیدا کند، و به صورت "آن" در آید:

خوابانید ➔ خوابانید
گرفتگی ➔ گرفتگی

۲. ماده مضراتی که در اصل ماده ماضی است: خلفید.
3. ماده مضارعی که از اسم ساخته شده است: نامید.
4. ماده های مضارعی که بازمانده های ماده های آن‌گونه ایرانی باستانند:

پرسید، تفسیд.

در فارسی دری از ماده‌های ماضی، فعل ماضی اخباری ساخته می‌شود. در فارسی میانه، مزین از فعل‌های لازم و متعدد بی‌روش‌های خاص خود که در بخش دوم این کتاب شرح داده شده، ساخته می‌شوند. در فارسی دری روش‌های ساخت فعل ماضی اخباری را باید در فارسی میانه متروک شده است. در فارسی دری روش ساخت فعل مضارعی اخباری فارسی میانه برای ساخت فعل ماضی اخباری به کار برده شده، بدين ترتیب که شناسه‌های خاص فعل مضارع

اخباری به ماده ماضی پوسته شده و از آن ماضی اخباری ساخته است.

در فارسی دری روش‌هایی که برای ساخت فعل ماضی نقیبی می‌باشد و ماضی جهانی و فعل مجهول، چه شرح آنها در بخش دوم این کتاب گذشته، متروک شده و روش‌های جدیدی به کار گرفته شده است.

در فارسی دری ماضی نقیبی ساخته می‌شود از صفت فاعلی گذشته فعل لازم (مانند نشسته، ایستاده و غیره) و صفت مفعولی فعل متعددی (مانند خورده، زده) با صورتهای متصل "بودن" که عبارتند از:

در فارسی دری ماضی بعد ساخته می‌شود از صفت فاعلی گذشته فعل لازم

و صفت مفعولی فعل متعددی با صورتهای ماضی "بودن" که عبارتند از:

1. نیکی‌نیک ناصر خسرو؛ چاب مینوی و محقق، تهران: ۱۳۵۷، ص۲۷۲.
در فارسی دری فعل ماضی التزامی از صفت فاعل گذشته فعل لازم، و از صفت مفعولی فعل گذشته تعهدی با صورتهای مضارع (بودن) ساخته می‌شود که صورتهای مضارع فعل (بودن) عبارتند از:

مفرد

اول شخص بودم
دوم شخص بودی
سوم شخص بود

باشیم یا باید
باشی یا بود
باشد یا بود

ساخت ماضی التزامی با "بود"، "بوی" ... کم استعمال است:

"گفتند پس مهاجر که بود؟ گفت آن که از کار به برده بود".

در فارسی دری فعل مجهول ساخته می‌شود از صفت مفعولی و "شدن"، "آمدن" و "گشتنت"، شخص و شمار و زمان فعل مجهول را صورتهای مختلف "شدن"، "آمدن" و "گشتنت" معین می‌کند. "گفته آمد" ماضی سوم شخص مفرد است، چون "آمد" ماضی سوم شخص مفرد است. "گفته آید" مضارع سوم شخص مفرد است، چون "آید" مضارع سوم شخص مفرد است. "گفته" خواهد شد" آینده

سوم شخص مفرد است، چون "خواهد شد" آینده سوم شخص مفرد است.

در فارسی میانه مفهوم آینده با فعل مضارع اخباری و التزامی بیان می‌شود. در فارسی دری مضارع اخباری برای بیان مفهوم آینده هم به کار می‌روند و بازمانده فعل مضارع التزامی (تنها سوم شخص مفرد) هم برای بیان مفهوم آینده به کار برده شده است. علاوه بر آن در فارسی دری "خواستن" با مصدر مرجع و نام‌دری که برای بیان
مفهوم آینده به کار می‌رود. مصایضه "خواستن" برای بیان مفهوم آینده در گذشته و مضارع آن برای مفهوم آینده ساده، صیغه‌های مختلف "خواستن"، که شخص و شمار فعل را مشخص می‌کند، پیش از مصدر می‌آید، اما ممکن است پس از آن هم بیایند.

مثال از سهم عیار:

"تقدیر از دیدن چنان بود که آن شب که عروسی خواستت بود خاطور و کانون، وقت چاشتگاه نقم بریده بودند در زیر تخت خورشید‌شکنی، چنان که پایه تخت فروخواست آمدند." 1

چنان شد زگفتگار او پهلوان
یک دانست کامند به نزدیک مزگ
همی رنگ تو داد خواهد به آدام
که بدایی زاغیز با کیقباد

از ادات (w) hēb، nē، bē، ba
فارسی میانه، ادات (e)، (w)، ma

فارسی در ترجمه انگلیسی:

bē و ba
- بدون آنکه تغییری در معنی فعل بدهد، پیش از هر نوع فعلی می‌آید.

فارسی میانه در فارسی دری "من" و "هم" شده است.

nē
- فارسی میانه در فارسی دری "می" و "هم" شده است.

ma

فارسی میانه در فارسی دری "همی" و "می" شده است.

هامē

"همی" و "می" در فارسی دری در نثر، به ویژه نثر علمی، پیش از فعل می‌آید، اما در شعر پیش از فعل یا پس از آن، با فاصله یا با فاصله، می‌آید:

راست چون رفتی پس او، پیش آردید خوی
سوی یزدان، دانامحتمم و باختیست
تابه گلگون می، هم تو روز خود گلگون کنی

1. سمک عیار; چابک دکتر خانری، تهران: ۱۳۴۷، ج۱، ص ۶۹.
2. و ۳۶. شاهنامه؛ ج۲، ص ۸۴ و ۷۴ و ۷۹.
3. ۷۴ و ۸۶. دیوان ناصرخسرو؛ ص ۲۴۳ و ۲۴۴.
4. ۷۴ و ۸۶. دیوان ناصرخسرو؛ ص ۲۴۳ و ۲۴۴.
سپیدچه از دست رستم بجست بخاکیان رستم هم پیش دست«ن» پیش از همی و «می» می آید؛ اما ممکن است پیش از فعل هم آورده شود:

ما را همی فرید گشت دمادم تو دارم آن درد که عیسیش به سرم نرسد. تشننده دل به آبی می نرسند دیده جز بر سر سراب می نرسد. یارب چه حوش است انجام هر لحظه تماشایی هنگامی که همی و می با فعل به کار قرار می رود معمولاً فعل بدون «ب-» می آید، اما ممکن است با «ب-» هم باید: از نام بدار همی ببندرسی آسایش نیمی ای چرخ آسیابی هر گز قدمی باشند جنبه مکانی هنگامی که فعل پیشوند دارد پیشند پیش از همی و «می» می آید؛ اما ممکن است پیشوند پیش از همی و «می» هم آورده شود:

اندرین میدان که خود را می دراندازد جهود صد سورة هجر می فروختانی به جانی که بی تو مرا می بیاید به خانمی که بی تو مرا می بیاید:

<table>
<thead>
<tr>
<th>تاییدگان و افراد مربوط به اثر</th>
<th>صفحه</th>
<th>تاریخ استعفا</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>1. شاهنامه</td>
<td>چ. 24</td>
<td>ص. 239</td>
</tr>
<tr>
<td>2. دیوان ناصرخسرو</td>
<td>ص. 239</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>3. دیوان خاقانی</td>
<td>ص. 24</td>
<td>ص. 239</td>
</tr>
<tr>
<td>4. همان</td>
<td>ص. 24</td>
<td>ص. 239</td>
</tr>
<tr>
<td>5. دیوان سلیمان</td>
<td>ص. 24</td>
<td>ص. 239</td>
</tr>
<tr>
<td>6. دیوان ناصرخسرو</td>
<td>ص. 24</td>
<td>ص. 239</td>
</tr>
<tr>
<td>7. همان</td>
<td>ص. 24</td>
<td>ص. 239</td>
</tr>
<tr>
<td>8. دیوان ناصرخسرو</td>
<td>ص. 24</td>
<td>ص. 239</td>
</tr>
<tr>
<td>9. دیوان سلیمان</td>
<td>ص. 24</td>
<td>ص. 239</td>
</tr>
<tr>
<td>10. دیوان آشوری</td>
<td>ص. 24</td>
<td>ص. 239</td>
</tr>
<tr>
<td>11. همان</td>
<td>ص. 24</td>
<td>ص. 239</td>
</tr>
</tbody>
</table>
پیشوندهای فعلی (که شاید اگر آنها را قید بنامیم اصلح درست نیاورد برا آنها اطلاق کرده ایم) از نظر کاربرد ممکن است پیش از فعل یا پس از آن و با فاصله یا بی فاصله بپایند:

چنینتا شب تیم و آمد فرآز
همه تا در راز رفت‌ته فرآز
چو آمد بران، کوه هیزم فرآز
نوبهار آمد و اورد گل تازه فرآز
نربرپرسی یکی مشکل گوید به خشم
داد گسترش شود گرد کند دامن جور
رفت‌ته ای مکه دیده آمدی به بزر
باز شیطان به زمین آید بهار پرور
سخن‌های رافضیانست که آورده بایز

چون نیک اختیر شهنگاه سرافراز
بزرک مرگ که کوک تو دارد همی نگاه
از راز دهر گرچه گرفتست پرده بر
زود برندندش به جای خوشیش بارژ

چون بخفن آنجا غلام سرافراز
من نیابی این زمان آن قطره به از

برخی از پیشوندهای فعلی فارسی دری به برعی از فعلها یک معنی خاص
می دهد به فعلهایی معنی های مختلف می دهنده و به فعلهایی هم هیچ معنی
خاصی نمی دهد.

1. شاهنامه ؛ج، ص : 61 ص 169. 2. همان ؛ ص 62. 3. همان ؛ ج. ص. 38.
4. دیوان منوچهری ؛ چاب دکتر دیرسپا، تهران ؛ ص. 329. 5. دیوان ناصرخسرو ؛ ص 14. 6. همان ؛ ص 301.
نمونه بی‌دردستی: با فعالیت‌های دلالت می‌کند بر انجام عمل از پایین به بالا.

فردوی: زرین بر گرفتن به کردار گویی چو چوگان به زخم اندر آید به دوی.

منوهی: بر آمد زکوه ابر مازندران چو مار شکنجه و ماز اندرا.

ناصر خسرو: برشنو زهور به عالم عالمی زرین عالم پر عوار پر آهو. انوری: آری مرا چه جرم بود بر نمی رسم.


قصص الینیا: 

دواری یکی با چهار هزار سوار برنشست و روی به تاریکی نهد.

ناصر خسرو:

برس که کردگار چرا کرده ست این گنبد مدادر خضررا را.

برس به کارها به شکیبایی زیرا که نصرانت شکیده را.

انوری:

گرفتم که چو روزگار برگردید تونیز چو روز گرار برگردید.

1. ماه‌الهیه؛ ج، ص ۱۴۴. 2. دیوان منوچهری؛ ص ۶.
3. دیوان ناصرخسرو؛ ص ۱۶۳. ۴. دیوان انوری؛ ج، ص ۳۸۳.
5. کلیات سعدی؛ ص ۷۳۷.
6. قصص الینیا، چاربیغ‌انی، تهران: ۱۳۵۹، ص ۲۲۶.
7. دیوان ناصرخسرو؛ ص ۱۶۷.
در شواهد زیر (برآسودن) با «آسودن»، «بربودن» با «برآشفت» با «آشفت» از نظر معنی هیچ تفاوتی ندارد. شاید بتاوان گفت «برآسودن»، «بربودن» و «برآشفت» را نسبت به «آسودن»، «ربودن» و «آشفت» تأکیدی هست؛ انوری:

خدامت من بدروسان ویگو، چونی از در سر، برآسودید ۱
ویس و رامین:

اگر چه شمر بی اندازه بودشین.
فردوسی:

تهمنفت برآشفت و با طوس گفت که رهیم را چالم باده ست جفت ۲

در فارسی میانه مصدر به دو گونه است، مرخم و نامرخم. مرخم همان ماده‌اماضی است. مصدر نامرخم از ماده‌اماضی با پسوند «ان» ساخته می‌شود. مصدر در فارسی میانه علاوه بر کاربرد اسمی، به عنوان تابع فعلهای کمکی هم به کار می‌رود. فعلهای کمکی ممکن است پس از مصدر باینده یا پیش از آن در فارسی میانه و مصدر نامرخم از ماده‌اماضی با پسوند لغت «ان» ساخته می‌شود. در فارسی دری ناحیه کربرد مصدر همانند نحوه کاربرد آن در فارسی میانه است؛ فردوسی:

گرفتند لیاراست ویست و کسی بران برهمی راند باید سخن بناید که پیوند ماند به بن ۶
دران نیستان بیشه شیر بود که پیلی نیارست ازونی درون ۷
ویس و رامین:

اگر فرهنگ‌شناسان من کرد باهم گزند افظون زانداره نمایم ۸

۱. همان؛ ص ۹۱۹
۲. ویس و رامین؛ ص ۱۴۵
۳. شاه‌نامه؛ ج ۴، ص ۱۹۴
۴. شاه‌نامه؛ ج ۳، ص ۴۴
۵. همان؛ ص ۷۴
۶. همان؛ ج ۲، ص ۹۱
۷. ویس و رامین؛ ص ۱۶۴
۸. همان
سعدی:
به عندرتوهی توبر رستن از عذاب حکای خدای و لیک می‌توان از عذاب مردم رست

در فارسی دری از ماده‌مناضی اسم مصدر، صفت فاعلی و صفت مفعولی ساخته می‌شود:

1. اسم مصدر با پسوند آر- فارسی میانه:
"آر".

2. صفت فاعلی با پسوند آر- فارسی میانه:
"آر".

3. صفت مفعولی با پسوند آر- فارسی میانه:
"آر".

بردار، خواتستار.

3. صفت فاعلی و مفعولی با پسوند - آ- فارسی میانه:
ا . صفت فاعلی است اگر ماده مناضی از فعل لازم باشد، صفت مفعولی است اگر ماده مناضی از فعل متعدل باشد.

فاعلی

مفعولی

پخته

کشت

ایستاده

نشت

در فارسی دری از ماده مضارع، اسم مصدر و صفت فاعلی ساخته می‌شود:

1. اسم مصدر با پسوند - آ- فارسی میانه:
ناله، گریه

2. اسم مصدر با پسوند - آ- فارسی میانه:
نازش، نالش

3. صفت فاعلی با پسوند - د- فارسی میانه:
گیره، ماله

4. صفت فاعلی با پسوند - آ- فارسی میانه:
گیرا، دانا

کلیات سعدی: 83
ویژگی‌های دستوری فارسی دری

5. صفت فاعلی با پسوند-ان → فارسی میانه:
- میرفان، گربان

6. صفت فاعلی با پسوند-نده → فارسی میانه:
- گیرنده، داننده

قید

در فارسی میانه علاوه بر واژه‌هایی که همیشه به صورت قید به کار می‌رفته‌اند، از صفات هم به عنوان قید استفاده می‌شود است. در فارسی دری هم این روش معمول است. «سخند» و «زیبا» صفتند، اما در بیت زیر قیدند:

سخند زیبایی روی یکبارگی در تو حیوان من شود نظارگی.

در فارسی دری اسم‌های منصوب عربی به عنوان قید به کار رفته‌اند:

سریعاً، هر آن‌ها، موغقاً، عواوم به قیاس با «سریعاً» و «مانده‌ایش»، لغات فارسی و لغات اروپایی دخیل
در زبان فارسی را «منصوب» می‌کند و آن‌ها را به عنوان قید به کار می‌برند:

ناجارت، گاهی، دوماً، تلفن، تلگرافاً.

حرف اضافه

در فارسی میانه حرف اضافه هم به صورت پیشوازه به کار می‌رفته و هم به صورت پسوازه، در فارسی دری «را» همیشه به صورت پسوازه به کار می‌رود. حرف‌های اضافه دیگرغالباً به صورت پسوازه به کار می‌روند، اما برخی از آن‌ها به صورت پسوازه هم به کار رفته‌اند.

در بیت زیر «بر» پس از «آسمان» آمده است:

1. کلیات سعیدی؛ ص ۸۳.
2. preposition 3. postposition
تاریخ زبان فارسی

روش دادر سنتاره آسامان بر همیدون مهر دارد تن به جان نگردد و فرامین پشیمان، نه درگز مشکن ب، با دوست پیمان.

در بیت زیر "اندر" پس از "روز عید" آمده است:

پسر خوب روز عید اندر
رود اول به خندمتش مادار
در فارسی دری یک اسم ممکن است دو حرف اضافه داشته باشد که یکی پش از آن و دیگری پس از آن می‌آید. در بیت زیر "سنگ" دو حرف اضافه دارد، یکی "به" و دیگر "اندر":

ز اندر کف میرود دیبا پرست
هنوز ای برادر به سنگ اندرست.

واژه سازی

روش واژه سازی در فارسی دری با روش واژه‌سازی در فارسی میانه فرقی ندارد.

در فارسی دری واژه به راه‌های زیر ساخته می‌شود:

1. از پیشونده و پسونده اسم و صفت و ماده ماضی و مضارع فعل

بی‌خار، نابخارد، خردمند، خردمندی، نایافت، هم نشتست، نایاب، هم‌شین.

-āwand برخی از پیشوندها و پسوندهای فارسی میانه چون -χو (اندازه) و (به معنی ـ مند) به فارسی دری نرسیده و برخی چون -duš (پسونده) که در ساخت اسم، صفت و ماده ماضی و مضارع به کار می‌رود، به فارسی دری به صورت نیم مدرسه سباست، از جمله در دشت، دشتام، بریزن (وسیله برشت کردن)، نهتنی (وسیله نهفتن).

در فارسی دری "ذو" و "ذی" عربی ـ که هر دو اسم‌دادن پیشونده شمار آمده‌اند، البته می دانیم که "ذو" در حالی رفته و "ذی" در حالی جر به کار

1. وسی و رامین؛ ص 159. 2. دیوان ایرج میرزا؛ ص 153. 3. کلیات سعدی؛ ص 272.
ویکی‌های دستوری فارسی دری ۳۱۳

می رود؛ و قابل توجه است که «ذ» بیشتر از «ذو» به کار رفته است:

ذو فونن، ذوفضل، دیفسانین
ذیربط، ذی حساب، ذینفوذ
دو حرف عربی «بلا» (بلا + لا) در فارسی دری به عنوان پیشوند در ساخت صفت از اسم عربی به کار رفته است:

بلااثر، بلامنازع، بلاشرط
به قیاس با «بلااثر» و مانندهایش «بلا» با «درنگ» فارسی ترکیب شده و از آن «بلا درنگ» به وجود آمده است.

«لا» عربی هنگامی که با کلماتی ترکیب شود که آن کلمات جداگانه در فارسی به کار می‌رود، با یک پیشوند به شمار آورده شود:

لا مکان، لا مذهب، لاهرهیت، لا فقد، لا مروت.
در فارسی دری «چی» ترکیب به عنوان پسوند در ساخت صفت از اسم رواج پیدا کرده است.

۲- از ترکیب اسم و اسامی، اسم و صفت، صفت و اسم، اسم و قید و ضمیر مشترک با ماده فعل، مضارع و ماضی: سنگدل، سربلند، سیاهچشمه، جنگجو، خوشگواره، خوشخواه، خوششین بین، خاکآلو، زربت.

۳- ماده‌های فعل، بدون آنکه هیچ یکی بدانها افزوده شود. در صورتی که ماده فعل بیش از یک هجا داشته باشد، تکه به هم جای پایانی منتقل می‌شود. پوند-پوست، بند-بست، گذر-گذشته، درگذشت، دریافت.

۴- از ترکیب ماده‌های فعل با «و» در میان ماده‌ها که گاه نوشته نمی‌شود، به شرح زیر:

الف) دو ماده‌می‌ابشه از دو فعل مختلف:
آمدوشد، نشست و خاست، زندخور.
ب) دو ماده‌می‌می‌ابشه از دو فعل مختلف:
گیرودار، آویز و خواب و خور.
نحو
در فارسی دری به طور کلی در نیش، به ویژه در نشر علمی، در جمله خبری اول فاعل، پس از آن اجزای دیگر جمله و پس از آنها فعل می‌آید، اما در شعر ترتیب قرار دادن اجزای جمله آزاد است، وزن شعر جای اجزای جمله را معین می‌کند. در بیشتر زیر «منوچهر» در مصراخ اول بیت اول، پیش از فعل و در مصراخ اول بیت دوم، پس از فعل آمده است:

منوچهر بک هفت‌ه‌با درد بود و دو چشم پرآب و رخش زرد بود
به هشت‌م بیامند منوچهر شاه به سر بر دیوان آن کیانی کلاه‌اً
در فارسی دری، صفت در جمله جای خاصی ندارد، اما در نشر علمی، برخی از صفات پیش از موصوف و برخی پس از آن می‌آیند. «چند» و اعداد اصلی از جمله صفات اند که در نشر علمی پیش از موصوف می‌آیند، اما در شاهدیهای زیر پس از موصوف آمده اند:

کم‌مان پژه را به بازو فکنند به بند کم‌بر پژد تیری بچندا
«تنی چند از روندگان منتفی سیاحت بودند و شریک رنگ و راحت»
۴۸ دیدم گل نازه چند دست‌های بر گنبه‌های گل‌بنگه‌های رسی بسته‌اً
باقلی را درمی چند بر صوفیان گراد آمد بهونه در واسط، هر روز مطالبت
کرده. ۴۸

۱. شاهنامه؛ چ. ۰۱، ص. ۱۳۵، ص. ۱۹۵. ۲. همان؛ ج. ۴، ص. ۱۰۲. ۳. کلیات سعدی؛ ص. ۷۲. ۴. همان؛ ص. ۹۷. ۵. همان؛ ص. ۱۰۲.
ویرگیهای دستوری فارسی دری

چنین تا برآمدن بیرین سال پنج
پسند مرا و را خرده‌مند چار
که بودند زو در جهان یادها گار
لگد سیصد هزاران بر سر من
زنی وز من دانش بایش تو ماجور
در بیت زیر «خوودروف» صفت «شپه‌گرد» است که آرامت میان آن دو فاصله

شده است:

زیبته شپه‌گرد آرامت خوود رؤی
بنفشه آرامت همچون تو خوش بوي
در عبارات زیر «دان» صفت «ارسول» است، میان آن دو «پیش» یا «دوره»
بفرستاد فاصله شده است:

«چون رسول برفت و بگشت، آن ملک رسولی پیش ذوالقرین بفرستاد دان». 

در عبارات زیر «پی قیاس» صفت «نعمت» است، «دارد» میان آن دو فاصله

شده است:

«درویشی را ضروری پیش آمد، کسی گفت فلان نعمتی دارد یا قیاس، اگر
برحاجت تو واقف گردد، همانا که در قضای آن توقف روا ندارد». 

در فارسی دری در نه، به ویژه در نه علمی، مضاف پیش از مضاف الیه
می‌آید، در شعر ممکن است مضاف پیش از مضاف الیه و هم پس از آن بیاید. در
صورت نخست میان مضاف و مضاف الیه کسر دارا مضاف فاصله می‌شود، در
صورت دوم میان مضاف الیه و مضاف چیزی نمی‌آید. در بیت‌های زیر «سبه» و

«سبه پیش از مضاف الیه خود «ایران» و «توران» آمده‌اند:

برآمد ز ایران س به بوق و کوس
که یپروس بادا سرافراز طوس
زمگی گشته پیران سپاه من‌دان آورده‌گاه۷
رابطه میان مضاف و مضاف الیه در فارسی دری ممکن است با «از» و «را»

۷. شاهنامه: ج ۲، ص ۴۹۲.
۶. کلیات سعدی: ج ۶، ص ۱۲۶.
۵. قصص انگلیسی: ص ۲۲۶.
۴. ویس و رامین: ص ۳۲۰.
۳. هم‌خ: ص ۴۶.
۲. دیوان منوچهری: ص ۸۷.
۱. شاهنامه: ج ۱، ص ۱۰۳.
شناسان داده شدند. وقتی «از» و «را» به جای کسی اضافه به کار برده می‌شوند، ممکن است مضاف پیش از مضاف الیه بیانید ولی پس از آن. در بیت زیر

شجاعت پس از «کافران» آمده است:

آن را که چون چراگی بدی پیش آفتاد از کافران شجاعت پیش شجاعتش

در بیت شعر «قاصد» پیش از «او» آمده است:

سالها می‌گشت آن قاصد از او گرد هندستان برای جستجو

در بیت زیر «قامت» با فاصله پیش از «غضنفران» آمده است:

چون شکاگ گشودن بر تو قامت شده خ م، غضنفران را

در بیت زیر «موی» پس از «خلق» آمده است:

راست چون بانگش از دهن برخاست خلق را موی بر بدن برخاست

ضماها متسک شخصی در فارسی میانه، در جمله مضاف الیه مفعول و فاعل منطقی فعل‌هاي ماضی متعادی اند. در فارسی دری ضماها متصل یا مضاف الیه اند یا مفعول. فقط چند ضمیر متصل سوم شخص مفرد در زبان گفتاری تهران به صورت زاید با فعل ماضی، هم لازم و هم متعادی، به کار می‌روید. این کاربرد بازمانند استعمال ضماها متصل به عنوان فاعل منطقی جمله اند. دو آثار ادبی

٢٩: به صورت زاید به کار رفته است. این چند نام ام‌خ. «یک» ضمیما. نام‌خ. اند.

فردوسی:

پیاده شدش گیو و گردان به هم هر آن کس که بودند از پیش و کم

در فارسی میانه، ضماها متصل در جمله به هر کلمه ای متصل می‌شوند.

در فارسی دری در تر، به ویژه نثر علمی، ضماها متصل یا مفعول جمله باشند پس از فعل و در صورتی که مضاف الیه باشند پس از مضاف می‌آیند. ضماها

1. دیوان ناصر خسرو؛ ص ۱۷۹. ۲. منثوی معنوی؛ طبع نیکلسون، ج ۱۱، ص ۴۲۵. ۳. دیوان خاقانی؛ ص ۳۲۳. ۴. کلیات سعدی؛ ص ۸۱. ۵. شاهنامه؛ ج ۲، ص ۱۹۶.
پیشکش دستوری فارسی دری

می‌توان در شعر و نحوی که از شعر تقليد می‌کند، جای خاصی ندارند و پس از هر
یک از اجزای جمله ممکن است بیایند. در شاهد زیر "م" که مضاف الیه "دل"
است، پس از "یک" آمدی که صفت "روز" است:

یکم روز بر بندی ای دل بسیمیت
که می‌گفت و فرامندهش می‌فرود
ترابندی از من به افتاده بسی
مرا چون تودیرگ نیفه‌تکس
در ایبات زیر از سعدی، در بیت اول "ت" مفعول "باشد" است، اما پس از
حرف "گر" آمده است. در بیت دوم "ت" مفعول "خوانتد" است، اما پس از
خلق آمده که فاعل "خوانتد" است:

گفت جان باید میکن چون خسان
از این نامورتر محقق مسجود
به چشم حدق‌نات نگ در کسان
از خوانند خلق‌ت پسنده دخوی
در جملات زیر "ش" که مفعول جمله است، در مثال اول پس از "ببخشید" و
در مثل دوم پس از "نهانند" باید باید، ولی در عبارات اول پس از "عطاها"، که
مفعول جمله است و در عبارت دوم پس از "به گور" که مفعول به واسطه جمله
است، آمدی است:

"گفت حال شما معلوم شد، ترا غفو کردم و عطاهاش ببخشید."\(^{5}\)

چون ابابکر صدیق درگذشت به همان حجره به گورش نهانند.\(^{5}\)

در جملات زیر "ت"، که مفعول جمله است، پس از "کنم" باید باید، پس
از "من" آمدی که فاعل جمله است:

"گفت من او را ندانم، گفت منت رهبری کنم، دستش گرفت تا به منزل آن
شخص درآورد."\(^{6}\)

در جملات زیر "ش"، که مفعول جمله است و پس از "برخیزنند" باید باید،
پس از "خواب غفلت" که مفعول به واسطه (متجم) است، آمدی:

1. کلیات سعدی؛ ص ص 286. 2. همان؛ ص ص 298. 3. همان؛ ص ص 299.
4. قصص الامام‌ها؛ ص ص 452. 5. همان؛ ص ص 467.
6. کلیات سعدی؛ ص ص 414.
تاریخ زبان فارسی

"دیپر قضا آیه کریمه گیا ویلنا من بعثتا من مرقدنا را به گوش هوش، او خوانده از خواب، غفلش برخیزانید".

کتابنامه

1. ابو القاسمی، محسن؛ بیچ گفتگو در دستور تاریخی زبان فارسی؛ تهران: ۱۳۶۷.
2. الهام، محمد رحیم؛ دستور زبان دری؛ کابل: ۱۳۴۹.
3. امین مدنی، صادق؛ دستور زبان فارسی؛ تهران: ۱۳۶۳.
4. انوری، حسن و احمدی گیوی، حسن؛ دستور زبان فارسی ۲؛ تهران: ۱۳۶۷.
5. ثمره، پد الله؛ آوازنامه زبان فارسی؛ تهران: ۱۳۶۴.
6. راستگرویوا، و. س.؛ دستور زبان فارسی میانه؛ ترجمه دکتر ولی الله شادان، تهران: ۱۳۴۷.
7. فرشید ورد، خسرو؛ دستور/امروز؛ تهران: ۱۳۴۸.
8. ____________؛ عربی در فارسی؛ تهران: ۱۳۴۸.
9. ملک الشعراء بهار؛ سبک شناسی؛ جلد ۱-۳؛ تهران: ۱۳۴۸.
10. ناتال خانلری، پرویز؛ تاریخ زبان فارسی؛ جلد اول تا سوم، تهران: ۱۳۶۷.
11. ____________؛ دستور زبان فارسی؛ تهران: ۱۳۵۵.


*مجله‌ی زبان و ادبیات فارسی* تالیف ایفیال، جلد اول، صفحه ۱۳۵۶، تهران: ۱۳۵۶.
319

واژگان فارسی دری

فارسی میانه، به سبب تنویت دینی، واژه‌هایی در دارد که خاص جهان نیکی و واژه‌های خاص جهان بدنی، جهان فارسی دری زبان اسلام اشت، واژه‌های خاص جهان نیکی و واژه‌های خاص جهان بدنی، ندارد. برخی از واژه‌هایی که خاص جهان بدنی بوده‌اند از فارسی میانه به فارسی دری رسیده‌اند:

در دریای دریایی از دراییدن فارسی میانه است. در متن زندشتی دراییدن خاص جهان بدنی است. به جای اینکه گفته شود «اهریمی گفت»، گفته می‌شود «اهریمی دراییده». «آبکانه»، که صورته‌های دیگر آن «آبگانه»، «آبکانه»، «آبگانه»، «آبگانه»، «آبگانه»، از انسان و حیوان، دلالت می‌کند که نارسیده‌ای از شکم مادر بیفتد. آبکانه و صورته‌های دیگر فارسی ترفاً است که پر از این زمان اطلاق می‌شده است.

آن بازمانده از در فرهنگ‌های فارسی، لغاتی که زند و پازنده و اوستایی نامیده شده‌اند، این واژه‌ها، لغات فارسی میانه اند که به خط فارسی نوشته شده‌اند. زند و پازنده هزاران ساله را هم که به خط فارسی نوشته شده‌اند در می‌گیرد. مؤلف فرهنگ جهانگیری، میرجمال الدین حسین بن فخرالدین حسین انجو شیرازی، بخشی از فرهنگ خود را که تأثیر نهایی آن را در ۱۲۳۳ هجری به پایان آورده‌ی به لغات زند و پازنده اختصاص داده است. میرجمال الدین ذیل کلمه «آذر» درباره این بخش گفته است:

1. فرهنگ جهانگیری; چاب دکتر عفیفی; مشهد: ۱۳۵۳، ج۳، از ص۵۴۵ تا ص۵۴۷.
و فقیر حقیق که راقم این حروفم، پیری از پارسیان را که در دین زرتشت
بود، دیدم که جزوی چند از کتاب زند و وستا داشت. چون مرا رفیغت و شعن
تعمم به جمع لغات فرس بود و در فرس از زند و وستا کتابی معنی‌برتر نیست،
به جهت تحقیق لغات با او صحبتی داشتم و اکثر لغاتی که در خاتمه کتاب از زند و
وستا نقل شده تقریب آن زردشتی است؟
مرحوم دکتر مهین در حواشی برخان قاطع و آقای دکتر رحیم عفیفی در
حواشی فرهنگ جهانگیری هریک از لغات زند و بازند را شرح کرده‌اند.
در فارسی دری، چون این زبان زبان علمی همه ایرانیان بوده، از زبان‌های
مختلف ایرانی، به ویژه از پهلوی اشکانی، لغات زیادی وارد شده است.
از پهلوی اشکانی
انجام، انجمدن، پنجم، دز، رنگ، زاز، سنج، نغوش، نغوشک.
از صفی
آگاز، الفگدن و پسک، جفن، جرخشت، زنداف، زیور.
از خوارژمی
ده (پژن).
در فارسی دری لغات زیادی از عربی - بسیط و مرکب - وارد شده که تعداد
اندکی از آنها دینی است و تعداد بی‌شماری لغات معمولی است که احیاجی بدانها
نیوهد است.
علایم هر واژه‌های بسیط و مرکب عربی، جمله هایی از عربی به فارسی دری
راه یافته‌اند که برخی از آنها در فارسی دری اسامی و صفت و قید به شمار آمده‌اند:
ماخضر، مباقی، ماجری، ماسبق، لاچری، لاچشک، لايعقل، لاپرز، لاپور،
لم پزر، لم پزل، لم ترازی.
در سده‌های نخستین اسلامی، که زبان عربی زبان ناتوانی بود، تعداد زیادی
لغت از فارسی دری وارد عربی شد، برخی از آن لغات هنوز هم در زبان عربی
راست است:
وازگان فارسی دری
کهربا (الکتریسیته)، برنامه (برنامه)، خام، دستور (قانون اساسی)، فولاد، وزیر، مهرجان (فسنتیوال)، جنذ (لشکر)، کاشی، ایوان، خندق، بهلوان (بندباز)، شهریه (سوپ)، میدان، استاد.
هنگام تسلیم ترکان بر سرزمینهای عربی، اصطلاحات دیوانی آنان به زبان عربی راه یافته‌اند. آن‌ها در این اصطلاحات برخی فارسی، برخی عربی و ترکی و برخی فارسی و عربی بودند؛ از جمله:
جوگنادر یا جکندار (→ جنگناد، جکندر)، مهمندیار (→ مهمندیار) جمامدار (→ جام‌دار)، برندار (→ برندار)، دانتدار (→ دندان‌دار)، سبک‌بندی (→ سبک‌بندی) به معنی «بندی» و دار فارسی، بیشماردار (→ بشماردار) به معنی «بیشمار» و دار فارسی، امیرآخور (→ امیر آخور)، امیر عربی و آخور فارسی، امیر شکار (→ امیر شکار) و علم‌دار (→ علم عربی و دار فارسی).

لغاتی از یونانی از طریق عربی به زبان فارسی راه یافته است. بیشتر این لغات اصطلاحات علمی بوده‌اند.

اسطرلاب، استفس، استوفودوس، فلسفه، فیلسوف، قولنخ، سندرو، افیون، ارغون.

از دورهٔ قزاق‌های تا دورهٔ قاجاریان که خاندان‌های ترک زبان بر ایران حکومت می‌کردند، وژه‌های زیادی از زبان ترکی وارد زبان فارسی دری شده و در دورهٔ مغولان هم مقداری وژه‌مغولی وارد شده‌اند.

از ترکی:
اتابک، ترخان، تغار، ترقچی، قولنخی، پرگو، یزک.
از مغولی:
ایلچی، تومان، جرچه، جریک، قاچان، قراول، قشون، کشک، پاسا.

در آثار فارسی دری نوشته شده در هند، وژه‌هایی از مسکرات، به ویژه در

1. قلمشنده؛ صبح الاعلی در صناعة الانتشار؛ جابه وزارت فرهنگ مصر، ج5، ص452.
تاریخ زبان فارسی
274
ترجمه‌ها، به کار رفته است:
«اول از هم‌های پیدا شد، اکنون (زول روحا) یک‌انگه بوت و هیچ نبود. اکنون خواهش کرد که پیدا شد عالم بکنم، این همه عالم‌ها پیدا کرد. و اول این چهار جزیر را پیدا کرد: "آتبه" و "فرخوزن" و "مرم" و "آپ". اینهای آپی است که جای بودن آن بالای بهشت و مربع عالم فضاست که پایین بهشت است و مرم عالم زمین است که مینه‌نمده‌ها در ازون‌ها باشند، و آپ آپی است که در زیر جمع طبقات عالم زمین است این دو مرکز قاجاری تا انتهای زبان‌های اروپایی، بویژه از زبان فرانسوی، وارد زبان فارسی دری شده است.
فرانسوی، اتومیل، تلوزیون، کمیته، مانشین، میسیون، دیویزیون، بریگاد، باتلیون، باطری، اسکادران، مترلبوز.
روسی، آریاد، استکان، اسکاکان، پالتو، چنگه، چمدان.
ابلته گاهی بعضی از واجزه‌های زبان فارسی به زبان دیگری وارد شده‌اند و در آن زبان صورت جدیدی یافته‌اند، این صورت جدید دوباره وارد زبان فارسی شده است، مانند واجزه دیگری که به زبان روسی وارد شده و به "چمدان" تبدیل شده و دوباره با شکل جدید به زبان فارسی وارد شده و رواج یافته است، همین طور است واجزه‌های دیگری که به عربی رفته‌اند و شکل معرب آنها دوباره در فارسی رایج شده است:

فارسی ➔ عربی ➔ فارسی  
کوهر ➔ جوهر ➔ دهقان
دهقان ➔ دهقان ➔ دهقان

1. سراکیار، ترجمه اوینی‌شاد از داراشکوه، چابک دکتر تاراجند و جلالی نامی، تهران، 1356، ص 650.
واژگان فارسی دری

گاه
 Terra

جاه
 terram

تراژین
 تنگین

شنجر
 بمنجینه

شنهران
 بمنجینه

لجن
 نام

چورگان
 صولجان

زبان روسی، بر فارسی امرز تاجیکستان که تاجیکی نامیده می‌شود، و به
خط گرفته شده از زبان نوشت که شود، تأثیر زبودی از ظرفیت و نحوه و
لغوی، کداسیه است. از هفته‌ی زیر از مقدمه جلد اول فرهنگ زبان تاجیکی
است که در سال ۱۹۴۹ در مسکو پایه‌نشده است:

آفیکس، وارایتی، اینستینوکس، ماتریال، سکتور، فوند، ترمین، رایون،
گراماتیکه، پرینسیب.

به فارسی امرز افغانستان که دری نامیده می‌شود، علاوه بر واژه‌های
اروبایی که بیشتر انگلیسی‌اند، لغات و ترکیبات پشتی از این
انگلیسی

ساینس، کلکه، موژیم، لکچر، پنسل، فلالوژی، جنوری، مارچ، آبریل،
واپسای، جنرال، جرمین، چیف کمشتر، کارسپاندنت.

فرانسه

کلمور، کلیشه، کمیته، پرسوناز، آزاس، تیراز، رورتاز.

روسی

بولی تختیک، میخانیکی، تختیک، فابریکه.

پشتو

۱. عبدالحی حبیبی؛ تاریخ مختصر افغانستان؛ کابل: ۱۳۴۹، ج۲، ص۱۰۹ و پس از آن و;
Rustam Juraev; Posobie po izucheniyu terminologii kul'turyi iskusstva yazyka dari Af-
ghanistan; Dushanbe: 1987.
پوهنتون (دانشگاه)، بوهنخی (دانشکده)، بوهاندان (استاد).

از اوایل سده چهاردهم هجری شمسی به منظور پرورش زبان فارسی از واژه‌های بیگانه و ساختن اصطلاح برای مفاهیم جدید، در ایران کوشش‌های فردی و گروهی بسیاری انجام گرفته است.


در نیمه دوم سال 1313 هجری شمسی کار لغت‌سازی، به از سال‌ها پیش شروع شده بود. به هر واریانه و نهایت شکل بخش شخصی فردی که هر واریانه و نهایت نشان دهنده آنها را در نوشته‌های خود به کار برده. دولت، به منظور هماهنگ ساختن کار لغت‌سازی، در سال 1314 از فرهنگستان ایران را تأسیس کرد.

فرهنگستان ایران تا سال 1329 فعال بود و از آن پس اساساً وجود داشت، اما کاری انجام نمی‌داد.

دانشگاه تهران در سال 1329 انجمن اصطلاحات علمی را به منظور وازد گزینی تأسیس کرد. این انجمن (مجمعه اصطلاحات علمی) را تدوین کرد. قسمت اول آن مجموعه را در سال 1332 و قسمت دوم آن را در سال 1335 منتشر کرد. در سال 1349 فرهنگستان زبان ایران تأسیس شد. تا اینکه در سال 1360 باین جند مؤسسه تحقیقاتی دیگر ادغام شد و از ادامه آنها «مؤسسه مطالعات و  

1. یغمایی، اقبال؛ کارنامه رضا شاه تهران: 1355، ص 64.
2. مقدمه لغت‌نامه ده‌خدا تهران: 1337، ص 97 و بدرهای، فریدون؛ گزارش‌های درباره فرهنگستان ایران؛ تهران: 1355.
3. گل کباب، حسین و صادق کیا؛ فرهنگستان ایران و فرهنگستان زبان ایران؛ انتشارات فرهنگستان زبان ایران، تهران: 1355.
تحقيقات فرهنگی به وجود آمد. از وظایف فرهنگستان زبان ایران انتخاب وازه برای مفاهیم جدید بود.
در سال ۱۳۵۸ فرهنگستان زبان و ادب فارسی تأسیس شده است که از وظایف آن انتخاب وازه برای مفاهیم جدید است. اکنون در مرکز نشر دانشگاهی که در سال ۱۳۵۹ تأسیس شده گروه‌هایی که در رشته‌های مختلف علمی تخصص دارند به ساختمان لغت برای مفاهیم علمی سر گرندید و لغات ساخته شده را در انتشارات مرکز نشر دانشگاهی به کار می‌برند. فرهنگستان ایران موفق شد بسیاری از اصطلاحات اداری را که ترکی و مغولی و عربی و فرانسوی بودند با لغات فارسی تعویض و برای بسیاری از مفاهیم جدید علمی لغات جدید وضع کند.

<table>
<thead>
<tr>
<th>فارسی</th>
<th>عربی</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>آگاهی</td>
<td>تأمینات</td>
</tr>
<tr>
<td>آمار</td>
<td>احصائی</td>
</tr>
<tr>
<td>آشنایی</td>
<td>اطلاعی</td>
</tr>
<tr>
<td>بیان</td>
<td>مستند</td>
</tr>
<tr>
<td>بیان</td>
<td>مفتش</td>
</tr>
<tr>
<td>بخش نامه</td>
<td>متحدالملال</td>
</tr>
<tr>
<td>دادستان</td>
<td>مدعی العلوم</td>
</tr>
<tr>
<td>دادگاه</td>
<td>محکمه</td>
</tr>
<tr>
<td>شهرداری</td>
<td>بلدية</td>
</tr>
<tr>
<td>شهربانی</td>
<td>نظمیه</td>
</tr>
<tr>
<td>عدلیه</td>
<td>دادگستری</td>
</tr>
</tbody>
</table>

۱. وازه‌های نوکه نا پایان ۱۳۱۹ در فرهنگستان ایران بَنِیرفته شده است؛ تهران: ۱۳۵۲.
تاریخ زبان فارسی

فرهنگ‌نامه

ترتیب

ساختار

پایه‌گذاری

پیک

چابهار

فرهنگ ویژه

آگرمان

پذیرش

پیش نویس

پردازش

دانست

کل‌نریز

بیداری

گروه‌های دیگری هم به طور غیر رسمی به کار لفت سازی یافتند و نتیجه کار خود را انتشار داده‌اند، از قبیل:

۱. فرهنگ اصطلاحات جغرافیایی، تألیف احمد آرام، صفحه اصفهان، حسین گل‌گلاژ، سلیمان مصحاب، مصطفی مقدسیئی، تهران ۱۳۳۸.

۲. فرهنگ اصطلاحات علمی، تألیف گروسیه‌ی منحصراً رشته‌های مختلف علمی، زیر نظر احمد آرام، دکتر پرویز نامی خانلری، دکتر حسین گل‌گلاژ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۹.

۳. وزارت های پیشنهادی انجمن برزیل، وزارت های پزشکی نظام پزشکی ایران، تألیف گروسیه‌ی از پژوهش و ادبی، دو فصل، از انتشارات سازمان ملکی نظام پزشکی ایران، پژوهش تاریخ (در حدود سال‌های پنجاه).

مؤلفات دانشمندان معروف فارسی را به تأکید ۲ جلد از آن در سال‌های ۱۳۴۵ و ۱۳۵۶ منتشر شده‌باید از گروه‌های لوغت ساز غیر رسمی به شمار آورد. احمد کسری‌ی تبریزی (م. ۱۳۷۴) بیش از هر فرد دیگری در ساخت لوگت‌های موفق و شوق به خرج داده است، وی علاوه بر ساخت لوگت، زبانی هم برای خود
ساخته است به نام "زبان پاک" و کتابی هم به همین نام در شرح آن به چاه رسانده است. از ساخته‌های کسروی:

لغت
معنی
بزنده
مجرم
بزیدن
جرم کرد
بی کسو
بی کسویانه
بی کسویانه
پادرزم
بی‌طرف
بی‌طرف
بی‌طرف
حمله متقلب
ناصر
شجاع
شدید
اجماع
فرامیهن
بندی
عندم تریبت بدنی
ورزش

گروهی از لغت سازان در ساخت لغات جدید، بیشتر از فارسی استفاده کرده اند: لغت سازان فرهنگستان ایران از این گروه بوده اند.

گروهی از لغت سازان، بیشتر از فارسی و زبان‌های جدید و مبانی و باستانی ایران در ساخت لغت استفاده کرده اند. لغت سازان فرهنگستان زبان ایران از این گروه بوده اند. آقای دکتر صادق گزار، استاد دانشگاه تهران، که رئیس فرهنگستان زبان ایران بوده است، "ویراستار" را از فارسی مبانی به فارسی دری آورده و طبق قواعد این زبان از آن "ویراسته" صفت مفعولی، "ویراستار" صفت فاعلی و "ویراست" اسم مصدر، ساخته است.

گروهی از لغت سازان از فارسی و عربی و فرانسوی و انگلیسی لغت ساخته اند. مؤلفان فرهنگ اصطلاحات جغرافیایی و فرهنگ اصطلاحات علمی و دائرة المعارف فارسی و لغت سازان مرکز نشر دانشگاهی از این گروه اند. مؤلفان

۱ کسروی، احمد؛ نوشته‌های کسروی در زمینه زبان فارسی؛ به کوشش حسین پژوهان، تهران: ۱۳۵۷.
فرهنگ اصطلاحات علمی از "يون" فرانسوی "یونانی" و "پویینده" و از "قطب" عربی "قطش" ساخته‌اند.

gروهی از وگت سازان سعی دارند لغت سازند که از آن لغات دیگری نیز بتوان ساخت. مولفان فرهنگ اصطلاحات جغرافیایی "گراندیدن" را در برای وضع کردند و از آن "گراندیدن" را در برای to gravitate را در برای gravitational ساخته‌اند.

علاوه بر مولفان فرهنگ اصطلاحات جغرافیایی، مولفان فرهنگ اصطلاحات علمی، مولفان دانشگاهی و احمد کسری تبریزی از آن گروهند.

گروهی از وگت سازان از لغات استفاده کرده‌اند که "دستاتیری" است. دستاتیر نام کتابی است از "آتکیووان". آتکیووان، موبیدی درشت‌نشین بوده که در زمان اکبرشاه هنده (936-1310) به هند رفت و در سال 1027 در شهر پاته مرده است. کتاب دستاتیر در درخشن است: بخشی به زبانی ساخته‌گی که به پیامبرانی ساخته‌گی نسبت داده شده است؛ بخش دیگر ترجمه و تفسیر بخش نخستین است به فارسی، منسوب به پیامبر ساسانی نام که در عهد خسروی روز ساسانی، می‌زیسته و آخرين پیامبر از شناسند، پیامبر ساخته‌گی آتکیووان است. در این ترجمه و شرح است که واقعیتی ساخته‌گی به کار رفته است. واقعیتی ساخته‌گی دستاتیر در فرهنگ‌های فارسی چون "برهان قاطع" و "آتیمن آرا ناصری" راه پایه است و ناگاهان آنها را در نوشته‌ها و مفهومی خود به کار برده‌اند و کسانی هم آنها را به عنوان نام و نام خانوادگی برگردیده‌اند؛ اینک نامه‌ای از لغات دستاتیر یک پرخیه = حقيقة سربسته، سفرنگ = شرح و تفسیر، سمراد = وهم و فکر، فرساد = حکم، فرنود = دلیل و حجت.

مرجوع مدت منعین در حوادث برهان قاطع واقع واء‌های دستاتیری برهان قاطع را

معین کرده‌اند.

1. مقدمه لغتنامه دهخدا؛ تهران: 1337، ص 42.
ساخت لغت برای بیان مفاهیم علیه‌سیبیهٔ طولانی‌دار؛ ابن سینا و ابوریحان بیرونی از اولین لغت سازان به شمار می‌آیند. «دانشنامه» علیایی و «تفهیم» یا اصطلاحات علیه‌سیبیهٔ فارسی نوشته شده‌اند؛ مترجم قصّه‌ی حی یکی از پیگاهان، ابن عیسی جوزجانی، ناصر خسرو و یکی از افضل کاشی هم در ساخت اصطلاحات علیه‌سیبیهٔ فارسی کوشش کرده‌اند.

۱. مقدمه لغتنامه دهخدا؛ تهران: ۱۳۰۷؛ ص ۶۴۳، ص ۶۴۳

۲. اکبر تورسونوف، دانشنامه تاجیکستان در ادیت عربی، تهران: دوشنبه ۱۹۸۹، ص ۱۵۷

نوشتگر است:

سیدحسین نصر، محقق ایرانی (در آثار فارسی شیخ الاشراق شهاب الدین سهروردی)

به انگلیسی: مجله اسلامیک کوثری، ج ۱۲، شماره ۲، سال ۱۹۸۸، ص ۷)

فیلسوف بررسی انتقدی اقدام بعملی چنین نگاشته است: «ابن سینا در تویت خود در باب فلسفه مسأله آمر علمی فارسی دانشنامه علیایی را انتقاد کرد. غیر از آن هر چند که بعملی کار شیاست‌تهسینی را انجام داد، از آن رفع کلمات عربی شده، اصطلاحات نامعمولی را استفاده نکرده‌اند. این امر به فیلسوف‌فری نه تنها به فلسفه انگلیسی، بلکه به استعمال کلمات لاتینی بیان کننده، نتیجه‌ای نخستینی دارد. درواقع، سعی ای به درجه‌ای بود که آموزش فلسفه به طرفی کاهش یک دانشجوی ایرانی (مقاصد الفلاسفه) نام اثر غزنوی را که آن تمرکز مختصر عربی دانشنامه یک‌تیره گفت، تصور شده اصلی عربی فارسی بعملی خویش، فیلسوف، کوشش ابن سینا با وجود امکانات بودن، به آن انجامید که استعمال زبان فارسی به صفت زبان جدید فلسفی به طول دورنگان تام به تعریف افکرد. این عقیده‌ای از چندنگاه باطل است. اولاً، پرانتسیب‌هایی که برای اندیشه در اصطلاحات و مشتقات نووافت ابن سینا فارزگرفته اند، به روح عنوان‌های زبان تاجیکی بیگانه نبودند و حال هم ارائه علمی و عملی خالی نبودند.

ثانیاً، اگر یک دانشجوی امروز ایرانی «دانشنامه» بعملی را درست خوانند و فهمیده، نتوانست، پس این دلیل هرگز به مربوط با دنیای فیلسوف بودن زبان علیه‌سیبیه تاجیکی نه، بلکه از آن دلایل می‌کند که زبان فارسی کوونی به اندازه و بی ضرورت از کلمات و مشتقات عربی ممنوع است. درحالی که من «دانشنامه علیایی» برای خوانندگی تاجیکی چندان دشواری ندارد.

همچنین که برای خوانندگی متوسط ایرانی دارد.
زبان‌هایی که اصطلاح علمی فارسی برای اصطلاح آن زبان‌ها (عربی در قدم و فرانسوی و انگلیسی در دوره اخیر و حال) ساخته می‌شود در مواردی بر ساخت اصطلاح فارسی و معنی آن تأثیر گذاشته است. 

Électricité و électro از electromagnetisme در زبان فرانسوی که مجازاً برق (آهن ریا) ساخته شده است. در برای این کلمه در فارسی «کاهره‌بیایی» وضع گردیده است که یکی از کاهره‌های که در نظر گرفته معنی مجازی آن با «آهن ریا» توریکت گردیده و به چنین هم پای مصدراً به کار رفته است. «کاهره‌بیایی» هم از نظر تخصصی و هم از نظر معنی زیر نفوذ است.

معنی لغاتی از فارسی، زیر نفوذ زبان‌هایی که با آنها ارتباط داشته، دگرگون شده است. در زبان عربی، «عثبیه» به معنی آستانه‌خانه » است و به کتابی به (زن) اطلاق شده است. در فارسی دری، آستانه‌خانه زیر نفوذ عثبیه عربی بر زن هم اطلاق گردیده است.

قصص الانیا:

ابراهیم چون خواست که باز گردید گفت: چو، پسرم بیاکید بگوی: که این آستانه‌خانه دیگر کند. چون اسامی اول هاجر باز آمدند زنش اور را گفت: مردی آمد و اسامی اول را از آن حال آگاه کرد که چه گفت. اسامی اول گفت: تو چه کردی گفت: چینین و چینین کرد. اسامی اول گفت: بر که طلاق دادم. از شیوه‌لغت سازی برخی از لغت سازان که از انواع ناشناخته و بیگانه در لغت سازی استفاده کرده یا قواعد زبان فارسی را در لغت سازی مراحل نکرده اند، کسانی چون محمدعلی فروغی و ابراهیم پورداوود و سیدحسن نقی زاده و عباس اقبال آشیانی و دکتر خاتمی‌ری در گذشتند و دکتر خسرو فرشیدی در حال...

1. قصص الانیا؛ جاب حسینی، تهران: ۱۳۵۹، ص۴۹. برای شواهد دیگر رجوع کنید به: فرهنگ تاریخی زبان فارسی؛ تهران: ۱۳۵۷.
انتقاد کرده‌اند.

با فرپارشی نظام شاهنشاهی و استقرار جمهوری اسلامی بر جای آن، واژگان فارسی دری به شرح زیر درگذشته‌اند:

۱. اصطلاحات مربوط به نظام شاهنشاهی از رواج افتادند:

شاهنشاهی، شهبانو، دربارشاهنشاهی، فرمان هماهنی.

۲. اصطلاحاتی برای دلالت بر نهادهای جدید و وضع شدن:

سپاه باسداران انقلاب اسلامی، مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان قانون اساسی، جهاد دانشگاهی.

۳. لغاتی برای دلالت مفاهیم جدید، تغییر معنی دادند:

امام، رهبر، مکتبی، سروک.

۴. برخی از لغاتی که مربوط به نظام شاهنشاهی بودند و یا بر مفاهیمی دلالت می‌کردند که فرهنگ اسلامی سازگاری نداشتند معنی به‌هایی از آمیزه به خود گرفتند:

شاه، ترانه، تصنیف.

۵. اصطلاحاتی وضع شدند تا دلالت کنند بر اموری که در آنها درگذشته‌اند:

دیده شد یکی از فرهنگ اسلامی متناسب گردند:

پیکار با بی سواد.

سرپرست معلم به جای سپاهی دانش.

بدنسازی به جای زیبایی اندام.

۱. فروغی، محمدعلی؛ مقدمه لغت‌نامه دهم‌خدا؛ ص ۹۷.

پوردارود؛ ابراهیم؛ هرمزدانم؛ تهران: ۱۳۳۲ ص ۲۳۳ و پس از آن.

فرشیدورد، خسرو؛ مجمع دانشکده داده‌ها و علوم انسانی دانشگاه تهران، بیمار و شدهای انسانی؛ تهران، ۱۳۶۹ تا ۱۳۶۴.

اقبال آشتیانی، عباس؛ مجله باغ‌دار؛ سال اول، شماره۶، ص ۱، سال دوم، شماره۶ و ۷، ص ۱، سال سوم، شماره۱ و ۲، ص ۷،

تقت زاده، سیدحسن؛ مجله باغ‌دار؛ سال چهارم، شماره۶، ص ۱،

دکتر خانلری؛ زبانشناسی و زبان فارسی؛ تهران: ۱۳۴۳ ص ۱۷۳.
کتابنامه

1. آنیاگه زبان فارسی؛ سخنانی دکتر محمد مقدم در باشگاه مهرگان، دی ماه ۱۳۴۱.

2. ابراهیم زاده، سیروز؛ فرهنگ پیشه و هنر تهران: ۱۳۵۴.

3. افشاز، ایرج؛ فهرست اصطلاحات و لغات ادایی ... کتاب عالم آرای عباسی؛ جلد ۲ عالم آرای عباسی، تهران: ۱۳۵۵، از ص ۱۲۱ تا ص ۱۲۳.

4. انتوری، حسن؛ فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی؛ تهران: ۱۳۵۵.

5. باقری، محمد؛ وزارت ریاضی؛ تهران: ۱۳۶۴.

6. برادرهای فارسی برخی از وزارت های آموزشی؛ گروه وزارت گزینی فرهنگستان زبان ایران؛ انتشارات فرهنگستان زبان ایران، تهران: ۱۳۵۴.

7. برهان قاطع؛ چاپ دکتر محمد معین.

8. بوسه، هیوپر؛ پروسور در تشکیلات دیوان اسلامی؛ ترجمه دکتر غلامرضا ورهام، تهران: ۱۳۶۷.

9. ترابی، محمد علی؛ فرهنگ زبانشناسی؛ تبریز: ۱۳۵۷.

10. تفضلی، احمد؛ لغات ایرانی در عربی؛ صادقی، علی اشرف؛ لغات عربی در فارسی؛ در دائرةالمعارف ایرانیکا.

11. ریاحی، محمد امین؛ فهرست اصطلاحات دیوانی کتاب عالم آرای نادری؛ جلد سوم عالم آرای نادری، تهران: ۱۳۴۴، از ص ۲۱۶ تا ص ۲۲۶.

12. شریفی امین، شمس؛ فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوره مغول؛ تهران: ۱۳۵۷.

13. شهاب الخفاجی؛ شفاء الفیلی فیما قلیم العرب من الدخیل؛ مصر: ۱۳۶۷.

14. شهرزاد ایلخانی آشوری ادی؛ الألفاظ الفارسیة المعمرة؛ پیروت: ۱۹۰۸.

15. طباطبائی، محمد؛ نکات و پیشنهادات در مورد ترجمه وزارت های پزشکی؛ جلد اول فرهنگ اصطلاحات پزشکی؛ انتشارات بین‌المللی فرهنگ ایران، از ص ۴۴۷ تا ص ۵۰۶، تهران: ۱۳۵۱.
16. فرخزدی، صمد و کسرایی، مسعود و روحانی زاده، ناصر؛ فرهنگ واژه‌های ابتدایی؛ تهران: 1357.
17. فرهنگ چهارگنگی‌ی؛ جاب دکتر عفیفی، جلد اول تا سوم، مشهد: 1351.
18. فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی، گرداورنده س. محمد علی امام‌شیری؛ تهران: 1347.
19. کیا، صادق؛ واژه‌های مکرر در صیح به انتشارات فرهنگستان زبان ایران، تهران: 1352.
20. واژه‌های مکرر در منتهی‌الآرب؛ انتشارات فرهنگستان زبان ایران، تهران: 1352.
21. واژه‌های گسوسی در هشت واژه‌نامه فارسی؛ انتشارات فرهنگستان زبان ایران، تهران: 1357.
22. واژه‌های مکرر در فرهنگ چهارگنگی و پرهم قاطع؛ انتشارات فرهنگستان زبان ایران، تهران: 1357.
23. واژه‌های مکرر در استان‌زبان‌ها؛ انتشارات فرهنگستان زبان ایران، تهران: 1357.
24. ایبی، منصور الجواییقی؛ المکرر از کلام، الاعجمی علی حروف المعجم؛ تهران: 1964.
25. مستوفی، عبدالله؛ تاریخ اجتماعی و اداری دوره فقید؛ جلد اول تا سوم، تهران: 1343.
26. مشیری، محمد؛ فهرست حرف‌های و مشاغل کتاب رستم التواریخ؛ تهران: 1357.
27. معین؛ فرهنگ فارسی معین.
28. میراحمدی، مرجم؛ نظام حکومت ایران در دوران اسلامی؛ از صدر اسلام تا عصر مغول؛ تهران: 1368.
29. وازگان برق؛ گروه واژه‌گزینی برق مرکز نشر دانشگاهی، تهران: 1361.
30. وازگان فیزیک؛ زیر نظر سید محمد امینی؛ انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، تهران: 1361.
31. واژه‌نامه فیزیک؛ شامل واژه‌گزینی گروه فیزیک مرکز نشر دانشگاهی، تهران: 1366.
32. ورام، غلامرضا؛ نظام جمهوری اسلامی ایران در دوران اسلامی... از عصر مغول تا پایان دوران قاجار؛ تهران: 1368.
33. هرن، پاول؛ اساس اشتقاق فارسی؛ ترجمه جلال خالقی مطلق، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران: جلد اول، تهران: 1356.

38. Laufer, B.; Sino-Iranica; Chicago: 1919.
وزن شعر در فارسی دری

شعر در فارسی دری منظم و قافیه دار است. اساس نظام شعر در فارسی دری کمیت است. بدلین معمولاً به تعداد هجاهای کوتاه و بلند و نظام قرار گرفتن آنها در هر مصرف یک بیت و بیت‌های یک شعر بکسان است. نظم کمی و قافیه را ایرانیان از عربها آموخته‌اند.

شعر فارسی دری دو نوع هجا دارد، یکی کوتاه به فاصله‌سازی می‌شود و دیگری بلند به فاصله‌سازی می‌شود. هجای کوتاه از یک صامت و یک مصوت کوتاه به وجود می‌آید:

\[ \text{ر، ر، ر} \]

شعر فارسی دری سوای فتحه و ضمه و کسره مصوت دیگری هم دارد که کسره مختلی‌های نامیده می‌شود. این مصوت پس از صامت‌هایی می‌آید که پس از هجای بلند آمده و پس از آنها مصوت نیامده باشد، مانند «ر» در «گارگر»، «ت» در «رفت». اگر این صامت در پایان مصرف باشد، محدد به حساب می‌آید.

در شعر فارسی دری ممکن است فتحه و ضمه و کسره پایانی را بلند، يعني:

\[ \text{ا، ا، ا} \]

یا شمار آورد.

در شعر فارسی دری اگر «ی» پیش از «ا» و یا پایان کوتاه یعنی کسره شمار می‌آید.

هجای بلند خود برگونه است:

1. هجای بلندی که از یک صامت و یک مصوت بلند به وجود می‌آید:
   \[ \text{را، ری، ری} \]
۲۳۸
تاریخ زبان فارسی

 tekst in Persian

[text content]

 tekst in Persian

[text content]

 tekst in Persian

[text content]
در هر چهار مصراع، صامت پایانی نادیده اگاهشته می‌شود. در مصراع اول "به"، "به" در مصراع دوم "به"، "ما" در مصراع سوم "به"، "ش"، "ی" در مصراع چهارم "به"، "ما" در مصراع پنجم "ب" از گشتناسب و لهراسب مخذوف، "ی" در مصراع ششم "تاب" به شمار می‌آید.

کتابنامه

۱. خواج‌نامه‌ی نصیر طوسی ؛ معیارالاشعار ؛ چاب محمد فشارکی و جمشید مظاهری، اصفهان: ۱۳۶۲.
۲. قیس رازی، شمس ؛ المعجم فی معاییر اشعار العجم ؛ چاب مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران: ۱۳۶۵.
۳. نائل خانلری، پرویز ؛ درباره وزن شعر ؛ به کوشش مهدی سیرجانی، چاب تهران، پ. تا.
۴. درود ؛ وزن شعر فارسی؛ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران: ۱۳۴۵.
۵. وحیدیان کامیار، نقی؛ وزن و ققایه شعر فارسی ؛ انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، تهران: ۱۳۶۷.
خط فارسی دری

هنگام ظهور اسلام عرب از دو شیوه خط که هر دو از اصل آرایی گرفتگه شده بودند، استفاده می‌کرده‌ند. یکی از دو شیوه که در مکه و میبد به رواج داشت، نسخی با نسخ نامیده می‌شد و دیگری که در حیره رایج بود (بعداً چون کوفه جای حیره را گرفت) به خط کوفی مشهور شد. خط کوفی در سده های نخستین اسلامی خط رسمی بود، اما در سده چهارم هجری خط نسخ جای آن را گرفت. بعداً خط‌های دیگری چون تعیق و رقع و یک‌تارینه به عنوان خاصیت از خط نسخ گرفتند. در سدی و حیرت هجری میرسیدی علی تبریزی خط ندیمی را از نسخ و تعیق به وجود آورد و از سده یازدهم میلادی خط شکسته را از نسخ و تعییق اختراع کرد.

زبان فارسی به همین خاطر اسلامی نوشته شده، اما رایج ترین همه خط نسخ و نستعلیق و شکسته رایج است. نسخ خط چابکنیه هاست و نستعلیق و شکسته در دستنویسی به کار می‌رود.

در تاجیکستان در سال 1929 خط لاتینی برای نوشتن فارسی به کار گرفته شد. در سال 1940 خط روسی برای نوشتن فارسی، با تغییراتی که آن را متناسب با زبان فارسی کردند به رایج گشت که اکنون هم رایج است. اما چابه به خط فارسی همیشه در تاجیکستان رایج بوده است. تاجیکستان قصد دارند خط روسی را
تاریخ زبان فارسی

342

کنار بگذارند و خط فارسی را دوباره رایج کنند.

در زبان‌های اروپایی از شیوه‌ای از حرف‌های لاتینی که در ایتالیا در سال 1501 میلادی اختراع شده و رواج یافته است و به همین مناسبت «ایتالیک» نامیده می‌شود، برای تأکید و نشان دادن الفاظ به‌گونه‌ای استفاده می‌کنند. اخیراً در ایران به‌صورت غیررسمی، شیوه‌ای از این‌جای اختراع گردیده و رایج شده است. در این شیوه حرف‌های نسخ متکیه به چنین (به صورت خمیده) رسم می‌شوند:

نسخ: 

کل‌بودن‌ها و دوران‌هایی

ایرانیک: 

در رابطه زبان فارسی دری با خط عربی نکته‌های زیر را با ایده‌یادآوری کرده‌اند.

1. در زبان عربی، خط عربی هم نشانه‌های که، پ، ژ، راست نداشته و در آغاز، ژ، خ، و همانند الگوی سرکی، ژ و کار رفتند. امروزه نشانه‌های گوناگونی که کار می‌رود و آل‌ها متروک شده است.

2. لغات دخیل از عربی به همان صورت عربی در فارسی نوشته شده است.

3. برخی از لغات فارسی با حرف‌های نوشتگی شده‌اند که خاص عربی است.

4. گاهی بعضی از اسهامی خاص فارسی و غیرفارسی، با حرف‌های خاص عربی نوشته شده‌اند: طبرستان، طبس، اصفهان، طهران، بلیط.

5. در نوشته‌های فارسی در مورد کلماتی روشن‌های مختلفی به کار رفته و می‌رود:

---

1. برای اطلاع از شیوه‌های مختلف کتابت فارسی به نوشته‌های زیر مراجعه شود:
بهمنیار، احمد؛ املای فارسی؛ در مقدمه‌ای غتنامه‌دهنده.
- رسم/الخط معمول در برگه‌های ایران؛ مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- شیوه املای فارسی؛ مرکز نشر دانشگاهی، تهران: ۱۳۶۴.
- احمدی گیوی، حسن؛ شیوه املای فارسی در دیوان و نگارش فارسی؛ تهران: ۱۳۶۹.
- نائلی خاتمی، برویز؛ شیوه خط فارسی در دیوان شناسی و زبان فارسی؛ تهران: ۱۳۴۳.
- ضوابط تحریر مقالات در دائرة المعارف بزرگ اسلامی؛ تهران: ۱۳۶۷، ج ۱.
- گبابدی، پریون و شکری، بدلله؛ قواعد املای؛ تهران: ۱۳۵۳.
- تکانی درباره رسم/الخط فارسی؛ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۵۱.
- ۱. برای اطلاع از نظرات مختلف درباره اصلاح و تغییر خط فارسی به نوشته‌های زیر مراجعه شود:
- مولوی، محمد علی؛ الفتحعلی آخوندزاده؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
کتابنامه

1. بیاتی، مهدی؛ احوال و آثار خوشنویسان؛ انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۰، شماره ۱۰۸.

2. حبیبی، عبداللی؛ تاریخ خط و نوشته‌های کهن افغانستان؛ کابل: ۱۳۵۰.

3. رفیعی مهرآبادی، ابوالقاسم؛ خطوط و خطاطان؛ تهران: ۱۳۴۵.

4. لنونسویچ خروموف، آلبرت؛ رستم تا دیواشیچ؛ ترجمه س. قربانوف و ج. شریف‌اف، دوشنبه: ۱۹۸۷.

۱۳۴۴.

۱۳۴۴.

۱۳۴۴.

۱۳۴۴.

۱۳۴۴.

۱۳۴۴.

۱۳۴۴.

۱۳۴۴.

۱۳۴۴.

۱۳۴۴.

۱۳۴۴.

۱۳۴۴.
## فهرست واژه‌های فارسی

واژه‌هايی در این فهرست آمده‌اند که صورت‌هایی که از آنها در منتهی‌های نام‌گذاری شده‌اند کتاب، به کار رفته‌اند.

<table>
<thead>
<tr>
<th>واژه</th>
<th>صفحه</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>آب</td>
<td>112</td>
</tr>
<tr>
<td>آذر</td>
<td>369</td>
</tr>
<tr>
<td>آذر</td>
<td>446</td>
</tr>
<tr>
<td>آب</td>
<td>718</td>
</tr>
<tr>
<td>آب</td>
<td>218</td>
</tr>
<tr>
<td>آمادن</td>
<td>85</td>
</tr>
<tr>
<td>آمادن</td>
<td>65</td>
</tr>
<tr>
<td>آمادن</td>
<td>59</td>
</tr>
<tr>
<td>آمادن</td>
<td>246</td>
</tr>
<tr>
<td>آمادن</td>
<td>63</td>
</tr>
<tr>
<td>آمادن</td>
<td>63</td>
</tr>
<tr>
<td>آمادن</td>
<td>264</td>
</tr>
<tr>
<td>آمادن</td>
<td>258</td>
</tr>
<tr>
<td>آمادن</td>
<td>258</td>
</tr>
<tr>
<td>آمادن</td>
<td>258</td>
</tr>
<tr>
<td>آمادن</td>
<td>258</td>
</tr>
<tr>
<td>آمادن</td>
<td>258</td>
</tr>
<tr>
<td>آمادن</td>
<td>258</td>
</tr>
</tbody>
</table>

## لینک مربوطه
[لینک محاسبه فعالیت‌های حسابداری](https://www.tabarestan.info)
<table>
<thead>
<tr>
<th>صفحه</th>
<th>واژه</th>
<th>صفحه</th>
<th>واژه</th>
<th>صفحه</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>77</td>
<td>پسر</td>
<td>240</td>
<td>بختیاری</td>
<td>108</td>
</tr>
<tr>
<td>244</td>
<td>پسین</td>
<td>241</td>
<td>بهم</td>
<td>242</td>
</tr>
<tr>
<td>241</td>
<td>بهار</td>
<td>77</td>
<td>بیم</td>
<td>214</td>
</tr>
<tr>
<td>77</td>
<td>پست</td>
<td>248</td>
<td>بیمار</td>
<td>242</td>
</tr>
<tr>
<td>204</td>
<td>پیکر</td>
<td>248</td>
<td>بیمار</td>
<td>242</td>
</tr>
<tr>
<td>268</td>
<td>بیعیم</td>
<td>244</td>
<td>بیمار</td>
<td>242</td>
</tr>
<tr>
<td>108</td>
<td>تاب</td>
<td>245</td>
<td>بیمار</td>
<td>242</td>
</tr>
<tr>
<td>108</td>
<td>تب</td>
<td>245</td>
<td>بیمار</td>
<td>242</td>
</tr>
<tr>
<td>245</td>
<td>تختا</td>
<td>81</td>
<td>بیمار</td>
<td>242</td>
</tr>
<tr>
<td>208</td>
<td>ترم</td>
<td>93</td>
<td>بیمار</td>
<td>242</td>
</tr>
<tr>
<td>93</td>
<td>ترسرد</td>
<td>93</td>
<td>بیمار</td>
<td>242</td>
</tr>
<tr>
<td>116</td>
<td>تمر</td>
<td>79</td>
<td>بیمار</td>
<td>242</td>
</tr>
<tr>
<td>111</td>
<td>تر</td>
<td>99</td>
<td>بیمار</td>
<td>242</td>
</tr>
<tr>
<td>267</td>
<td>تو</td>
<td>108</td>
<td>بیمار</td>
<td>242</td>
</tr>
<tr>
<td>116</td>
<td>جادو</td>
<td>212</td>
<td>بیمار</td>
<td>242</td>
</tr>
<tr>
<td>247</td>
<td>چابک</td>
<td>96</td>
<td>بیمار</td>
<td>242</td>
</tr>
<tr>
<td>204</td>
<td>عیسی</td>
<td>101</td>
<td>بیمار</td>
<td>242</td>
</tr>
<tr>
<td>111</td>
<td>جهان</td>
<td>101</td>
<td>بیمار</td>
<td>242</td>
</tr>
<tr>
<td>63</td>
<td>جرم</td>
<td>250</td>
<td>بیمار</td>
<td>242</td>
</tr>
<tr>
<td>270</td>
<td>جمیان</td>
<td>116</td>
<td>بیمار</td>
<td>242</td>
</tr>
<tr>
<td>240</td>
<td>چند</td>
<td>45</td>
<td>بیمار</td>
<td>242</td>
</tr>
<tr>
<td>213</td>
<td>چنگ</td>
<td>77</td>
<td>بیمار</td>
<td>242</td>
</tr>
<tr>
<td>210</td>
<td>پسک</td>
<td>213</td>
<td>بیمار</td>
<td>242</td>
</tr>
<tr>
<td></td>
<td>جون</td>
<td>210</td>
<td>بیمار</td>
<td>242</td>
</tr>
<tr>
<td>واژه</td>
<td>صفحه</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>------</td>
<td>--------</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>دادر</td>
<td>243</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>دار (ماده ماضی)</td>
<td>64</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>داشت (ماده ماضی)</td>
<td>283</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>دیب (ماده ماضی)</td>
<td>42</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>دیب</td>
<td>64</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>دای</td>
<td>65</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>دای (حرف اضافه)</td>
<td>246</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>دان (ماده ماضی)</td>
<td>94</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>دان</td>
<td>258</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>دیو</td>
<td>94</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>دیو (حرف اضافه)</td>
<td>246</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>دیهیم</td>
<td>212</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>در</td>
<td>63</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>در (حرف اضافه)</td>
<td>246</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>درخت</td>
<td>207</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>درگ (ماده ماضی)</td>
<td>96</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>دیو (حرف اضافه)</td>
<td>246</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>رام</td>
<td>207</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>رز (ماده ماضی)</td>
<td>207</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>رستاخیز</td>
<td>244</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>رستا (ماده ماضی)</td>
<td>207</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>رشک</td>
<td>247</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>روان</td>
<td>249</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>روز</td>
<td>245</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>روشن</td>
<td>247</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>روی (ماده ماضی)</td>
<td>207</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>شماره</td>
<td>53</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>دیو (حرف اضافه)</td>
<td>246</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>دوست</td>
<td>242</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>دوزخ</td>
<td>52</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>رسم</td>
<td>242</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>زبان</td>
<td>245</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>چهره</td>
<td>234</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>چهره (ماده ماضی)</td>
<td>246</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>چهره (حرف اضافه)</td>
<td>246</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>خان</td>
<td>112</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>خان (حرف اضافه)</td>
<td>112</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>خسیم</td>
<td>249</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>خنده</td>
<td>117</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>خنده (حرف اضافه)</td>
<td>117</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>خون</td>
<td>246</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>خون (حرف اضافه)</td>
<td>246</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>خور</td>
<td>107</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>خور (حرف اضافه)</td>
<td>107</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>خورشید</td>
<td>109</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>خویش</td>
<td>52</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>خویش (حرف اضافه)</td>
<td>52</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>داد (ماده ماضی)</td>
<td>243</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>صفحه</td>
<td>واژه</td>
<td>صفحه</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>-------</td>
<td>--------------</td>
<td>-------</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>348</td>
<td>تاریخ زبان فارسی</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>62</td>
<td>زدن</td>
<td>102</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>258</td>
<td>زندشت</td>
<td>358</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>244</td>
<td>شاه</td>
<td>218</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>250</td>
<td>شاهنشاه</td>
<td>66</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>66</td>
<td>شاهوار</td>
<td>244</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>244</td>
<td>شتای (ماده ماضی)</td>
<td>223</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>224</td>
<td>شتای (ماده ماضی)</td>
<td>55</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>244</td>
<td>شنود (ماده ماضی)</td>
<td>224</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>210</td>
<td>شنود (ماده ماضی)</td>
<td>104</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>258</td>
<td>سامان</td>
<td>341</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>341</td>
<td>سیاساتی</td>
<td>68</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>46</td>
<td>کرد (ماده ماضی)</td>
<td>65</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>97</td>
<td>کن (ماده ماضی)</td>
<td>66</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>249</td>
<td>کوشاسب</td>
<td>224</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>102</td>
<td>که (برستان)</td>
<td>244</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>204</td>
<td>که (مصول)</td>
<td>85</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>239</td>
<td>که (حرف ریت)</td>
<td>88</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>204</td>
<td>کی (مصول)</td>
<td>210</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>111</td>
<td>کهان</td>
<td>208</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>211</td>
<td>کهان</td>
<td>109</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>271</td>
<td>گذار (ماده ماضی)</td>
<td>77</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>249</td>
<td>گذار (ماده ماضی)</td>
<td>211</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>248</td>
<td>گذار (ماده ماضی)</td>
<td>211</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>223</td>
<td>گر (پسوند)</td>
<td>109</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>55</td>
<td>گر (پسوند)</td>
<td>251</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>69</td>
<td>گرفت (ماده ماضی)</td>
<td>250</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>211</td>
<td>گرفت (ماده ماضی)</td>
<td>211</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>77</td>
<td>کم</td>
<td>252</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>62</td>
<td>شان</td>
<td>272</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>62</td>
<td>شان (ضمیر متصل)</td>
<td>252</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>107</td>
<td>شاه</td>
<td>213</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>213</td>
<td>شاه</td>
<td>107</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>83</td>
<td>گریز (ماده ماضی)</td>
<td>358</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>258</td>
<td>گریز (ماده ماضی)</td>
<td>258</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>صفحه</td>
<td>واژه</td>
<td>صفحه</td>
<td>واژه</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>-------</td>
<td>------</td>
<td>-------</td>
<td>------</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>248</td>
<td>وارون</td>
<td>79</td>
<td>من</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>248</td>
<td>وارونه</td>
<td>258</td>
<td>مصد (پسوند)</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>53</td>
<td>وازه</td>
<td>100</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>214</td>
<td>ورچ</td>
<td>268</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>250</td>
<td>ورز(ماده مضارع)</td>
<td>270</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>214</td>
<td>وزیدن</td>
<td>88</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>258</td>
<td>وند(پسوند)</td>
<td>90</td>
<td>میر(ماده مضارع)</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>22</td>
<td>وی</td>
<td>268</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>256</td>
<td>ویه</td>
<td>239</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>259</td>
<td>ه(پسوند)</td>
<td>242</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>213</td>
<td>هجر</td>
<td>83</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>64</td>
<td>هر</td>
<td>248</td>
<td>نام</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>59</td>
<td>هرمز(د)</td>
<td>212</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>109</td>
<td>هزار</td>
<td>218</td>
<td>نرس(ماده مضارع)</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>248</td>
<td>هلوه</td>
<td>212</td>
<td>نشین(ماده مضارع)</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>213</td>
<td>هؤیر</td>
<td>212</td>
<td>نشنت(ماده ماضی)</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>115</td>
<td>هسته</td>
<td>249</td>
<td>نینگ</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>250</td>
<td>هستنی</td>
<td>218</td>
<td>نوه</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>244</td>
<td>هشت(ماده ماضی)</td>
<td>89</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>249</td>
<td>هفت</td>
<td>83</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>114</td>
<td>هفته</td>
<td>83</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>247</td>
<td>هفده</td>
<td>85</td>
<td>نیز</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>249</td>
<td>ه(ماده مضارع)</td>
<td>85</td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>65</td>
<td>همدان</td>
<td>242</td>
<td>نیکی</td>
<td></td>
</tr>
</tbody>
</table>
| 259   | همگونه | 84    | مُع
<table>
<thead>
<tr>
<th>صفحه</th>
<th>وازه</th>
<th>صفحه</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>109</td>
<td>ی (نسبت)</td>
<td>211</td>
</tr>
<tr>
<td>63</td>
<td>ی (نکره)</td>
<td>246</td>
</tr>
<tr>
<td>269</td>
<td>ی (مصدری)</td>
<td>213</td>
</tr>
<tr>
<td></td>
<td>ی (پسوند)</td>
<td>250</td>
</tr>
<tr>
<td></td>
<td>بار</td>
<td>218</td>
</tr>
<tr>
<td></td>
<td>هور</td>
<td>206</td>
</tr>
<tr>
<td></td>
<td>هورمزن</td>
<td>243</td>
</tr>
<tr>
<td></td>
<td>هر</td>
<td>246</td>
</tr>
<tr>
<td></td>
<td>همه</td>
<td>243</td>
</tr>
</tbody>
</table>
A History of The Persian Language

Dr. M. Abolghassemi

Tehran
1994

The Center for Studying and Compiling
University Books in Humanities (SAMT)